



WWW.Y

WWW

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

زمستان 1393

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- اعتمادی - دیماه 1393 9
- انسان‌شناسی - چرا بدون وجود دلیل قانع‌کننده‌ای به خود تلقین می‌کنیم که بشر سوال اساسی دارد که «از کجا آمده‌ام و...» و جواب آن سوالات را دین می‌دهد؟! و از طریق آن، ضرورت نیاز به دین را اثبات می‌کنیم و می‌گوییم که بشر به دین نیاز دارد و... آیا بهتر نیست به جای اشتغال به این بحث‌ها که خروجی آن صفر است و بهره‌ای در آن وجود ندارد به مسائل دیگر بپردازیم و تلاش کنیم تا رشد علمی کنیم و کشور را بی‌نیاز کنیم؟ ..9
- پرستش - خداپرستی به چه دردی می‌خورد؟، من که بیش از 35 سال شبانه روز در مقابل او سجده و رکوع کردم، دستوراتش را در حد توانایی خود عملی کردم، ولی هیچ پاسخی از او در یافت نکردم، پس پرستش این خدا کی به درد من خواهد خورد؟ ..11
- توحید - ازبچگی به من یاد داده شده که خدا را باید پرستید و اویگانه خداست. او به دعا کردن و نماز خواندن ما نیاز ندارد؛ و من تاجایی که توانستم به این دستورات عمل کرده‌ام؛ اما جوابی می‌خواهم که این بار با خلوص نیت به وظایف دینی ام بپردازم. ..14
- قرآن کریم و حدیث - دیماه 1393 16
- اگر قرآن کریم را به عنوان کتاب خدا برای هدایت خلق در نظر بگیریم، چرا آیات (و حتی احکام) به گونه‌ایست که بتوان برداشت‌های متفاوت از آن نمود و امثال داعش هم به وجود آیند و...؛ چرا آیات مستلزم تفسیر است و چرا امامان یک تفسیر جامع نداده‌اند؟ آیا این با "یهدی للتی هی اقوم" منافات ندارد. ..16
- ازدواج - آیه‌ای در قرآن بدین مضمون است که خداوند می‌فرماید، جوونا ازدواج کنن، همه چیزش با من - لطفاً معرفی نموده و توضیح دهید. ..19
- آسمان - در سوره مبارکه فصلت بعد از توضیح خلق کوه‌ها در روی زمین و آماده شدن زاد و برگ در آن؛ در آغاز آیه بعد (11) می‌فرماید (ثم ستوی الی السما و هی دخان). از آنجا که زمین باید از اجرام آسمانی بوجود آمده باشد، آسمان باید پیش از زمین از حالت دود خارج شده و در حال تکامل می‌بوده نه پس از تکامل و چین خوردن زمین، آیا این آیه نشان دهنده جدیدتر بودن آسمان نسبت به زمین نمی‌باشد؟ ..21
- جهنم - چرا دشمنان خدا به جهنم می‌روند علی‌رغم اینکه ممکن است انسان خوب و شایسته‌ای باشند و دارای صفات و فضایل اخلاقی بسیاری در جامعه باشند که حتما خودتان هم دیده‌اید؟ ..23
- سیاسی - دیماه 1393 26
- آیا مدل نظام سیاسی ایران مبتنی بر اسلام است، چرا رای و نظر مردم را در مسائل اساسی باید مهم دانست؟ ممکن است مردم را یک وقتی را جهل و نادانی فراگرفته باشد و دچار تصمیم اشتباه بشوند؟ مگر ولی فقیه نایب امام زمان (عج) نیست که بتواند در همه‌ی مسائل تصمیم بگیرد. ..26
- اخیرا با یہ طرز فکر جدیدی تو جامعه مواجه میشم که "هیچ چیزی مطلق نیست". اسرائیل هم مطلقاً بد نیست. همه آدم‌ها خوبن و ... مثلاً: «هیچ چیز خوب یا بد مطلق ندارم». حتی وجود شیطان هم موقعی خوبه حتی شهوت انسانی و علمی هم خوبه. منتها افراط و تفریطی در کار باشه و بجا و درست باید استفاده کرد. به نظرم مربوط به یک فرقه‌ی خاص باشه؟ ..29
- ای کسانی که انقلاب کردین، لطفاً به سوالات زیر پاسخ دهید. 1- تفاوت "حضرت والا" و "حضرت آقا" را توضیح دهید! 2- دو کلمه "مقام عظمای ولایت" و "شاهنشاه آریا مهر" را تعریف کنید! 3- معنی عبارت‌های "حاجم فدای رهبر" و "جان نثار" را به طور خلاصه شرح دهید! (ادامه در متن) ..31
- بعد از اقدام تروریست‌ها در پاریس و کشته شدن تعدادی از افراد از جمله به هلاکت رسیدن کاریکاتورست تصاویر موهن برخی گفتند "داعش اینو خوب اومد" و از این عمل استقبال کردند و... نظر شما در این باره چیست؟ ضمناً در این حادثه یک افسر پلیس مسلمان به نام احمد هم کشته! که برخی گفتند خدا رحمتش کند و برخی دیگر از اینکه او نگهدار این نشریه موهن بوده انتقاد نمودند! نظر شما چیست؟ ..35
- حقوق و احکام - دیماه 1393 38

- چرا باید شهادت در دادگاه یک زن جوان نخبه‌ی استاد دانشگاه، با شهادت یک مرد 60-70 ساله که سواد و شاید حافظه‌ی خیلی دقیقی هم ندارد، ارزش نصف داشته باشد؟
..38.....
- آیا زن وظیفه دارد در خانه بماند و کار کند؛ مثلاً پیراهن شوهرش را اتو بزند، آشپزی کند...؟ این مباحث که به نظر ساده می‌آید، موضوع بحث خانم‌های کارشناس در سطوح عالی می‌باشد.
..40.....
- تاریخ - دوماه 1393
ازدواج - چگونگی ازدواج رسول اکرم (ص) با ماریه را مختصراً بیان کنید. اخیراً فیلمی از یک روحانی منتشر شده که شان نزول آیه 1 سوره نحریم را یک ماجرای توهین آمیز به پیامبر بیان و از ایشان شخصیتی هوسران ترسیم می‌کند...؛ این ماجرا به صورتی شبهه ناک در حال گسترش است.
..45.....
- آیا جسارت به حضرت صدیقه (س) و شهادت حضرت محسن (ع) در این ایام بوده است؟ (با ذکر برخی از اقوال در تواریخ رخدادها سؤال شده)؛ اگر حضرت بیمار شده باشند، قضیه بیت‌الاحزان زیر سؤال می‌رود و اگر بیت‌الاحزان صحیح باشند، دیگر بیمار بودن حضرت و آتش زدن در خانه صحیح نیست. و بالتبع شهادت حضرت محسن (ع). لطفاً از نظر تاریخی جوابی مستند ارائه فرمایید.
..47.....
- گونگون - دوماه 1393
اخیراً باب شده که در فضای مجازی، به کاربران ارزشی و بسیجی و مدافع نظام و احکام اسلام، بگویند "تندرو"، و رفتارهای آنها را به داعش تشبیه می‌کنند چونکه به احکام اسلام پایبند هستند... لطفاً پاسخی محکم که ما را در راه دفاع از ارزش‌ها بیشتر پایبند کند بدهید.
..52.....
- اگر قرار است مکتب امام حسین (ع) احیا بشه، بهتر نیست به جای روضه و گریه فقط سخنرانی و بحث بشه؟ ذکر مصیبت چه کارایی داره؟
..54.....
- آیا این درست است که انسان بعد از وقایعی مانند اشتغال و ازدواج از لحاظ معنوی و روحی و... دچار مشکلاتی می‌شود؟ مثلاً تا حدی قصی‌القلب می‌شود، و یا حال عبادت از او گرفته می‌شود، و یا دچار محافظه‌کاری و عدم ریسک‌پذیری و چابکی و عدم انجام امر به معروف و نهی از منکر و... می‌شود؟ آیا می‌توان گفت برخی شأن طبیعی است؟ راه حل چیست؟
..56.....
- آیا تاکنون به شبهه یا سوالی برخورد کرده‌اید که در جواب آن به این نتیجه رسیده باشید که آن شبهه صحیح است؛ یا جواب آن برایتان مشکل یا لا ینحل بوده باشد، یا ببینید حق با شخص سائل می‌باشد؟ انتظار بیان اسرار از شما ندارم بلکه می‌خواهم از شما بدانم؟
..60.....
- بخت - می‌خواستم بدوّم این دعاهایی که از ائمه اطهار برای باز شدن بخت، چه در سایت یا حضوری به مردم می‌دهند، اصلاً صحت دارند یا نه؟ سبب گمان بد به خداوند نمی‌شود و باعث گناه نمی‌گردد و ازدواج از طریق سایت همسریابی وب‌گناه دارد یا حلاله در صورتی منجر به ازدواج بشود؟
..62.....
- ترس - تو خیلی از کتاب‌ها نوشته فلان کار رو انجام بدی میری بهشت. ولی چطور امام صادق و پیامبر می‌فرمایند ما از آخرت شماها می‌ترسیم و مگر خود آنها اطمینان نداشتند که به بهشت می‌روند؟ پس چطور بعضی جاها ذکر شده که از شدت ترس گریه آنها بسیار طولانی می‌شد؟
..64.....
- چرا اختیار انصراف دادن از این زندگی رو نداریم؟! چرا باید تا تهنس بمونیم و بسازیم؟!
..66.....
- اعتقادی - بممن 1393
اجر - سؤال یک دوست سنی - چرا در مذهب تشیع، هر کس کاری می‌کند، می‌گویند: اجرت با امام حسین (ع)؟ مگر امام حسین مانند دیگران بشر نیست؟ اجر کار نیک با امام حسین و بقیه بزرگان است یا با خداست؟ و این در کجای قرآن آمده است که کسی به غیر از الله اجر و پاداش کار نیک را می‌دهد یا در کدام حدیث از پیامبر (ص) آمده است.
..69.....
- توحید - یگانگی خداوند را بطور ساده و با مثال توضیح دهید.
..72.....
- قرآن کریم و حدیث - بممن 1393
آب و حیات - آیه قرآن که می‌فرماید «وجعلنا من الماء کل الشیء» - که بسیاری این آیه را جزو معجزات قرآنی دانسته‌اند - اما ترجمه آیه به نقل صحیح این

- است که «قرار دادم در آب هر موجود زنده‌ای را»، که در این صورت معنای آن معجزه نیست. شاید اگر آیه بصورت ، «وخلقنا من الماء كل الشيء» بود، یعنی خلق کردم از آب هر موجود زنده‌ای را بیشتر به معجزه شبیه بود چون خلقنا از ماء بار علمی بیشتری نسبت به جعلنا از ماء دارد. لطفاً مرا راهنمایی بفرمایید. 75.
- آیا آیه 32 از سوره نجم، مجوزی برای گناهان صغیره نیست؟ برخی در توجیه گناه می‌گویند: اولاً این گناه صغیره است و ثانیاً خدا فرموده که «لم = گناهان صغیره» ایرادی ندارد و ثالثاً سریع بعدش فرموده « إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ » یعنی می‌بخشد؟ لطفاً توضیح دهید. 77.....
- حدیث - این که می‌گویند صبر کوچک خداوند ۴۰ سال است، آیا صرفاً یک ضرب المثل عامیانه است یا مبنای صحیحی نیز دارد؟ 79..
- سیاسی - بحمن 1393 82..
- انقلاب - لطفاً به شبهه زیر پاسخ مستدل و وافی بدهید 1- اولین قائم مقام رهبری ضد انقلاب بود (منتظری) 2- اولین امام جمعی ایران حامی منافقین بود (طالقانی) 3- معلم انقلاب که التقاطی بود (شریعتی) - ادامه در متن ... 82.....
- 22 بحمن امسال چه چیزی را تبلیغ خواهید کرد - انقلاب برای ما چه کرده است؟ این شبهات به شدت در فضای مجازی گسترش یافته است، به همراه طرح دهها مثال تطبیقی با زمان رضاخان و محمدرضا و یا بیان مشکلات فعلی - بعید است کسی نخوانده باشد. لطفاً پاسخ دهید. 86..
- برخی از افرادی که زمان شاه رو دیده بودند، ادعا می‌کنند که در آن موقع کارها دست متخصصان خود بود. مثلاً وزیر آموزش و پرورش و ... - همه در حوزه تخصص خود بودند. اکنون باید مسئولین بر اساس تدین و تخصص انتخاب شوند که در برخی پست‌ها می‌بینیم چنین نیست، بلکه بر اساس ریا و تظاهر است. آیا آن زمان چنین بوده و اکنون چرا اینگونه است؟ 89.....
- حقوق و احکام - بحمن 1393 92..
- تکلیف کسی که نمی‌داند نماز و روزهی قضا دارد و چقدر چیست؟ 92.....
- آیا مراجع تقلید گفته‌اند که وایبر واتس آپ حرام است؟ نظر آنان چه بوده است؟ 93.....
- تکلیف کسی که به فروع دین عمل می‌کند، اما از اصول دین بی‌خبر یا غافل است و یا اعتقادی به اصول ندارد، چیست؟ در کل آیا فروع بی‌اصول و اصول بی‌فروع دین ارزش دارد؟ چه رابطه‌ای میان این دو مجموعه وجود دارد؟ 95.....
- چرا مراجع محترم تقلید، حقوق کارمندان بانک را که یکی از زحمتکش‌ترین قشر جامعه‌اند حرام می‌دانند؟ نمونه سخنان آیت‌الله جوادی آملی در دیدار با رئیس کل بانک مرکزی 98.....
- گونگون - بحمن 1393 100..
- حقیقت - آیا می‌توان مطمئن شد که چیزی که ما می‌گوییم حقیقت است یا نه؟ مثلاً ما یک غذا را رنگارنگ مشاهده می‌کنیم، ولی یک مگس آن را فقط قهوه‌ای می‌بیند کدام یک حقیقت دارند؟ 100.....
- ابلیس - چرا خداوند شیطان را آفرید؟ خداوندی که خوب (خیر) محض است چگونه می‌شود که بد (شرّ) محض را خلق می‌کند؟ 104..
- ارتباط کلامی - استفاده از لفظ "خواهر عزیز" در انجمن‌ها و شبکه‌های اجتماعی و حتی در فضای عمومی (مثل دانشگاه) و یا در حین صدا کردن به نفر، جواب می‌دهد (جوتم)، اون هم برای خطاب کردن جنس مقابل (غریبه یا از اقوام)، آیا عیبی دارد؟ و چرا؟ 107.....
- اگر با تلاش می‌توان به خواسته‌هایمان برسیم در خواست کردن از خدا و دعا کردن برای چیست و چه ضرورتی دارد؟ 108....
- ای کاش شما هم در سال یکبار هم که شده مثل سایر نهادها ذریبط و بی‌ربطی که بدون هیچ عملکرد مشخص و معینی برای دیده شدن جلسه و سمینار و گنگره و همایش و می‌گذارند و گزارش می‌دهند، جلسه بگذارید و از دوستان و طرفدارانتان دعوت نمایید تا در آن همایش شرکت کنند تا مردم بیشتر با شما آشنا شوند. (پاسخ سردبیر) 112.....
- جمعیت - آیا دامنه رعایت امر به معروف در صرفه جویی آب نباید مشمول محدود کردن جمعیت و تنظیم تعداد فرزندان برای هر زوجی باشد که در کلان شهرهای

- با تراکم جمعیت بالا تشکیل زندگی مشترک می‌دهند. آیا ما مسلمانان نیز نباید مادام که دانش و تلاش خود را بیشتر نکرده‌ایم گسترش جمعیت را بر مبنای میزان منابع آبی که داریم تنظیم نماییم؟
1.14.....
- فرزند - با این همه مشکلات اقتصادی و فرهنگی و کمبود منابع (آب و ...) در کشور، و مشکلات عدیده‌ای که در تربیت فرزند وجود دارد، چرا تبلیغ می‌شود که فرزند بیشتری بیاورید؟
1.16.....
- پدر و مادر خیلی اذیت می‌کنند. مشکلات خونادگی دعوا و ...، خب اینطوری چه جوری می‌تونم حق‌شونو ادا کنم؟ وقتی بهم فحش بدن من چجوری حق پر و مادر رو عطا کنم. آگه خوبی کنم باهاشون جواب خوبیمو با بدی میدن، آگه بدی کنم هم جوابشو با بدی.... این ناهمکنه تو دین هم دینداری کنم هم احترام والدین.
1.19.....
- حجاب‌های هفتگانه چیست؟! کامل بیان کنید. تربت امام حسین را هم در این مورد توضیح دهید.
1.21.....
- پاسخ‌های کوتاه - بهمن 1393
1.25.....
- س 296 - برخی افراد مسن بر این باورند که تهران آینده خوبی ندارد و در فاضلاب خود فرو می‌رود. مأخذ آنها در بیان این پیش‌گویی اخباری است که از پدران و مساجد زمان خود شنیده‌اند. آگه بر این باور صحت دارد آیا این قضیه نزول بلا بخاطر غضب الهی بر ساکنین این شهر است یا اینکه نظیر زلزله هم است که بر افراد غیرمغضوب نیز قابل وقوع است؟
1.25.....
- تاریخ - بهمن 1393
1.27.....
- پاسخ ابن تمیمه: (حقیقت این است که علی برای ولایت [خلافت] بر مردم می‌جنگید، و به همین دلیل جمعیت زیادی را کشت و در زمان حکومتش هیچ جنگی با کفار نداشت و هیچ سرزمینی از آنها را فتح نکرد و در آن زمان برای مسلمانان هیچ افزایش خیری نبود) - این سخنی از ابن تمیمه است. لطفا جواب او را بدهید.
1.27.....
- چه کسانی شهدای کریلا را دفن نمودند؟
1.29.....
- اعتقادی - اسفند 1393
1.33.....
- خدا شناسی - آیا خداشناسی مقدم بر امام شناسی است و یا بر عکس می‌باشد؟
1.33.....
- دین - من به دینم شک دارم. شک دارم که اسلام دین حقیقی باشه، با توجه به اینکه تو شبکه‌های اجتماعی گروه‌های ضد اسلام زیادی هم ساخته شدن، شک من بیشتر شده. سردرگم. لطفا کمک کنید.
1.36.....
- دین و انسانیت - در فضای مجازی مطالب بسیار زیادی یافت می‌شود که می‌گویند: "دین ما دین انسانیت است"، لطفا در مورد دین انسانیت توضیح دهید!
1.38.....
- ربطها - فردی مدعی است اگر از ساختمان سقوط کنی خواهی مرد و ربطی ندارد که مسلمان باشی یا کاتولیک یا ... و با همین برهان آن را در مورد شفاعتی که در اسلام آمده و دفع بلا بواسطه صدقه و آثار نماز در زندگی و زندگی اسلامی و ... ربط می‌دهد و می‌گوید تمامی این مسائل خرافه است و امکان ندارد که مثلا مورد لطف خدا قرار بگیری و طول عمرت بیشتر شود و یا ... و امامان و پیامبران و ادیان هیچ نقشی در زندگی این دنیا برای ما ندارند؟
1.41.....
- دین - جوونی که تا سن 20 سالگی کاملا مذهبی بوده، حالا رفته خوابگاه دانشجویی، این شبهه رو طرح کرده اگر هدف از پذیرفتن دین دستور درست زندگی کردنه من خودم درست زندگی می‌کنم دروغ نمی‌گم، خلف وعده نمی‌کنم، به ناهرم نگاه نمی‌کنم، به پدر و مادرم محبت می‌کنم ...، پس چه نیازی داره دین داشته باشم؟ دین به چه درد من میخوره؟ دیگه اینکه چرا پیامبر به ایران حمله کرد؟
1.44.....
- امامت - شایسته سالاری با کاری که پیغمبران و امامان می‌کردند، یعنی پسران خودشان را جانشین خود می‌کردند چگونه توجیه می‌شود؟ این با شایسته سالاری تناقض دارد و کاریست که شاهان در طول تاریخ می‌کردند. لطفا پاسخ با ذکر منبع.
1.46.....

- قرآن کریم و حدیث - اسفند 1393.....150..
- در قرآن و احادیث آمده است که پیامبر دارای اخلاق نیکویی بوده، سوال من این است که اولاً این اخلاق چه تأثیری بر هدایت مردم داشته؟ و نیز افراد بزرگ زیادی در تاریخ هستند که دارای اخلاق خوب و نیکویی بودن، پس خوش اخلاق بودن پیامبر چه فضیلت و برتری حساب می‌آید؟ ..150..
- تاویل در آیات قرآن به چه معنا هست و آیا هر کسی مجاز به آن هست؟ ..152..
- اینو تفسیر کنید: الله: هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است... (هود، آیه 6) - یونسف: روزی 6000 کودک در جهان از گرسنگی می‌میرند...! ..155..
- سیاسی - اسفند 1393.....159..
- حکومت اسلامی - آگه تو دنیا حکومت اسلامی وجود نداشته باشه چه ضربه‌ای به اسلام وارد میشه؟ ..159..
- چرا امام در نامه خود خطاب به آقای خامنه‌ای ایشان را "حجت‌الاسلام" خطاب کردند ولی بعد از گرفتن سمت رهبری، آیت‌الله شدند؟-2- اصل ولایت فقیه قبول ولی در مورد حدود و اختیارات آن چرا ما نظر علمانی دیگر که به محدود بودن آن اعتقاد دارند نپذیریم؟ ..162..
- داعش - لطفا در خصوص فهم غلط داعشیان از قرآن توضیح دهید چرا که آنان مدعی پیاده سازی احکام قرآنند، به طور مثال در تعریف کافر و مشرک و مجازات آنان، که در قرآن نیز بیاناتی در این خصوص هست؛ که داعشیان مدعی عمل به آن احکام هستند. ..164..
- گونگون - اسفند 1393.....169..
- آیا پیشگویی شخصیت انسان‌ها بر اساس ماه و سال تولد مورد تأیید اسلام هست؟ اگر می‌شود کامل توضیح دهید. ..169..
- عقل و عشق - به نظر شما آیا باید از راه عقل عاشق خداوند و اولیاء او شد و یا از راه عشق عاقل شد؟ و اصلاً به اعتقاد شما این عشق نسبت به معصومین علیهم السلام از کجا نشأت گرفته و به وجود آمده است؟ ..172..
- ازدواج سفید - اخیراً یک مورد شومی که در رسانه‌های ضد دین مطرح شده و تبلیغ می‌شود، موضوع "ازدواج سفید" است از شما می‌خواهم یک آگاه سازی مناسب در این مورد داشته باشید. ..174..
- ازدواج - باب شده بسیاری از دختران خواستگارهای خود را که تحصیلات دانشگاهی ندارند رد می‌کنند. آیا این معیار ازدواج صحیح است؟ 2. نظر اسلام در مورد کار کردن زن چیست؟ آیا در مورد ازدواج پسر باید با این مسئله سنتی برخورد کند یا امروزی، قبول کند یا خیر؟ 3. آیا خرید سرویس طلا یک رسم پسندیده است؟ چرا مراجع تقلید در این باره حکمی نمی‌دهند تا این مانع ازدواج برداشته شود؟ ..177..
- جبر محیط - کاملاً در مورد جبر محیطی توضیح دهید. مثلاً یک جوان غربی که در محیطی زندگی می‌کند که بعضاً حجاب ضد ارزش حساب می‌شود و اطراف او پر از روابط نا پسند است، چطور می‌توان انتظار داشته باشیم که این جوان پاک زندگی کند؟ چطور انتظار داشته باشیم که این جوان مسیر واقعی زندگی را پیدا کند و مسلمون بشه. ..179..
- حقوق و احکام - اسفند 1393.....183..
- احکام در روابط دختر و پسر - آیا احکامی که خداوند وضع کرده با سیر تکامل بشری منافعی نیست؟ بعضی‌ها می‌گویند که مثلاً روابط دختر و پسر مال 1400 سال پیش بود الان عصر مدرنیته است و باید به خاطر پیشرفت جامعه (در حد خوش و بیش که البته من خودم هم نمیدانم چه ربطی به پیشرفت دارد) برقرار شود و از این حرف‌ها؛ لطفاً این شبهه را برطرف نمایید؟ ..183..
- پاسخ‌های کوتاه - اسفند 1393.....187..
- س 297 - لطفاً بگویید جواب این شبهات چیست؟ از لحظه‌ای که بشر توانست وقایع را ثبت و ضبط کند دیگر نه عصا مار شد نه دریا شکافته شد نه ماه به دونیم تقسیم شد نه کودکی بدون پدر متولد شد نه مرده‌ای زنده شد نه انسانی در دل ماهی رفت ... و نه پیامبری ظهور کرد. ..187..

..189.....

تاریخ - اسفند 1393

در دعای ندبه آمده که تمام درها به سمت مسجد بسته شد مگر در خانه حضرت علی، حال این سوال مطرح می شود که زمانی که عمر به خانه حضرت علی حمله کردند و آتش زدند از همین در بوده، اگر جواب آری است یعنی عمر حرمت مسجد را رعایت نکرده و اینکه دیگر کوچه‌ای وجود نداشته که حضرت علی کشیده شوند. و اگر در دیگری وجود داشته پس در این فرض از دعای ندبه باید شک کرد؟

..189.....

www.x-shobhe.ir

زمستان ۱۳۹۳
دی
پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
اعتمادی
کتاب الکترونیک
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

اعتقادی - دیماه 1393

انسان شناسی - چرا بدون وجود دلیل قانع کننده‌ای به خود تلقین می‌کنیم که بشر سوال اساسی دارد که «از کجا آمده‌ام و...» و جواب آن سوالات را دین می‌دهد؟! و از طریق آن، ضرورت نیاز به دین را اثبات می‌کنیم و می‌گوییم که بشر به دین نیاز دارد و...؟! آیا بهتر نیست به جای اشتغال به این بحث‌ها که خروجی آن صفر است و بهره‌ای در آن وجود ندارد به مسائل دیگر بپردازیم و تلاش کنیم تا رشد علمی کنیم و کشور را بی‌نیاز کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هر یک از سؤالات مطروحه، جایگاه و پاسخ خود را دارد.

از کجا آمده‌ام - سؤال «از کجا آمده‌ام - به کجا می‌روم...»، اصلاً القایی نیست، بلکه طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین سؤالی است که برای ذهن بشر مطرح می‌شود و در آن تعقل می‌نماید - چه در امور جزئی (که هر حرکتی مبتنی بر آن است) و چه در امور کلی.

این سؤال در پی سؤال «من کیستم؟!» در ذهن نقش می‌بندد و در عالم هیچ عاقلی نیست که بگوید: "برای من فرقی ندارد که کیستم، از کجا آمده‌ام، کجا هستم یا به کجا می‌روم؟" اگر چنین بود که حتی دنبال علم تجربی و رفع نیازهای مادی خود هم نمی‌رفت.

گاهی انسان با کسب اندکی از علوم تجربی و احیاناً موفقیت در ساخت ابزار، علم زده و یا بهتر بگوییم "ابزار زده" می‌شود و این سبب فراموشی خویشتن خودش نیز می‌گردد؛ اما اگر دقت کنیم، مشهود است که حتی تحقیق

و بررسی و حصول نتایج در علوم تجربی نیز پیرو سؤالات از کیستی و چیستی [این چیست؟ از کجا آمده؟

چگونه به دست می‌آید؟ چه فایده‌ای برای من دارد؟ کدام نیاز من را مرتفع می‌نماید و ...] محقق می‌گردد. حال

مگر می‌شود انسان علم نسبت به فیزیک و شیمی و پزشکی و الکترونیک را لازم بداند، و حتی شناخت

دایناسورهایی که دیگر موجود نیستند، یا سیاراتی که چند میلیون سال پیش منفجر شده‌اند را برای حیات و رشد

و کمال خود لازم بداند، اما لازم نداند که بداند خودش کیست؟!

پاسخ دینی - همان‌طور که سؤال القایی نیست و برای ذهن بشر مطرح بوده و هست، هیچ کس هم نگفته که پاسخ‌اش را فقط دین (الهی) می‌دهد، تا به این طریق بخواهد اثبات نیاز انسان به دین را بنماید (اگر چه از این طریق نیز اثبات می‌شود). بلکه گفته شده: پاسخ صحیح را فقط "اسلام" می‌دهد. یعنی خدای خالق انسان و جهان می‌دهد.

نیاز به دین فطری است و عمومیت دارد، لذا هیچ کس در این عالم بی‌دین نیست. تمامی جهان‌بینی‌ها و مکاتب نیز نوعی "دین" هستند، و همه به موضوع "انسان کیست؟ تعریفش چیست؟ از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود؟ به تناسب جهانی‌بینی خود پاسخ داده و می‌دهند.

قدمت این سؤال نشان می‌دهد که موضوع برای همه عمومیت دارد. از افلاطون و ارسطو گرفته در گذشته گرفته تا اگزیستانسیالیسم، اومانیسم، هگلیسم... حتی ماکیاولیسم و لیبرالیسم در عصر ما، همه ابتدا به این سؤال و پاسخ آن توجه داشته‌اند و اساساً ناچارند ابتدا باید پاسخ این سؤال را بدهند و سپس نیازها را بشناسند و باید و نبایدهای خود را بر آن منطبق نمایند.

خروجی صفر - معمولاً نوع بشر فقط آن چه برای خودش مهم است را مهم می‌شمارد و گمانش بر این است که توجه بشر به مقولات دیگر حاصلی ندارد و خروجی‌اش صفر است! اما اگر دقت کند، متوجه می‌شود که خودش و جامعه‌اش و کل بشر نیز محاط و متأثر از همین خروجی‌هاست. لذا نه تنها خروجی‌اش صفر نیست، بلکه تأثیرش بر زندگی فردی و اجتماعی بشر، به مراتب بیشتر از تأثیر تکنولوژی و ابزار می‌باشد.

بشر برخوردار از تکنولوژی، یا بشر محروم از آن، هر دو انسان هستند و ابزار در خلقت آنها تغییری ایجاد نکرده است. آیا انسانی که تکنولوژی پیشرفته نداشته یا ندارد، عشق، محبت، نفرت، عقل، فطرت، انگیزه و تعاملات انسانی ندارد؟! یا حتی ساده‌ترین نیازهای مادی خود را با تعریف از خود و جهان مرتفع نمی‌کند؟!

نیازهای بشر - چه کسی گفته نیاز بشر به ابزار محدود می‌گردد؟! دلیل عقلی دارد یا علمی (تجربی)؟! اگر حساسیت دینی یا ضد دینی را کنار بگذاریم، با وضوح بیشتری متوجه خواهیم شد که وجه غالب نیازهای بشر، به تعریف درست از "حقوق" است. البته وقتی گفته می‌شود "حقوق"، منظور چندتا ماده‌ی قانونی در یک مقوله نمی‌باشد، بلکه به معنای واقعی کلمه در تمامی جهات زندگی فردی و اجتماعی بشر می‌باشد.

از این رو حتی حقوق جانداران و بی‌جان‌ها، حتی حقوق علم و دستاوردهای علمی (چه علوم انسانی، چه علوم تجربی، چه فلسفی، چه اخلاقی و...) باید تبیین و روشن گردد.

حال آیا انسان بدون شناخت خود، بدون شناخت مبدأ و معاد خود، بدون شناخت جهان، بدون شناخت این که کی هست؟ چی هست؟ از کجا آمده است و به کجا می‌رود؟ می‌تواند تبیین "حقوق" کند؟ البته حقوقی که هم درست و جامع باشد و هم مفید. نه حقوق اعتباری که فقط با زور قدرت‌ها القا و حاکم می‌گردد.

آیا تمامی قوانین حقوقی (حتی در علوم تجربی و چرایی، چگونگی و حدود بهره‌وری از آنها) به همین "حقوق" بر نمی‌گردد؟

آیا این "حقوق" مبتنی بر شناخت انسان تبیین می‌شود و یا شناخت علوم تجربی و تکنولوژی؟! از این رو فرموده‌اند که بهترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین تعریف انسان، که کیست؟ چیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود و چگونه باید برود که سالم به مقصد متعالی برسد، در اسلام است، و این "خودشناسی" مهم‌ترین و اساسی‌ترین نیاز انسان می‌باشد.

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، 10)

ترجمه: در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟

پرستش - خداپرستی به چه دردی می‌خورد؟، من که بیش از 35 سال شبانه روز در مقابل او سجده و رکوع کردم، دستوراتش را در حد توانائی خود عملی کردم، ولی هیچ پاسخی از او در یافت نکردم، پس پرستش این خدا کی به درد من خواهد خورد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

وقتی ذهن پس از 35 سال عبادت شبانه روزی، تازه به این سؤال و آن هم به شکل معترضانه می‌رسد که «خدا پرستی به چه دردی می‌خورد؟!»، بدون تعارف باید گواهی دهد که تاکنون نه خدا را شناخته و نه پرستیده است. ما چنان می‌گوییم: رکوع و سجده کردیم و به دستورات عمل کردیم، که گویا خدا نیازی به ما داشته و ما با این رکوع و سجود از او رفع نیاز کرده‌ایم و بابت این ایمان و عبادت ناقص خود، بر سرش منت هم داریم، لذا متقابلاً انتظار داریم او از فرامین ما اطاعت کند(؟)!

«بِمُتُونِ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الحجرات، 17)

ترجمه: آنها بر تو منت می‌نهند که اسلام آورده‌اند بگو: اسلامتان را بر من منت ننهید، بلکه اگر (در ادعای اسلام) راست‌گویید این خداست که بر شما منت دارد به سبب آن که شما را به ایمان راه نموده است.

اخلاق خدا:

اخلاق خدا، یا به تعبیر دیگری «سنت الله»، این است که درد بنده‌ی خود را می‌داند و دوی آن را تجویز می‌کند، اگر بنده مطیع شد و بندگی و اطاعت کرد، بهبود یافته و رشد می‌نماید و اگر سرپیچی کرد، هلاک می‌شود.

35 سال مدت زیادی نیست؛ [دور از جان همه ما]، ابلیس بیش از شش هزار سال عبادت داشت، سالیانی که به قول امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌دانیم از سنوات اخروی است یا دنیوی. او به ظاهر هیچ مشکلی نداشت. اهل حکمت و فلسفه و عرفان و رعایت حدودالله و عبادات طولانی بود، تا حدی که ملکوت او چنان رشد یافت که اگر چه از جنیان بود، اما در صف ملائک جای گرفت. ولی یک نقطه‌ی سیاه و یک بیماری بزرگ و مهلک در وجودش بود که نه خودش به آن واقف شده بود و نه حتی ملائک. ولی خدا می‌دانست. و آن بیماری "کبر" بود.

خدا به او فرمود که "سجده کن"، اگر می‌کرد، این بیماری او کاملاً بهبود می‌یافت، این نقص او نیز مرتفع می‌شد و به کمالات والاتری می‌رسید، اما مداوا را نخواست، سجده نکرد و هلاک شد. ما هم همین‌طور هستیم. گاهی چون چندین سال به کارهایی مشغول بودیم، گمان می‌کنیم که دیگر خیلی عابد، عارف و متخلق به اخلاق الله شده‌ایم، ایمان‌مان کامل و اعمالمان همه صالح است! اما خدا مشکلات، ضعف‌ها، نادانی‌ها و بیماری‌های ما را می‌داند، شرایط را با دادن‌ها، ندادن‌ها و گرفتن‌ها مساعد می‌کند تا علائم آن بیماری پیدا شود و هشدار دهد. یک مسئله ساده پیش می‌آید و انسان موضعی می‌گیرد که اگر دقت کند خودش می‌فهمد که تاکنون نه خدا می‌شناخته و نه عبادت و اطاعت می‌نموده است. پس باید این تهدید را مبدل به فرصت نماید، نه این که حکومت بر عرصه‌ی وجود را به شیطان واگذار نماید.

امتحان:

امتحان یعنی همین؛ و همه چیز امتحان است. معلم در مدرسه درس می‌دهد، مربی شاگرد را تربیت می‌کند. شاگرد هم به گمان خودش علامه‌ی دهر شده است، اما ناگهان امتحان برگزاری می‌شود و بر خود امتحان دهنده معلوم می‌شود که چیزی یاد گرفته بود یا خیر؟ ندیدیم گاهی معلم چند قضیه ریاضی یا هندسی را یاد می‌دهد، اما وقتی یک مسئله‌ای طرح می‌کند که پاسخش در همان قضایایی است که تدریس و تعلیم نموده، دانش آموز نمی‌تواند حل کند؟! پس معلوم است که قضیه را یاد نگرفته بود. همه زندگی همین‌طور است. این امتحان‌ها برای آگاهی، اصلاح و رشد است. خداوند مَنان گاه می‌دهد، گاه نمی‌دهد، گاه آن چه داده پس می‌گیرد، گاه در نیازها می‌آزماید تا انسان رشد کند، پس اینها همه برای مقاوم‌سازی و امتحان است.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (البقره، 155)

ترجمه: و حتماً شما را به اندکی از ترس و گرسنگی و کاهش از مال‌ها و جان‌ها و محصولات (درختان، یا ثمرات زندگی از هسمر و فرزند و حاصل تلاش و ...) آزمایش خواهیم نمود و شکیبایان را مژده ده.

پرستش:

انسان (و کل جهان)، مخلوق هستند، پس چه بخواهند و چه نخواهند، "پرستنده" هستند. برخی گمان می کنند، چون خدا را نمی پرستند، دیگر هیچ پرستشی ندارند، در حالی که "پرستش" فطری مخلوقات و به ویژه انسان است. لذا اگر انسان خدای حقیقی را نپرستید، حتماً خدایان کاذب (مثل هوای نفس یا طواغیت بیرونی) را می پرستند، و هیچ هم فکر نمی کند که آیا این پرستش، فایده ای هم دارد و یا چه ضررها و خسران هایی را به بار می آورد.

فواید:

مگر می شود فواید معرفت، ایمان و اطاعت از معبود حقیقی را بر شمرد؟!
 * - انسان با هدفش و محبوبش (إله و معبودش) تعریف می شود و نور یا سیاهی هر چه به او توجه و تعلق داشته باشد را به خود را می گیرد؛ حال آیا بالاتر از نور و رنگ الهی (نه رنگ مادی)، نور و رنگی هم هست؟ این نور و رنگ، برای عبادت کنندگان الله جلّ جلاله می باشد:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (البقره، 138)

ترجمه: (آری ایمان دل های ما) رنگ آمیزی خدایی است و کیست که رنگ آمیزیش بهتر از خدا باشد؟ و ما پرستندگان اویم.

* - انسان اگر خدا را نشناخت، باور نکرد، ایمان نیاورد و اطاعت و بندگی نکرد، حقیقت خودش را فراموش می کند و بالتبع نه تنها رشد نمی یابد، بلکه به هلاکت نیز می افتد؛ آیا همین خودشناسی که منشأ تمامی جهت گیری ها و عملکردهای انسان است، برای شرح فایده ی خداشناسی و خداپرستی کافی نیست؟!
 «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، 19)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنها همان نافرمان ها هستند.

نیازها، آمال و خواسته ها:

انسان نه تنها غنی نیست، بلکه فقر محض است، از این رو برای هر کمالی (مادی و معنوی)، نیازمند به غیر است. کسی که خدا را می شناسد و به او ایمان دارد، می داند که هر "غیری" به جز خداوند سبحان، خودش نیز فقیر است، لذا بنده ی غیر از او نمی شود. آیا همین کافی نیست؟!
 اما گاهی مؤمن نیز خطا می کند. حاجتش را به او عرضه می دارد، اما اگر برآورده نشد، معترض می شود که "پس خداپرستی و عبادت من چه فایده داشت؟!"

در چنین حالتی، مؤمن باید دقت کند که او باید مطیع و بنده ی خدا باشد، نه این که خداوند سبحان، فرمانبر و خدمتگزار او باشد. باید دقت کند که بسیاری از خواسته های او آمال است و چه بسا برای خودش و دیگران تباه

کننده باشد - چه بسا خیر است، اما او ظرفیت آن را ندارد و به محض رسیدن یک نعمت، غافل شود و نعمت را مبدل به نعمت کند و

پس اگر قرار باشد که خداوند حکیم هر خواسته‌ای را برآورده کند که مطیع هوای نفس انسان شده و این جز تباهی نتیجه‌ای ندارد:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ»
(المؤمنون، 71)

ترجمه: و اگر حق از هوس‌های آنها پیروی می‌کرد، قطعاً آسمان‌ها و زمین و هر که در آنهاست تباه می‌شد. [نه!] بلکه یادنامه‌شان را به آنان داده‌ایم، ولی آنها از [پیروی] یادنامه خود رویگردانند.

- پس باید در شناخت، باور، ایمان و عبادت خود تجدید نظر کنیم و هر لحظه تکاملش بخشیم.

توحید - ازبچگی به من یاد داده شده که خدا را باید پرستید و او یگانه خداست. او به دعا کردن و

نماز خواندن ما نیاز ندارد؛ و من تاجایی که توانستم به این دستورات عمل کرده‌ام؛ اما جوابی می‌خواهم که این

بارها خلوص نیت به وظایف دینی‌ام بپردازم.

ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

"پرستش" یعنی وابستگی و تعلق صرف، یعنی غایت و آخر آرزوها و آمال؛ و عبادت و بندگی نیز یعنی اطاعت، که مستلزم معرفت (شناخت) است.

الف - انسان فطرتاً موجودی پرستنده است. البته همه موجودات چنین هستند، چرا که همگی مخلوق می‌باشند.

منتهی به انسان عقل، شعور، اختیار، اراده و امکان داده شده است که "إله و معبود" خویش را خودش انتخاب کند و ببیند به کجا باید وابسته باشد، به که باید تعلق داشته باشد، غایات آمالش باید رسیدن و لقای کدام محبوب باشد؟

ب - از آنجا که از یک سو فطرت انسان، پرستیدن است و از سوی دیگر انسان سراسر "نیاز" است - از یک

سو عاشق هستی و کمال است و از سوی دیگر تماماً نقص است؛ اگر إله و معبود حقیقی، که خالق او و تمامی عالم است را نشناسد و نپرستد، حتماً یک یا چند "إله کاذب" به جای او گذاشته و مشغول به عشق ورزیدن و پرستش آنها می‌شود؛ و هر چه در فطرتش عشق به خدا هست را به آن إله‌های و معبودهای دروغین اختصاص می‌دهد؛ و گمان می‌نماید تمامی کمالی که او عاشق آن است، در آن إله‌ی دروغین جمع شده است. حال فرقی

ندارد که این إله و معبود کاذب هوای نفس خودش باشد، یا یک بت، یا گوساله، یا فرعون زمان و یا ...؛ چنان چه فرمود:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يُرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، 165)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا همتایانی (از بت ها و ستارگان و اجنه) برمی گزینند که آنها را چنان که باید خدا را دوست داشت دوست می دارند، ولی کسانی که ایمان آورده اند، شدت (اوج و غایت) محبت شان الله است. و اگر کسانی که ستم کرده اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت کیفر است.

ج - پس خدا، در درون و برون انسان ظهور و تجلی کرد، خود را در آفاق و انفس شناساند و به انسان، نبی درونی (عقل) و نبی بیرونی (انبیا و رسولان) داد، تا انسان او را بشناسد، بداند و علم پیدا کند که هیچ إله و معبودی جز او نیست، به او ایمان آورد، عاشق او شود، او را هدف و معبود خود بگیرد، تا رشد کند و به مقام خلیفه الهی برسد.

د - بله، البته که خداوند متعال به هیچ چیزی نیاز ندارد، چرا که هستی و کمال محض است، چه رسد به عبادت بندگانش؛ منتهی فرمود: رشد، کمال، فلاح و رستگاری ابدی تو، در گرو بندگی من است و اگر من را نپرستی و عبادت نکنی، حتماً دیگران را جایگزین خواهی کرد و به عبادت بندگان، مخلوقات و تخیلات مشغول شده و هلاک خواهی شد.

از این رو، ضمن شناساندن خود در عقل، فطرت، خلقت و ...، به سوی خودش، به سوی رشد و کمال هدایت نمود و در هر موضوع و امری از امور و شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، راه کار داد و فرمود: چنین بکن و چنین نکن (عبادت). و البته یادت نرود که قصد و هدف در هر انجام یا ترکی نیز باید «قرب به من» باشد. آن وقت تو عاشق من می شوی و من عاشق تو می شوم «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ و تو را تجلی تمامی اسمای کمالی خودم می کنم.

زمستان ۱۳۹۳
دی

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه) **قرآن و حدیث**

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

قرآن کریم و حدیث - دیماه 1393

اگر قرآن کریم را به عنوان کتاب خدا برای هدایت خلق در نظر بگیریم، چرا آیات (و حتی احکام) به گونه‌ایست که بتوان برداشت‌های متفاوت از آن نمود و امثال داعش هم به وجود آیند و ...؛ چرا آیات مستلزم تفسیر است و چرا امامان یک تفسیر جامع نداده‌اند؟ آیا این با "یهدی للتی هی اقوم" منافات ندارد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: نه تنها قرآن کریم، بلکه هر پیام، گزاره، نوشتار، نظم و نثری را می‌توان به هر شکلی تفسیر نمود؛ حتی قانون اساسی یا قوانین مصوب مجالس در ممالک متفاوت نیز قابل تفسیرهای گوناگون می‌باشد و به همین جهت است که در هر کشوری، بر اساس نظام سیاسی و ساختار آن، مفسری برای قوانین تعیین کرده‌اند.

الف - بدیهی است که یک کتاب هر چه جامع‌تر باشد، [به ویژه اگر موضوعاتش شامل جهان‌بینی، انسان‌شناسی و چه باید کردها و نکردهای فردی و اجتماعی باشد]، بیشتر از قابلیت برداشت‌ها و تفاسیر گوناگون برخوردار خواهد بود. پس این امر هیچ منافاتی با « **يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** » ندارد، چنانچه گسترده‌گی علم نافی علم است و نه گسترده‌گی قوانین و قابلیت تفسیر آنها، منافی با قانون و آثار و فواید آن است.

ب - خداوند علیم و حکیم و هادی "قرآن کریم" را به تنهایی نفرستاده است تا خلقتش در آن گنج شونند و هر کس هر طوری خواست تفسیرش کند؛ بلکه "عقل" را به عنوان نبی درونی عطا کرد تا انسان اسیر نفس نگردد و در بیرون فرمود: " **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** ... - به راستی [ما] فرستادگان خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (تمیز حق از باطل و الگو) را فرود آوردیم تا مردم (در هر امر و شأنی) به انصاف برخیزند / الحدید، 25"، پس هدایت نمودن و هدایت شدن، مستلزم برخورداری و تبعیت از هر سه است و البته تجزیه، فساد آور و نابود کننده می‌باشد.

هم چنین فرمود: تلاوت کننده، تزکیه کننده‌ی نفس، ابلاغ کننده، تعلیم دهنده، مفسر و بیان کننده حکمت فرستادیم:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، 164)

ترجمه: به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ج - اگر کتاب به تنهایی کفایت می کرد، دیگر خدا نبی و رسول و امام نمی فرستاد؛ اگر کتاب کفایت داشت، دیگر کسی به مدرسه و دانشگاه نمی رفت و هر کسی به تناسب ذوق و استعدادش، در رشته ای متخصص نمی شد و دیگران در نیاز خود به آنها رجوع نمی کردند. یک کتاب در فیزیک، شیمی، ادبیات، حقوق و ... چاپ می کردند و به تعداد آدمیان منتشر نموده و توزیع می کردند تا همه دانشمند شوند.

*** -** منتهی برخی پس از رحلت گفتند: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و چنین وانمودند که کتاب یعنی همین سطوری که روی چند برگ کاغذ نوشته شده و بین دو جلد قرار گرفته است؛ و برخی هنوز هم با همین شعار هر کاری که دلشان می خواهد می کنند. اگر در قالب حکومت باشند، می شوند، سعودی - اگر در قالب مذهب باشند، می شوند وهابی - اگر در قالب گروهک باشند، می شوند داعش - و اگر شخص باشند، می شوند مانند بسیاری از مسلمانان که در هر امری از امور فردی و اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی، اقتصادی و ...، نام اسلام را حمل کرده، قرآن هم دارند، اما فقط به رأی خود عمل می کنند ... ، و اگر زیاد هم رسوا شوند، می گویند: "اسلام همین است، شما نفهمیدید" و یا "من می دانم و خدای خودم و یا ...".

د - امامان علیهم السلام نیز از همان ابتدا قرآن را با تمامی شأن نزولها، تفسیرها، تأویلها و احکامش ارائه دادند، اما مردم نخواستند - به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: نه تو را می خواهیم، نه علمت را می خواهیم، نه امامت و رهبریت و حکومت را می خواهیم و نه قرآنی که تو جمع و تفسیر کرده ای را می خواهیم. خب نتیجه می شود همین که تا کنون شده است.

*** -** امامان بعدی علیهم السلام نیز هر یک حد مقدور و شرایط، آن چه لازم بود از تفسیر و احکام بیان داشتند، به ویژه امام باقر و امام صادق علیهما السلام که اندک فرصت بهتری داشتند.

این منابع، علوم، تفاسیر و احکام همه در اختیار همگان هست، منتهی تردیدی نیست که "علم" فقط در کتاب و نوشتار نیست، کتاب به تنهایی نه کسی را تزکیه می کند و نه به او علم مفید می بخشد، بلکه معلم، راهنما و الگوی عملی می خواهد؛ هدایت نیز بدون هیچ اقدام عملی و به صرف کتابخوانی میسر نمی گردد، بلکه باید برای آن قیام کرد و قوام داشت «يَهْدِي لِئَلِّيَ هِيَ أَقْوَمُ»؛ و بدیهی است که هیچ حرکتی به قوام نمی رسد، مگر با ولایت حق.

*- در آن روزگار مردم تفاوت اسلام محمدی، اسلام علوی، اسلام فاطمی، حسنی و حسینی علیهم السلام را با اسلام نهروانی، خوارجی، صفینی، معاویه‌ای و یزیدی دیدند، امروز نیز فرق اسلام ولایی، اسلام فقهاتی و اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله را با اسلام سعودی - اسلام القاعده‌ای - اسلام طالبانی - اسلام وهابی - اسلام داعشی ... و در یک کلمه "اسلام امریکایی و انگلیسی" می‌بینند و حجت بر همه آشکار و تمام می‌شود.

ه - «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، یعنی قرآن (بدون نیاز به دیگران) خودش روی پای خودش ایستاده و قوام دارد (چه قرآن صامت که کتاب باشد و چه قرآن ناطق که امام باشد) و هر کسی (و هر جامعه‌ای) را که به آن تکیه کند "قوام" می‌بخشد، نه این که هر کس یک جلد قرآن خرید یا هدیه گرفت، قوام می‌یابد. از این رو در ادامه آیه فقط به کسانی بشارت این "قوام" را می‌دهد که اولاً ایمان آورده‌اند و ثانیاً به آن عمل می‌کنند، آن هم عمل صالح.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء، 9)

ترجمه: به یقین این قرآن [مردم را] به استوارترین [و کامل‌ترین آیین زندگی] راه می‌نماید، و به آن ایمان آوردگانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند نوید می‌دهد که برای آنان پاداشی بزرگ خواهد بود.

نکته: آیا جز این است که هر کس با استناد به آیه‌ای گفت: قرآن معلم و مفسر نمی‌خواهد، خودش نیز تفسیر کرده است؟! منتهی تفسیر به رأی و تفسیر خطا و مطابق میل.

*- شعار "قرآن تفسیر نمی‌خواهد"، برای این است که مسلمانان را از فرهنگ، علوم و آموزه‌های اهل عصمت علیهم السلام جدا کنند و به سوی امیال و اهداف و منافع خود بکشانند. قرآنی که اهل عصمت (ع) و تابعین آنها و علما و فقهای راستین، مبین و معلم آن نباشند، انگلیس و امریکا مفسرش می‌شوند و وهابی و داعش بیرون می‌دهند.

*- شبهه‌ی "اگر مستلزم تفسیر است، پس چگونه همگان را هدایت می‌کند" نیز برای خدشه وارد کردن به ایمان ما نسبت به وحی‌انیت قرآن کریم و هدایت‌گری آن است.

آیا اگر گفته شود: پزشکی، مهندسی، حقوق و سایر علوم برای همگان مفید است، معنایش این است که پس دیگر معلم و استاد و الگو و مربی نمی‌خواهد؟! معنایش این است که هر کس یک کتابی خرید و روخوانی کرد، همان بهره‌ی لازم را می‌برد؟ پس چرا نوبت به "قرآن کریم" که می‌رسد، چنین شبهه‌هایی را به اذهان القاء می‌کنند؟

*- بله، رسول، امام و قرآن، برای همگان آمده است، اما هیچ‌گاه نفرمود که همگان را هدایت می‌کنند، بلکه اهلش، رجوع کنندگانش، ایمان آورندگان و عمل کنندگانش هدایت می‌شوند و مابقی به گمراهی و خسران بیشتر می‌افتند. اگر چنین نبود که هیچ کافر و ملحدی پیدا نمی‌شد و هیچ امامی به قتل نمی‌رسید، کسی با قرآن به جنگ قرآن نمی‌آمد و مسلمانان گروه‌گروه گمراه و یا کشته نمی‌شدند.

ازدواج - آیه‌ای در قرآن بدین مضمون است که خداوند می‌فرماید، جوونا ازدواج کن، همه چیزش با من -
 لطفاً معرفی نموده و توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در هیچ یک از امور و شئون زندگی فردی و اجتماعی، خداوند متعال آیه‌ی تضمینی نفرستاده است، بلکه همه مشروط است؛ اگر شرایط محقق شد، او تضمین کرده است. چنان که در مراحل و حوادث زندگی نیز شاهدیم که هر رشد و پیشرفتی و حتی هر انحطاط و هلاکتی مشروط است به تحقق اسباب و علل آن. نظام عالم تکوین حکیمانه است، پس نظام تشریح نیز حکیمانه است، و هر چیزی جایگاه، قدر (اندازه)‌ای دارد که مقدرات بر اساس آنها رقم می‌خورد، از جمله رزق در امر ازدواج یا هر امر دیگری:

«وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»

ترجمه: و او را از راهی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل نماید او برایش کافی است مسلماً خداوند رساننده فرمان و تحقق بخشنده اراده خویش است همانا خداوند برای هر چیزی (از اجزاء عالم هستی از نظر ماهیت و کم و کیف و آثار وجودی و مدت بقا) اندازه‌ای قرار داده است. تمام آن چه از رشد، کمال، سعادت، فلاح و امنیت دنیوی و اخروی، از نزد خدا در کلام وحی و احادیث اهل عصمت علیهم السلام تضمین شده است، مشروط و منوط است به معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، علم، بصیرت، کار، تلاش، مجاهدت، امید، توکل، توسل، تنفیض امر به الله جلّ جلاله و ... - تمام آن چه از جهالت، بدبختی، گمراهی، ناامیدی، ترس از آینده، گرفتاری و هلاکت دنیوی و اخروی نیز به صورت یقینی بیان شده است، مشروط و منوط است به کفر، شرک، نفاق، جهالت، معصیت، بی‌بصیرتی، بی‌نظمی، ناامیدی، حرص، طمع، پیروی از شیطان درون (نفس) و پیروی از شیاطین جنّ و انس بیرونی. پس انسان اگر در صراط مستقیم گام برداشت و درست عمل کرد، به فضل الهی موفق می‌شود و اگر منحرف شد و بد عمل کرد، خود را از شمول رحمت و فضل خارج کرده و متضرر و معذب می‌گردد. آیات بسیاری بر این معنا تصریح نموده است که از جمله دو آیه‌ی ذیل می‌باشد:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (المدثر، 38)

ترجمه: هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم ع، 7)

ترجمه: و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.» [دقت: شکر یعنی استفاده درست و بهینه از نعمت الهی].

همه چیزش با من!

همه چیزش با من، به ویژه در امر ازدواج یعنی چه؟!

آن قدر ازدواج را برای خود سخت کرده‌ایم که گمان می‌کنیم همه چیز "پول" است! آن قدر شرایط اقتصادی بحرانی و گرانی حاکم است که گمان می‌کنیم همه چیز زندگی، یعنی تأمین مالی معاش! حال آیا کم هستند جوانانی مرفه و متمولی که به فاصله کمتر از یک سال از ازدواج، از هم جدا شده‌اند؟! آیا تمامی کمی‌ها و کاستی‌های زندگی از "پول" است و آیا رفع تمامی نواقص و نیازها با "پول" میسر است؟ بسیاری پول دارند، اما تعقل نمی‌کنند - پول دارند، ولی فرهنگ ندارند - پول دارند، اما آداب و معاشرت بلد نیستند و اخلاق ندارند - پول دارند، ولی دین و ایمان ندارند - پول دارند، اما به خود و دیگران ظلم می‌کنند - پول دارند، ولی جاهلند و ...

حال "همه چیزش با من" یعنی چه؟! یعنی اگر پولش رسید، اخلاق و ایمان و نظم و عشق و محبت هم می‌رسد؟ احساس مسئولیت و کار و تلاش هم می‌رسد؟ گرمی و صمیمیت و وفا و غیرت هم می‌رسد؟! اگر چنین بود که هر پولداری مؤمن و صالح نیز می‌بود.

بله، همه چیز می‌رسد، اما مشروط به آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت، ایمان و توکل و توسل، تعقل و تدبیر و بصیرت، کار و تلاش و جدیت. نیت و اهتمام و هدف.

ازدواج:

ازدواج نیز از سایر مقوله‌های زندگی جدا و مستثنی نمی‌باشد. خداوند متعال بسیار تأکید نموده که به خاطر ترس از "روزی" نه فرزند خود را بکشید (زنده بگور در قدم، قتل اولاد یا سقط در عصر حاضر)؛ نه از فرزند داشتن بترسید، نه از ازدواج دوری گزینید. فرموده است که مگر "روزی‌رسان" به خودتان شما هستید و مگر روزی آنان را شما می‌دهید؟ کسی که گمان کند خودش رازق خود و همسر و اولادش می‌باشد که مبتلا به شرک شده است:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِفْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (الإسراء، 31)

ترجمه: و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید، ماییم که آنها و شما را روزی می‌دهیم حقا که کشتن آنها گناهی است بزرگ.

هم چنین خوف و پرهیز از ازدواج برای ترس از رزق را نیز جایز ندانسته و فرموده است:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

(التور، 32)

ترجمه: «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است.

*- خداوند متعال وعده داده که فقیر مؤمن و صالح را برای ازدواج مورد تفضل قرار می دهد و برای این امر غنی می نماید.

*- خداوند متعال نفرموده که ازدواج را از طریق غیر آن چه فرموده ام انجام دهید و او هر تشریفات و اسراف را تضمین می کند و یا زمینه هر کار غیر معقول یا حرامی را مهیا می نماید.

*- وعدهی خداوند متعال در هر امری حق است و عین تضمین اوست، منتهی ما باید طبق راهی که او فرموده عمل کنیم، تا به آن وعدهی تضمین شده برسیم.

*- خداوند حکیم و رازق، برای هر امری رزقی قرار داده است، مثلاً کف رزق برای هر مؤمن و کافر، یا رزق نماز اول وقت، رزق گشایش کار مؤمن، رزق خوش اخلاقی، رزق دعای والدین، رزق ازدواج، رزق بچه، رزق کار و تلاش ... و رزق دعا، یعنی رزقی که مشروط به دعا داده می شود - اما می خواهیم اول آن مزد و رزق را بگیریم و بعد کار را انجام دهیم؟!)

آسمان - در سوره مبارکه فصلت بعد از توضیح خلق کوهها در روی زمین و آماده شدن زاد و برگ در آن؛

در آغاز آیه بعد (11) می فرماید (ثم ستوی الی السماوی دخان). از آنجا که زمین باید از اجرام آسمانی

بوجود آمده باشد، آسمان باید پیش از زمین از حالت دود خارج شده و در حال تکامل می بوده نه پس

ازتکامل و چین خوردن زمین، آیا این آیه نشان دهنده جدیدتر بودن آسمان نسبت به زمین نمی باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیه مبارکه مورد بحث، به شرح ذیل است:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، 11)

ترجمه: سپس بر آسمان که در آن هنگام دودی بود پرداخت و آن گاه به هر دو فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید باید تحت فرمان درآید گفتند به طوع و رغبت تحت فرمانیم.

هنگامی که به صورت علمی در موضوع یا گفتاری مطالعه و تحقیق می کنیم، ناچاریم که کاملاً به "ادبیات" آن بیان، توجه کافی داشته باشیم؛ به ویژه اگر موضوع به آیات قرآن و تفسیر آن برگردد. معنای دقیق کلمات، مفاهیم، ضمائر، حمل ها و ...، همه در تشریح و تفسیر دقیق شرط است، که البته در این مجال کوتاه فرصتی برای بیان تفسیر و شرح ادبی این آیه وجود ندارد، لذا به شرح اجمالی بسنده می گردد.

- الف -** خلقت که در فارسی آن را "آفرینش" معنا می‌کنیم، با " **اَسْتَوَى**" که آن را "پرداختن - آراستن، معتدل کردن" معنا می‌کنیم، متفاوت است. چنان چه بحث خلقت زمین، با پرداختن به آن، مثل قرار دادن کوه‌ها و رودها و ...، متفاوت است. حتی خلقت انسان، با پرداختن به آن متفاوت است. چنان چه فرمود: « **الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى** - همان که آفرید و سامان داد / الاعلی، 2»؛ و فرمود: « **الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ** - همان که تو را آفرید و پرداخت و تناسب بخشید / الإنفطار، 7»
- ب -** "ثم" و نیز "فاء"، (**فَسَوَّاكَ - عَدَلَكَ - ثُمَّ اَسْتَوَى** و ...)، همه جا معنای "بعد یا سپس" زمانی نمی‌دهد. پس گاهی به معنای ترتیب واقعی است، گاهی ترتیب ذکری، گاهی ترتیب رتبه‌ای و
- ج -** خداوند متعال اول "خلق" می‌کند و سپس "امر" می‌کند؛ چرا که قبل از "خلق" موضوعیتی برای "امر" وجود ندارد و پس از خلق نیز "امر" لازم است تا هدایت (چه تکوینی و چه تشریحی) محقق گردد.
- د -** با توجه به نکات فوق، در آیه مورد بحث، اولاً "ثم" را به " **اَسْتَوَى**" اختصاص داد و نه به خلقت آسمان‌ها و ثانیاً تصریح نمود که خلقت قبلاً صورت گرفته بود، منتهی به شکلی که همه "دود" بود. و البته می‌دانیم که همه ستارگان و سیارات ابتدا به صورت "گاز متراکم" بودند. پس آیه اشاره به امر خدا، پس از خلقت آنها دارد.
- و -** دخان در لغت، از ریشه دخن به معنای آن چیزی است که از توقد و احتراق حاصل می‌شود. دود را هم از آن جهت "دخان" می‌گویند که از توقد و احتراق حاصل می‌گردد. پس از یک سو تمامی سیارات و ستارگان، حاصل توقد و احتراق هستند و از سوی دیگر، معلوم می‌شود خلقتی بوده که در آن انفجار، توقد و احتراق به وجود آمده، به اصطلاح دود و دخان پدید آمده و سپس آراسته " **اَسْتَوَى**" شده‌اند.
- پس هیچ منعی ندارد که پس از خلقت آسمان‌ها و زمین، ابتدا زمین آراسته شده باشد و سپس آسمانش به سیارات و ستارگان زینت ظاهری و باطنی یافته باشند، هر چند که بیان شد «ثم» در این آیه‌ی فوق، ترتیب ذکری است و نه زمانی. یعنی اشاره به ترتیب خلقت، یا ترتیب تحقق خارجی آنها ندارد.
- ز -** و البته لازم به ذکر است که به تمام فضا، "آسمان" اطلاق می‌گردد، زمین خودش در آسمان قرار دارد و بشر هنوز نه تنها همین آسمان اول را تماماً نشناخته، بلکه حتی زمین را نیز درست نمی‌شناسد.
- اخیراً یکی از دانشمندان غربی گفته بود: "نا شناخته‌ها ما از کف اقیانوس‌ها، به مراتب بیشتر از آسمان‌هاست" - البته در این که بشر هنوز نشناخته، تردیدی نیست، منتهی یا جمله بد ترجمه شده و یا به صورت استعاره بیان شده و یا او هنوز نمی‌داند که "آسمان" کجاست و چه محدوده‌ای دارد؟ اما تا همین حدی که شناخته شده، نه تنها منافاتی با آیات قرآنی در آن دیده نشده، بلکه مؤید بوده است. البته به شرطی که آیات درست ترجمه و درست‌تر تفسیر شوند.

جهنم - چرا دشمنان خدا به جهنم می‌روند علی‌رغم اینکه ممکن است انسان خوب و شایسته‌ای باشند و دارای صفات و فضایل اخلاقی بسیاری در جامعه باشند که حتما خودتان هم دیده‌اید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

تقسیم انسان به "خوب و بد" در منظر انسان و یا در منظر خدا متفاوت است. انسان بی‌اعتقاد، عمل‌زده شده و معیار خوبی و بدی در نزدش فقط ظاهر و فیزیکی عمل است. خدا نگاه به مقام، رتبه و جایگاه وجودی انسان می‌کند، نگاه به هدف و اهداف او دارد، محبت و محبوبش را می‌بیند، عملش را نیز محاسبه می‌کند. بهشت و جهنم، دو مقام و جایگاه هستند که البته نباید در شناخت آنها به الفاظی چون "بهشت" با تعریفی از باغ و بوستان و حور و قصور - یا "جهنم" با تعریفی از آتش و زقوم، بسنده نمود. (بهشت و جهنم).

چنان چه در آیات و روایات بسیاری تصریح شده که "انسان خودش بهشت است، یا خودش جهنم است".
الف - خود شما در سؤال قید نمودید "دشمن خدا" - خب جای دشمن کجاست؟ مقام قرب است؟! یا به واسطه دشمنی دور شده است و از شمولیت رحمت الهی فاصله گرفته است و از نور به سوی ظلمت رفته است!؟

ب - آیا ما انسان‌ها، خودمان دشمنانی نداریم که در ضمن دشمنی با ما، کارهای خوب بسیاری نیز دارند؟ بالاخره دشمنی که در پی سلطه بر ماست، بر ما جنگ و تحریم و ترور و بیوتروریسم را تحمیل می‌کند و از آدم‌کشی و نسل‌کشی ابایی ندارد، کارهای خوب عملی، تجربی، یا حتی رفتاری هم دارد. بالاخره تا رشد علمی نداشته باشد که نمی‌تواند "بیوتروریسم" راه بیاندازد و یا مالک سرمایه‌ها و بانک‌های دنیا باشد.

حال جایگاه او نزد ما، کجاست؟ نزدیک است یا دور؟ آیا مقام دوست و دشمن نزد ما یکی است؟ آیا باید مقام کسی که می‌داند، با مقام کسی که نمی‌داند - کسی که مؤمن است، با کسی که کافر است؟ کسی که متقی است، با کسی که فاسق است و ... یکی باشد؟! اگر چنین باشد، خود ما نمی‌گوییم: این چه حکمت، هدایت و عدالتی است!؟

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (الرعد، 16)

ترجمه: بگو پروردگار آسمان‌ها و زمین کیست؟ بگو خدا؛ بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟! بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند؟! یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند؟! یا برای خدا شریکانی

پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟! بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهار.

ج - در خصوص عاقبت انسان و موضوع ورود به بهشت یا جهنم، به نکات بسیاری باید توجه داشت، از جمله:

۱ - حسن فعلی و حسن فاعلی:

حُسن فعل یا عمل یک مقوله است و حُسن فاعل یا عامل به عمل یک مقوله دیگری است. آن که به بهشت یا جهنم می‌رود، "فاعل = انسان" است به واسطه‌ی رتبه وجودی و نیز عملش. این طور نیست که عمل او را بهشت یا جهنم ببرند، اما خودش را نبرند، و یا خودش را بدون آثار و عواقب عملش به بهشت یا جهنم ببرند.

۲ - نتیجه "عمل سوء" یا به تعبیر دیگری معصیت و گناه، معذب شدن است، خواه مؤمن آن را انجام دهد و یا کافر. از این رو حتی مؤمنین نیز ممکن است به واسطه عمل یا اعمالی ابتدا به جهنم بروند، تا برای ورود بهشت، خالص شوند.

۳ - اما ورود به بهشت، یعنی مقام قرب الهی، فلاح و سعادت ابدی، هم «حُسن فعلی = عمل صالح» لازم دارد و هم «حُسن فاعلی = انسان صالح». رتبه و جایگاهش در مقام قرب به معبود و محبوب، به خاطر وجودش است و نعمات بهشتی به خاطر اجر و جایزه اعمالش.

از این رو برای رسیدن به این رشد و کمال، همیشه ایمان و عمل را با هم قید کرده است: " وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ - خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است."

پس ممکن است که انسان خودش خوب باشد، اما کارش بد باشد (نتیجه عملش را می‌بیند) - ممکن است خودش بد باشد و کارش خوب باشد (نتیجه کار خوبش را می‌بیند) - ممکن است هم خودش خوب باشد و هم عملش و یا هم خودش بد باشد و هم عملش و هر کدام به نتیجه می‌رسند.

۴ - اصل بعدی، "کار، کارگر، کارفرما و اجرت" است. انسان برای هر کسی که کار کند، به همان نزدیک می‌شود و اجرش را هم باید از همان بخواهد.

مؤمن، بندگی خدا را می‌کند، پس برای خدا کار می‌کند، حتی اگر دنبال کسب علم برود، یا به فقیری کمک کند و یا با ایثار جان و مال از مملکتش دفاع کند و کشته شود، برای خداست. پس کارش باقی می‌ماند، چون هدفش باقی است و مزد را هم از او می‌گیرد.

کافر، بندگی غیر خدا (طاغوت‌های درونی یا بیرونی) را می‌کند، پس برای خودش یا دیگران (دنیا) کار می‌کند، چرا که اعتقادی به خدا و معاد ندارد. پس اگر دنبال کسب علم، کمک به دیگران و دفاع از کشورش هم برود، کارش "فانی" است، چون هدفش "فانی" است. و مزد را هم باید از کارفرمایش انتظار داشته باشد و مطالبه کند. یعنی نفس خودش، نفس دیگران و دنیا. به علمی که می‌خواهد می‌رسد؛ به منافی می‌رسد؛ اهل دنیا از او به نیکویی یاد می‌کنند؛ به او مدرک و مقام می‌دهند؛ به یادش یک دقیقه یا چند ثانیه سکوت می‌کنند؛ به نظم و رفاهی می‌رسد...، یا بی‌اجر می‌ماند. چرا که اجر دهنده، خودش فقیر و فانی است.

WWW.X-SHOBBHE.IR

زمستان ۱۳۹۳
دی

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

سیاسی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

سیاسی - دیماه 1393

آیا مدل نظام سیاسی ایران مبتنی بر اسلام است، چرا رای و نظر مردم را در مسائل اساسی باید مهم دانست؟ ممکن است مردم را یک وقتی را جهل و نادانی فراگرفته باشد و دچار تصمیم اشتباه بشوند؟ مگر ولی فقیه نایب امام زمان (عج) نیست که بتواند در همه‌ی مسائل تصمیم بگیرد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همین‌طور است که فرمودید؛ اگر مردم را یک وقتی جهل و نادانی فرا بگیرد، حتی ممکن است که امام حسین علیه‌السلام و یارانش را به مسلخ بکشاند و بکشند؛ پس وظیفه ولایت آگاهی بخشیدن و هوشیار کردن، بصیرت دادن و رهنمود است؛ گاه مردم می‌پذیرند و در برهه‌ای نمی‌پذیرند. حتی اگر رهبر شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باشند. البته که مدل سیاسی، مبتنی بر اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله است، اما تردیدی نیست که در اجرا، عمل و تحقق آن هنوز راه بسیاری در پیش دارد.

* مگر اسلام، برای نظر مردم، شأن و مرتبی قائل نیست که اگر در حکومتی به نام اسلام، رأی مردم مورد توجه و تحقق قرار گرفت، در اسلامی بدون مدل آن نظام یا حکومت تردید شود؟!

الف - خداوند متعال در کلام وحی، به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: « **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** - با آنان در کار [جنگ] مشورت کن، و چون بر [کاری] عزم نمودی، بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد / آل عمران، 159»

ب - برخی از این آیه سوء استفاده کردند و گفتند: "پس ما می‌توانیم با مشورت خود، خلیفه و جانشین رسول (ص) انتخاب کنیم ... و خلاصه برای و به جای او خدا تصمیم بگیریم؛ اما دقت نمودند که خدا فرموده در امور خودشان با آنها مشورت کن، نه این که در اوامر الهی مشورت شود. مردم نمی‌توانند با مشورت و رأی اکثریت تصمیم بگیرند که نماز ظهر واجب باشد یا مستحب، چهار رکعت باشد یا هشت رکعت (مثل معاویه که نماز جمعه را چهارشنبه خوانده بود)، اما می‌توانند تصمیم بگیرند که مسجد محل یا مسجد جامع را در این محل بنا کنند و یا در آن محل.

از این رو ایشان به ویژه قبل از جنگ‌ها، فرماندهان و گاهی بسیاری از رزمندگان را جمع می‌کردند و با آنها مشورت می‌کردند. چنان چه در جنگ احد، این نظر جوانان بود که حتماً از شهر خارج شویم و بیرون مدینه با کفار و لشکر سفیانی بجنگیم.

ج - در مدل حکومت اسلامی، چارچوب‌ها، احکام، ضوابط و حقوق و ثغور الهی مشخص و مبین است، اما در چگونگی اجرا در آن چارچوب، نظر مردم شرط و مهم است. مگر این که نظری دهند که از چارچوب اسلام خارج شود.

در همه امور چنین است، فرض بگیرید در ازدواج، چارچوب‌ها از عقد، مهریه، پرهیز از اسراف در مراسم و حدود و ثغور واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح مشخص است؛ حال ممکن است کسی در همین چارچوب به جاری شدن خطبه در یک محضر بسنده کند، کسی مجلس ساده‌ای بگیرد، کسی توان دارد و به میهمانان بسیاری ولیمه دهد و ...

د - حال اگر مردم به واسطه‌ی جهل و نادانی مرتکب خطایی شوند، اشکال وقتی وارد است که کسی آنها را متوجه نکرده باشد و متذکر نشده باشد، اما وقتی امام معصوم علیه السلام و یا در دوره‌ی غیبت فقیه و "ولی فقیه" هست و آنان را آگاه و متذکر می‌کند؛ دیگر بهانه‌ای برای نادانی و انتخاب غلط باقی نمی‌ماند.

ه - انتخاب‌های مردمی، در چارچوب اسلام، بین اصلح و غیر اصلح است؛ اصلح یعنی "بهترین انتخاب"، نه "انتخاب خوب". نامزدها در چارچوب قوانین حکومت اسلامی که باید مغایرتی به اسلام نداشته باشند، به میدان می‌آیند؛ رهبری "ولایت فقیه"، شاخص‌های گزینه‌ی "اصلح" را بیان می‌دارند، اما انتخاب در همین چارچوب با مردم است.

و - بله، اگر حوادث به گونه‌ای رقم بخورد که با اصل اسلام، اصل نظام، چارچوب‌ها و خط قرمزهای یک نظام اسلامی، منافات داشته باشد، یا مغایر باشد، یا خطری جدی قلمداد شود، "ولی فقیه" مستقیم ورود پیدا می‌کند، خواه همه مردم طرفدار و موافق او باشند یا نباشند. او به تکلیف خود عمل می‌کند. البته با علم، حکمت، بصیرت و جامع‌نگری.

*** -** مثال حضرت امام خمینی (ره) در دوره‌ی "بنی صدر"، مثال خوبی است. وی دائم تبلیغ می‌کرد که همه مردم با من هستند، به من رأی دادند و ...؛ حضرت امام برای این رأی و شاکله نظام مبتنی بر قانون اساسی و سایر قوانین، احترام قایل بود، اما در آنجا که خط قرمز شکسته شد، برای این که خیال "بنی صدر و بنی صدری‌ها" از سوء استفاده از رأی اکثریت راحت شود، فرمود: "اگر همه مردم یک طرف باشند و من یک طرف، راه خودم را می‌روم" (نقل به مضمون).

ز - پس معنای مدل حکومت اسلامی این نیست که حاکم اسلامی در جایگاه رهبری بنشیند و به شاکله حکومت هیچ نظامی نبخشد و بگوید کل کشور و مردمش تعطیل. یا بگوید: تمامی آرا، نظرات و خواسته و انتخاب‌های مردم تعطیل، و در هر امری بنده رأساً تصمیم گرفته و می‌گویم که چه شود و چه نشود! چنانچه حضرت امام خمینی (ره) به محض استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، اقدام به ساختار نظام کردند.

ه - هدف از "اسلام" که دین خداوند متعال است، رشد و هدایت تک تک آحاد و جامعه انسانی است، نه تعطیل آنها. اگر چنین بود که نه در قرآن کریم و آموزه‌های اهل عصمت علیهم‌السلام این همه امر به تعقل، تدبیر، تفکر، انتخاب اصلح، عمل صالح و ... می‌شد و نه مقام معظم رهبری (ولایت فقیه) این همه اصرار بر "بصیرت" و "عبرت" می‌نمودند.

*** -** خداوند متعال خالق و رب العالمین است و می‌تواند با یک اراده، همه چیز را متحول کند؛ او "محول الحول و الاحوال" و "مقلب القلوب و الابصار" است - پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم‌السلام، همه "ولی‌الله" هستند و می‌توانند با نظر ولایی، همه چیز را تغییر دهند، اما همه جا در تمامی امور چنین نمی‌کنند، چرا که دور از حکمت است و هدف اصلی که رشد و نیل به کمال "آدم‌سازی" است محقق نمی‌گردد.

یک مثال واقعی سیاسی:

این مردم، با گذشتن از مال و به کف گرفتن جان انقلاب کردند. همه به خیابان‌ها ریختند و زیر رگبار مسلسل‌ها، "الله اکبر - خمینی رهبر" گفتند و آن قدر استقامت کردند، تا به پیروزی رسیدند؛ اما در عین حال شعار می‌دادند: "بازرگان، بازرگان، نخست وزیر ایران". خب این یک انتخاب غلط بود، که خیلی زود خود را نشان داد. اما اگر امام همان موقع می‌گفتند: مردم، این انتخاب شما غلط است، من قبول ندارم و ...، به احتمال قوی در حال مردم می‌پذیرفتند، اما نه تنها هزاران ابهام در ذهن آنها پیش می‌آمد (چون شناخت درستی از بازرگان و حزبش نداشتند)، بلکه دشمن نیز از همین راه وارد می‌شد و القای دیکتاتوری می‌کرد و کل انقلاب و نظام به مخاطره می‌افتاد.

از این رو، انتخاب بازرگان یک انتخاب اصلح نبود، در واقع از سوی مردم به امام تحمیل شد، اما امام این انتخاب را پذیرفتند، چرا که رأی مردم در چارچوب نظام اسلامی بود. (امروز هم همین‌طور است). اما، یک جا بازرگان خط قرمز اصول نظام را شکست، گفت: چه بخواهید و چه نخواهید من می‌روم و با برژنسکی و ... مذاکره می‌کنم. آن موقع چنین سیاست و اقدامی، شاکله و اصول حیاتی نظام را به هم می‌ریخت، لذا امام فرمود: "من شما را روی هوا (داخل هوپیمایی که سفر می‌روید) عزل می‌کنم. البته آن موقع هنوز مجلس شکل نگرفته بود، عزل و نصب مستقیم با رهبری بود.

مجلس نیز نمایندگان منتخب مردم در چارچوب نظام اسلامی هستند، لذا در زمان بنی صدر، کار عزل را نگهداشت تا مردم انبوهی که این انتخاب را کرده بودند، خودشان به نتیجه برسند، مقابل مجلس جمع شوند، خواهان عزل گردند و نمایندگان طبق قانون، رئیس جمهور را عزل کنند.

*- اکنون نیز همین طور است. شاید انتخاب ریاست جمهوری یا نمایندگان، انتخاب اصلح نبوده باشد؛ اما به دو نکته باید توجه نمود: اول آن که این انتخاب نیز در چارچوب اصول نظام در مدل اسلامی صورت گرفته است، پس مشروعیت و مقبولیت دارد و دوم آن که تمامی شاخص ها و رهنمودها و باید و نبایدها، از سوی رهبری به مردم داده شده بود؛ پس اگر احیاناً خطا کردند، از روی نادانی نیست (مگر معدودی)، بلکه از روی میل و مبتنی بر بی بصیرتی می باشد و ضررش را می بینند. همین طور است در سایر انتخاب ها، مثل نمایندگان مجلس، شورای شهر، شهردار، هیئت های امناء و ... - اگر هم بر اساس شاخصه هایی که ولی فقیه ارائه دادند، انتخاب "اصلح" کرده باشند، خیر و فایده اش را می بینند. و کار رهبری این نیست که مستقیم وارد کلیه زمینه های اجرایی شوند.

اخیراً با یہ طرز فکر جدیدی تو جامعه مواجه میشم که "هیچ چیزی مطلق نیست". اسرائیل هم مطلقاً بد نیست. همه آدمها خوبین و ... مثلاً: «هیچ چیز خوب یا بد مطلق نداریم». حتی وجود شیطان هم مواقعی خوبه حتی شهوت انسانی و علمی هم خوبه. منتها افراط و تفریطی در کار باشه و بجا و درست باید استفاده کرد. به نظرم مربوط به یک فرقه ی خاص باشه؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: آن چیزی که اخیراً در سطح جامعه می شنوید، همان است که متأسفانه در تمامی دانشگاه های ما (علوم انسانی - فلسفه - علوم سیاسی) تدریس می شود و دانشجو اگر قبول کرد، نمره می گیرد، اگر دفاع هم کرد که عزیز شده و ارتقا می یابد و اگر قبول نکرد ... اینها همه نظریات به اصطلاح "پست مدرنیسم" در توجیه و فلسفه سازی برای "لیبرال دموکراسی" است و امثال بودریار، رورتی، فکو، باومن و ... در عصر معاصر شارحین و مبلغین آن هستند.

*- استادی در دانشگاه، با قاطعیت تمام و ژست فیلسوفانه گفت: "هیچ مفهوم مطلق نداریم!" دانشجو پرسید: "آیا همین که می گوئید، خودش یک مفهوم مطلق نیست؟!" پاسخی نداشت.

*- استادی با قاطعیت تمام گفت: "هیچ چیزی قطعیت ندارد!" - دانشجو پرسید: حتی همین که می گوئید نیز قطعیت ندارد؟! پاسخی نداشت و محکوم به مغلطه شد.

*- استادی با قاطعیت تمام گفت: "حق و باطل یا درست و غلط نداریم!" دانشجو پرسید: "الآن این حکم قطعی که شما دادید، درست است یا غلط؟" محکوم شد به سفسطه و دگماتیسم فکری.

تعطیلی عقل و اندیشه:

بالتبع با نفی هر حقیقت یا مفهوم کلی و یا مطلق، تمامی ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را نیز غیر حتمی و غیر قطعی شمردند و به ناچار "عقل" را که منبع شناخت و تمیز است، تعطیل اعلام نمودند. و اساساً هدف همین است. *

استاد با تکیه به نظریات پست مدرنیسم غرب گفت: هر چه که بگویید، نظر شماست و هیچ دلیلی بر درستی، حقانیت، حتمیت و قطعیت آن وجود ندارد و عقل نمی‌تواند قضاوت کند و حکم دهد! دانشجو گفت: پس این که شما می‌گویید نیز نظر شماست و هیچ دلیلی نیست که درست باشد. دلیل عقلی هم ندارید، هر چند که عقل را به طور کلی تخطئه کرده‌اید، پس ما بر چه اساسی باید بپذیریم یا نپذیریم.

تشکیک و تزلزل در اندیشه:

چون هیچ دلیل قطعی، حتمی و منطقی ندارند، از یک سو نظریات خود را به "زور" القا و تحمیل می‌کنند و از سوی دیگر همیشه با "اگر و شاید" سخن می‌گویند.

امروز در مقطع فوق و دکترای علوم سیاسی در دانشگاه‌های ما، دیکته می‌شود که هیچ کس حق ندارد گزاره‌ای قطعی بگوید و حتماً باید کلمه‌ی "شاید" را به ابتدای سخن بیافزاید وگرنه بی‌سواد است، متحجر و معصب است و از "علم" چیزی نفهمیده است! سریع هم مثال سیاسی می‌آورند و می‌گویند: هیچ گاه به صورت قطعی نگوید که فلان کشور دشمن است، فلان شخص خائن است، فلانی فتنه‌گر است، فلانی جاسوس است و

بدیهی است که هدف اصلی، مردد کردن مردم در "تمیز و تشخیص" است. هدف اصلی "مذبذب" کردن مردم بین اهداف و راه‌های گوناگون است. هدف القای "تشکیک" است، تا تمامی اندیشه‌ها، اعتقادات، ملاک‌ها و معیارهای شناختی و ارزشی متزلزل شود، تا بتوانند ویرانش کرده و سلطه را تحمیل کنند.

اهداف سیاسی در مثال‌ها و مصادیق:

اینها هیچ کدام علم، نظریه یا فرضیه نیستند، بلکه همه اهداف سیاسی را دنبال می‌کنند. چون هیچ دلیل عقلی و منطقی ندارند، فقط به "مثال" بسنده می‌کنند و اگر توجه کنید، تمامی مثال‌های‌شان نیز در توجیه و تطهیر شیاطین بزرگ و کوچک، از شخص ابلیس لعین گرفته تا امریکا، انگلیس و اسرائیل می‌باشد.

هیچ موقع نخواهند گفت: چون حتمیت و قطعیتی وجود ندارد، پس هم دین حق است و هم بی‌دینی - هم اسرائیل حق دارد که فلسطین را اشغال کند و هم فلسطینیان حق دارند که حقوق و سرزمین خود را مطالبه کنند - هم قوانینی که شما دارید درست و منطبق با حقوق بشر است و هم قوانینی که ما داریم - هم مبارزه‌ی شما با مظاهر و مصادیق ظلم و فساد درست و حق است و اقدام ما به ظلم و فساد...، بلکه نوبت به جمع‌بندی و

نتیجه گیری که می رسد، در جهت منافع خودشان، آن هم با دقت و تعصب و دیکتاتوری محض، خط کشی می کنند و مرز بندی دارند. چه در نظریه و چه در عمل.

از این رو حتی در کتب به اصطلاح فلسفی خود، با صراحت و قباحات تمام، مثال آورده و می نویسند: چه کسی می تواند با قطعیت بگوید: استفاده از بمب اتمی در هیروشیما کار بدی بوده است؟ شاید خیلی هم خوب و مفید بوده است؟ - چه کسی می تواند بگوید جنگ افروزی امریکا در سرتاسر جهان الزاماً بد و قبیح است، شاید خیلی هم خوب است!

اما، اسلام بد است، جمهوری اسلامی مظهر شرارت است، هر کس که با امریکا نبود، دشمن امریکاست و ربایش یا حتی ترور او حق است و به نفع جامعه بشریت است و این نظریات به اصطلاح فلسفی، همه ریشه و اهداف سیاسی دارد و در جهت توجیه و تحمیل دیکتاتوری و فساد غرب ترویج و القا می شود.

تمامی مثالها [که باید منطقی بوده و دلایل عقلی را روشن کند]، به صورت شعاری و کاملاً بی منطق، در جهت کم رنگ کردن مرزها از یک سو و نیز تلطیف قلوب نسبت به دشمنان است.

ای کسانی که انقلاب کردین، لطفاً به سوالات زیر پاسخ دهید. 1- تفاوت "حضرت والا" و "حضرت آقا" را توضیح دهید! 2- دو کلمه "مقام عظمای ولایت" و "شاهنشاه آریا مهر" را تعریف کنید! 3- معنی عبارتهای "جانم فدای رهبر" و "جان نثار" را به طور خلاصه شرح دهید! (ادامه در متن)

در ادامه آمده است: 4- دو کلمهء "بیت" و "کاخ" چه تفاوت هایی دارند؟! 5- تفاوت دو گروه "عاشق ولایت" و "فدوی" را در چند سطر توضیح دهید! 6- "بنیاد پهلوی" و "بنیاد علوی" چه تفاوتی دارند؟ 7- جمله "سلطنت عطیه ای است الهی" چه رابطه ای با عبارت "مقام عظمای ولایت جانشین امام زمان" دارد؟ 8- تفاوت "رای ملوکانه" با "حکم حکومتی" کدام است؟ 9- فرق "شاهروود" با "امامروود" را بیان کنید. 10- "بندر امام" با "بندر شاه" چه تفاوتی دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه با این عناد و لجاجی که سؤالات ردیف شده است، شما هر پاسخی بدهید، روشنگر و بصیرت بخش نخواهد بود، چرا که این سؤالات را ردیف نکرده اند تا واقعاً پاسخش را بدانند و بفهمند، بلکه جهت ضدتبلیغ مسلسل وار شلیک کرده اند. می توانست همین سؤالات را مطرح کند تا بدانند، اما آغاز جمله با «ای شماهایی که انقلاب کردید»، حاکی از مواضع گوینده است.

اما، به جهت آن که اولاً سؤال است و باید پاسخ داده شود - ثانیاً شاید برای بسیاری مطرح شده است - ثالثاً به احترام ارسال کننده‌ی سؤال و رابعاً برای این که گمان نکنند حالا خیلی حرف‌های مهمی زده‌اند، نکات ذیل ایفاد می‌گردد:

الف - بین ادعای خدایی با ادعای خدایی، هیچ فرقی نیست، منتهی مهم است که چه کسی ادعا می‌کند؟ خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...» به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست / طه، 14 - فرعون هم می‌گوید: « يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي... » - ای بزرگان قوم من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم / القصص، 38».

ب - بین ادعای ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت امور) با ادعای ربوبیت نیز فرقی نیست، منتهی مهم است که چه کسی این ادعا را می‌کند؟! خداوند خالق، مالک، عیلم و حکیم می‌فرماید: « وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ - و منم پروردگار شما، پس مرا بپرستید / الأنبياء، 92» - فرعون که مخلوق مفلوک‌ی بیش نیست نیز (مثل امریکای امروز) مدعی می‌شود: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى - منم برترین رب (صاحب اختیار و تربیت کننده امور) شما = ابر قدرت»

پ - بین "امام با امام" نیز فرقی نیست، هر دو جماعت یا امتی را رهبری می‌کنند؛ منتهی یکی به امر الهی هدایت می‌کند «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا - و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به امر ما هدایت می‌کنند / السجدة، 24» - اما دیگری به سوی آتش دعوت می‌کند «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ - و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند گردانیدیم / القصص، 41»

شاید همین سه مورد، برای کسانی که واقعاً با یک سؤال مواجه شده و می‌خواهند بدانند که چه فرقی بین واژگان مشابه، برای مقامات گوناگون وجود دارد کافی باشد، اما به موارد مطروحه در سؤال نیز پاسخ داده می‌شود:

۱ - حضرت والا و حضرت آقا، اگر چه به لحاظ لغوی نیز متفاوت هستند، اما مهم که انسان چه کسی را والا مقام و آقای خود بدانند؟ یک انسان عالم، متقی، مؤمن، بصیر، متخلق...، و یا یک (كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)؟ یکی به معلم دلسوزش می‌گوید: "آقای من"، دیگری به ارباب ظالمش می‌گوید: "آقای من"! به این می‌گویند: مشترک لفظی.

۲ - مقام عظمای ولایت، یعنی ما اهل "ولایت الله" هستیم که تسری دارد در ولایت پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و هم چنین ولایت فقه الهی و بالتبع ولایت فقیه - اما شاهنشاه، یعنی شاه شاهان! حالا چه کسی گفته که آریامهر شاه‌تر از کوروش و داریوش و نادر و... بوده است؟! پس نه معنای "ولایت" با "پادشاهی" یکی است و نه مصداق شخص آریامهر مناسب لقب "شاهنشاهی" می‌باشد.

۳ - جانم فدای رهبر، یعنی حاضرم در رکاب کسی که جامعه‌ی اسلامی را طبق امر خدا رهبری می‌کند، فدا کنم - یعنی همان «بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي» که حتی مقامی چون امام حسین علیه‌السلام به حضرت ابوالفضل العباس می‌گوید. پدر و مادرم فدات، یعنی حاضرم هر چه دارم در رکاب تو که با چنین اخلاصی در راه خدا هستی بدهم.

اما «جان نثار» لفظی است که معمولاً به دروغ جهت چاپلوسی مقابل یک مقام طاغوتی گفته می‌شود. البته ممکن است کسی دروغ نگوید و واقعاً حاضر باشد جانش را برای طاغوت فدا کند. پس هر دو "جان فدا" هستند، منتهی یکی برای "الله"، دیگری برای "طاغوت". چنانچه خداوند متعال می‌فرماید برخی در راه خدا (که در اطاعت، تبعیت و حمایت از ولی خدا محقق می‌گردد) می‌جنگد و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ و دیگری در راه طاغوت. «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ / النساء، 76». هر دو جان‌نثارند، منتهی راه و هدف متفاوت است.

۴ - معادل کلمه "بیت" به فارسی می‌شود "خانه" و به جایی اطلاق می‌گردد که محل اسکان و آرامش و وحدت خودی‌ها می‌باشد. لذا به قلب و کعبه نیز "بیت" گفته می‌شود. اما معادل عربی "کاخ" می‌شود "قصر" که بسیار مجلل و معمولاً محل اسکان و آرامش سلاطین و اشراف و ظالمین است. از این رو به خانه‌ی "امام خمینی رحمة الله علیه" بیت امام اطلاق می‌شد که بسیار متفاوت است با کاخ نیاوران، کاخ سفید، کاخ کرملین، کاخ واکینگهام و ...

۵ - معانی "عاشق ولایت" با "فدوی" هیچ ربطی با هم ندارند که فرقی بیان گردد. انسان‌ها همه عاشق هستند، منتهی مهم است که عاشق چی یا کی هستند؟ عاشق ولایت، یعنی عاشق شخص، یا کالا، یا هوای نفس و ... نیست، بلکه عاشق "ولایت الله" است و اگر کسی یا چیزی را نیز دوست داشته باشد، در همان راستاست. اما "فدوی" یعنی کسی که حاضر است جانش را فدا کند یا همان "جان‌نثار"؛ منتهی مهم است که در چه راهی. در هر حال همه "عاشق" و همه "فدوی" هستند و همه در راه معشوق خود جان می‌دهند؛ یکی با عشق الله و ولایت‌الله و دیگری با عشق شکم، زیر شکم، میز، قدرت و ... و سایر طاغوت‌های درونی و بیرونی جان می‌دهد.

۶ - بنیاد علوی و پهلوی، دو اسم هستند برای یک مجموعه (بنیاد) - در یک دوره بنیاد پهلوی بود، یعنی سرمایه و درآمدش متعلق به خاندان پهلوی بود - اما بنیاد علوی، یعنی سرمایه و درآمدش متعلق به اسلام و مسلمین (بیت المال) است.

۷ - وقتی گفته می‌شود "سلطنت عطیه‌ای الهی"، آن سلطنت به خدا نسبت داده می‌شود، در حالی که یک افترا و دروغ بزرگ به خداست. خداوند متعال چنین سلطه و سلطنتی را به طواغیت نداده است، آن هم

به صورت اعطا (یعنی هدیه‌ای که پس گرفته نمی‌شود) - خداوند متعال نه برای ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس چنین سلطنتی قرار داده (**لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ**)، و نه برای سایر اِلَه‌های کاذب (مثل قدرت‌ها، بت‌ها، مکاتب و ایسم‌ها، هواهای نفسانی و ...) چنین سلطنتی قائل شده است (**مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا**).

اما "مقام عظمای ولایت، جانشین امام زمان"، هیچ ربطی به سلطنت و سلطه شخص ندارد. بسیار تفاوت است بین معنای «سلطنت» با معنای «ولایت». کسی که سلطنت دارد، خود مختار است، اما کسی که ولایت دارد، سرپرستی دارد. اگر سرپرستی‌اش در راستای "ولایت الله" بود، می‌شود "ولایت الهی" و اگر در راستای "ولایت طاغوت" بود (**أُولِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ**) می‌شود ولایت و سرپرستی طاغوتی. اهل ولایت‌الله، چه رسول اکرم و امامان و از جمله امام زمان سلام الله علیهم اجمعین باشند و چه کسی که تابع ولایت آنها شده، همه در چارچوب و محدوده دین (اوامر الهی) هستند، اما سلطان در فقط در محدوده قدرت خویش است.

۸ - رأی ملوکانه، یعنی اولاً یک شخصی پادشاه و مالک شده است، ثانیاً رأی فقط رأی اوست. حکم حکومتی، نیز بستگی به نوع حکومت دارد، اگر حکومت پادشاهی و سلطنتی باشد، حکمی است که رأی ملوکانه آن را صادر کرده است، اما اگر حکومت اسلامی باشد، حکمی است که منطبق با شرع و بر اساس فقه اسلامی (نه نظر شخصی ملوکانه) صادر شده است، هر چند که مخالف رأی ملوک‌ها (**وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ**)، یا حتی رأی دوستان و منافع شخصی، حزبی، گروهی و جریان‌ی باشد. رأی ملوکانه در جهت تحقق منویات شخص سلطان است، اما حکم حکومتی در نظام اسلامی، در جهت تحقق اوامر و هدایت الهی است.

۹ و 10 - شاه‌رود و امام رود و بندر شاه و بندر امام و ... همه اسم هستند، هر کسی اسم محبوبش را بر می‌گزیند. یکی نام فرزندش را می‌گذارد محمد، علی، فاطمه، زینب، رضا، ابوالفضل، یوسف و ... - دیگری می‌گذارد فتانه، شیرین، فرهاد، رستم و ... - دیگری می‌گذارد ضحاک، یزید و ... - در فرهنگ‌های غربی نیز همین طور است. یکی اسم فرزندش را می‌شائل (میکائیل) - ژوزف (یوسف) - ماریا (مریم) و ... می‌گذارد و دیگری ولفگانگ (گرگ دونده - رایج‌ترین اسم در آلمان) - تیلور (خیاط) و ... می‌گذارد.

در نامگذاری اماکن و معابر نیز همین است. یکی نام بازار یا خیابان شهرش را "ابوسفیان" یا "کندی" یا "لین" می‌گذارد - دیگر بازار الرضا یا بندر امام می‌گذارد. هر کدام محبوب خود را نشان می‌دهند و نشان او را برای خود انتخاب می‌کنند.

بسم الله الرحمن الرحيم، یعنی داغ و نشان «الله» را بر خود و کار خود می گذارم. برخی هم سمبل های ماسونی را نشان خود قرار می دهند.

نکته: انقلاب هایی که در قلب ها رخ می دهد و منجر به انقلاب در گزینش اهداف می گردد و انقلاب در فرهنگ ها، رفتارها و در نهایت انقلاب در یک جامعه (ملت) را به دنبال می آورد، برای "الفاظ" نیست که کسی آنها را کنار هم بچیند و بگوید چه فرقی دارد؟ بلکه برای "مصادیق" است. درست مثل این که کسی شیطان را بر قلبش حاکم کرده باشد و سپس شیطان را خلع ید کرده و بیرون کند و الله جلّ جلاله را بر قلبش حاکم کند، اما پس از مدتی بگوید: چه فرقی کرد؟ او حاکم بود، این هم حاکم است - او مرا به سوی خود می خواند، این هم می خواند - او فرمان ملوکانه صادر می کرد، این هم می کند - او می خواست من بنده ای او باشم، این هم می خواهد که او را بندگی کنم؟ پس الفاظ و اطلاق ها و اسم ها ممکن است اشتراک لفظی داشته باشند، اما مصداق ها متفاوت است. مثل طلای ناب اصلی، با طلای تقلبی و بدلی است. آیا کسی می گوید: به هر دو طلا گفتند، پس چه فرقی می کند؟!

بعد از اقدام تروریست ها در پاریس و کشته شدن تعدادی از افراد از جمله به هلاکت رسیدن کاریکاتورست تصاویر موهن برخی گفتند "داعش اینو خوب اومد" و از این عمل استقبال کردند و... نظر شما در این باره چیست؟ ضمناً در این حادثه یک افسر پلیس مسلمان به نام احمد هم کشته! که برخی گفتند خدا رحمتش کند و برخی دیگر از اینکه او نگهبان و محافظ این نشریه موهن بوده انتقاد نمودند! نظر شما چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خودتان می فرمایید «تروریست ها»، پس نظر مشخص است.

همیشه دقت کنیم که "برخی گفتند" - یا می گویند "ها، ملاک و محک تشخیص هیچ حقی از باطل نمی باشد، خداوند متعال به انسان عقل، فطرت، قلب، شعور، فکر، وحی و فقه داده است که انسان از ظن ها، گمان ها، برخی گفته ها، آقای "می گویند" و ...، تبعیت ننماید.

اجازه دهید ابتدا یک بحث قرآنی در این مهم ایفاد گردد و سپس به تحلیل سیاسی بپردازیم:

وحی - خداوند متعال برای ما وحی فرستاده و از ما خواسته تا از وحی پیروی کنیم، نه از اولیا، حاکمان و جریاناتی که غیر از طریق حق هستند:

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» (الأعراف، 3)

ترجمه: آنچه را از پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده پیروی کنید و از سرپرستان و دوستانی جز او پیروی نکنید اما بسیار اندک متذکر می شوید.

شریعت: خداوند متعال برای ما شریعت (چه باید کردها و چه نباید کردها) را خودش تعیین نموده است تا با علم و دانش و بصیرت، تابع شریعت (فقه آل محمد صلوات الله علیه و آله) باشیم، نه تابع هوای نفس خود و دیگران. «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (الحجاثیه، 18)

ترجمه: سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم. پس آن را پیروی کن، و هوس‌های کسانی را که نمی دانند پیروی مکن.

گام‌های شیطانی: خداوند حکیم و هادی، ما را با دشمنی شیطان (از ابلیس لعین گرفته تا شیاطین انس و جن) آشنا نموده و از ما خواسته (امر نموده) که از القائات و اقدامات شیطانی که تماماً به سوی بدی و زشتی است، تبعیت نکنیم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (التور، 21)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیروی از گام‌های شیطان نکنید و هر کس از گام‌های شیطان پیروی کند مسلماً او دستور کار زشت و ناپسند می دهد. و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هیچ يك از شما هرگز (از فساد عقاید و اخلاق و عمل) پاک نمی شد، و لکن خداست که هر کس را بخواهد (در مراحل کمالات) پاک می کند و خداوند شنوا و داناست.

تحلیل سیاسی:

بر کسانی که (حتی اندکی) با جهان سیاست و توطئه‌های استکبار و صهیونیسم جهانی آشنایی دارند، اصلاً پوشیده نیست که القاعده، طالبان، تکفیری، سلفی، داعش، النصره... و گروه‌های تروریستی دیگری که بعداً به وجود خواهند آمد، همه ساخته و پرداخته و دست پرورده‌ی امریکا و انگلیس و آموزش دیده‌ی اسرائیل هستند. هر چند که ممکن است عده‌ای به خاطر پول، و عده‌ی دیگری از روی عوامی و تعصب و به گمان اسلام به آنها بپیوندند.

از این رو، تمامی عملکرد آنها نیز طبق دستور شیاطین غرب است، هر چند که حتی ممکن است عاملین این جنایات، خودشان ندانند. [دست کم تجربه سازمان منافقین در ایران را که به نام سازمان مجاهدین خلق و زیر پرچمی با آیه قرآن، جنایت می کردند و همین روش‌ها داشتند، داریم]. داعش تاکنون دو هزار مسلمان را سربریده و یا با گلوله و ... کشته است، اما یک اسرائیلی هدف قرار نگرفته است!

اهداف استکبار جهانی (که همان اهداف سازمان مخوف شیطان پرستی فراماسون می باشد)، همیشه چند منظوره است. از سویی اسلام ستیزی، از سویی اسلام هراسی، از سویی اعوجاج در موج بیداری اسلامی، از سویی تحریک مسلمانان، از سوی دیگری آدم کشی و نسل کشی به صورت حملات مستقیم یا جنایاتی چون بوسنی، افغانستان، میانمار، فلسطین، لبنان - و یا توسط امثال داعش

در همین راستا، یک ترور سازماندهی شده به بهانه ای اهانت به ساحت مقدس رسول اعظم صلوات الله علیه و آله نیز اتفاق می افتد، تا ضمن تجمیع اذهان عمومی غرب، برخی از مسلمانان ندانند که این حرکت تروریستی را محکوم کنند و یا برایش هورا بکشند. اگر محکوم کنند، القا می کنند که پس این اهانت نزد مسلمانان نیز مهم نبود و اگر هورا بکشند، مسلمانان را حامی تروریسم نشان می دهند.

البته خودشان محکوم می کنند، اما جوامع اسلامی به صورت مستقیم و غیر مستقیم تحریک می کنند که چون بهانه اهانت به مقدسات بوده، حتماً از این حرکت خوشحال نیز باشند.

باید بدانیم که این نمایشنامه، همچون 11 سپتامبر، جهت زمینه سازی در اذهان عمومی، برای حمله به سوریه، عراق، یمن و سایر کشورهای مسلمان نشین و تجزیه ای آنها به نفع اسرائیل و سپس اهداف بلند مدت استکبار جهانی می باشد. چنان چه بلا فاصله چنین تناجی توسط اوپاما، اولاند، کامرون، مرکل، نتانیاهو و ... بیان شد. پس، مسلمان باید هوشیار و بصیر باشد. هم جنایات و توطئه های غرب [به ویژه با حمایت های جدی و مستمر از داعش، که هنوز هم برایشان پول و تسلیحات می فرستند] محکوم است - هم تمامی تحرکات و عملیات تروریستی داعش و امثال آن که همه به نفع استکبار و کفر جهانی و در جهت نجات و تقویت اسرائیل می باشد محکوم است - و هم حمله به کشورهای اسلامی و تجزیه ای آنها به بهانه مبارزه با تروریسم (آن هم توسط خود تروریست های بین المللی، چون امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، اسرائیل و ...) محکوم می باشد.

مرتبط:

* - مقام معظم رهبری - سه راه کار بنیادین در مقابله با جریان تکفیری

* - همزمان با حمله به مجله فرانسوی چارلی هپدو موج جدیدی از اسلام ستیزی به راه افتاده است و در اینترنت کاریکاتورهای دلخراشی از پیامبر منتشر می شوند که بسیار آزار دهنده اند؛ حال من برای آرام شدن اعصاب خودم

چه کار می توانم بکنم؟

* - دُم خروس نمایشنامه ای "ترور و وحدت ضد ترور در پاریس" بیرون زد

زمستان ۱۳۹۳
دی

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
حقوق و احکام

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

حقوق و احکام - دیماه 1393

چرا باید شهادت در دادگاه یک زن جوان نخبه‌ی استاد دانشگاه، با شهادت یک مرد 60 - 70 ساله که سواد و شاید حافظه‌ی خیلی دقیقی هم ندارد، ارزش نصف داشته باشد؟

- ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:** حالا چرا در تمثیل "مرد و زن" برای ادای شهادت اینگونه جمله‌بندی کرده‌اید؟ زن نخبه، زن استاد دانشگاه و ...، با پیرمردی که احیاناً حافظه‌ی درستی هم ندارد؟!
- الف -** "شهادت" یک امر حسّی است. یعنی شاهد به آن چه خود دیده یا شنیده، گواهی می‌دهد. پس چه فرقی دارد که یک زن خانه‌دار باشد یا یک نخبه‌ی استاد دانشگاه - و یک مرد جوان باشد یا پیر مرد 70 ساله؟! کسی چیزی را با نخبگی یا مدارک تحصیلی خود نمی‌بیند و نمی‌شنود.
- ب -** هم چنین شهادت کسی که حافظه‌ی درستی ندارد - مشهور به فسق است - کسی که سابقه شهادت دروغ دارد و ...، قبول نیست، چه مرد باشد و چه زن، چه نخبه و استاد دانشگاه و وزیر و وکیل باشد و چه یک بی‌سواد.
- ج -** شهادت نزد قاضی (در دادگاه)، جهت احقاق حقوق دیگران است، نه هر شهادتی. پس اگر زنی یا مردی در خصوص امری که به احقاق حقوق دیگران ربطی ندارد، شهادت داد، دیگر دو زن و یک مرد و ... ندارد. مثل این است که کسی به شما بگوید: من دیدم که چراغ یا بخاری روشن بود. این هم شهادت است، این هم حسّی است، اما ربطی به احقاق حقوق دیگران ندارد.
- د -** شهادت چه برای مرد و چه برای زن، یک "حق" و یک "ارزش" نیست که اگر به کسی داده نشد یا کمتر داده شد، معترض شود؛ بلکه یک "تکلیف" است، یک وظیفه است، یک بار مسئولیتی است. یعنی اگر کسی شاهد قضیه‌ای بوده که شهادتش در دادگاه حقی را اقامه می‌کند، نباید از این شهادت فرار کند و آن را کتمان کند تا سبب ضایع شدن حقی گردد. (وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ)
- * -** پس، چه مرد و چه زن، در هر امری، اگر تکلیفی از دوش‌شان برداشته شد، باید خوشحال شوند، نه این که معترض گردند و بگویند چرا تکلیف مرا شاق‌تر نکرده‌اند؟!

ه- خداوند علیم و حکیم، متناسب با اهداف آفرینش مرد و زن - چگونگی آفرینش آنها و نقش آنها در کارگاه هستی، ویژگی‌هایی به هر یک داده است و به همان تناسب آنها را مکلف و مسئول کرده است. از این رو مرد تکالیفی دارد که زن ندارد و زن نیز تکالیفی دارد که مرد ندارد.

از جمله آن که خداوند متعال، بسیاری از تکالیفی سنگینی که (به ویژه در امور اجتماعی) بر عهده‌ی مردان گذاشته، بر عهده زنان نگذاشته است و یا کمتر گذاشته است. مثل شرکت در جنگ - قضاوت - شهادت و ...؛ پس باید بسیار ممنون هم باشند؛ و اگر جای اعتراض باشد، مردان باید اعتراض کنند که چرا برخی تکالیف‌شان شاق‌تر از زنان است؟ که البته آن هم جواب دارد و چنان چه بیان شد، تکالیف هر یک به حد ویژگی‌ها، استعدادها و نقش هر کدام می‌باشد. البته نقشی که خداوند حکیم تعیین کرده است و نه نقشی که دیگران ترسیم می‌کنند.

و- در نتیجه، در بعضی موارد شهادت مرد لازم نیست و اثری ندارد و فقط شهادت زن و حتی یک زن کافیست. مثل شهادت در موارد شخصی خودش و یا شهادت نسبت به زنده متولد شدن یک طفل، در تعیین حق ارث او.

در برخی از موارد شهادت دو زن یا یک مرد لازم آمده است. چرا که زنان از احساسات و عواطف شدیدتری برخوردار هستند، ممکن است تحت تأثیر قرار گرفته و دچار سوء برداشت شوند، ممکن است عواطف بر عقل غلبه کند و در شهادت ملاحظاتی را مد نظر گیرند، ممکن است به هر دلیلی تحت فشارهای عاطفی بیشتری نسبت به مرد قرار گیرد و ... - همین طور است شدت شرم و حیا در زن نسبت به مرد، که در موضع "شهادت" ممکن است مشکل آفرین گردد.

پس وقتی دو شاهد زن خواسته شده، یعنی ضریب تأثیر این احتمالات کمتر شود تا حقی ضایع نگردد.

ملاحظه:

دقت کنیم که مباحث "حقوقی" در حقوق جزا، حقوق مدنی، حقوق اقتصادی، حقوق بازرگانی، حقوق بین‌الملل و ... بسیار وسیع‌تر از آن است که در یک سؤال و پاسخ و آن هم در فضای مجازی قابل مطالعه و بررسی باشد و اگر کسی وارد "فلسفه‌ی حقوق" شد، دامنه‌ی آن وسیع‌تر می‌گردد.

بی‌تردید دامنه‌ی این بحث در شرع و فقه اسلام، بسیار بسیار گسترده‌تر است. منتهی اگر موضوع "اسلام" نباشد، جایگاه مطالعات و مباحث حقوقی را دانشگاه‌ها، مجالس مقننه، قوه قضاییه و دادگستری‌ها، مؤسسات علمی و پژوهشی حقوقی می‌دانند، اما به "اسلام" که می‌رسد، در فضای مجازی چون و چرا می‌کنند!

پس ضمن آشنایی با موضوع بحث و مطالعه پاسخ‌ها، اهداف ضد تبلیغی این رفتارها فراموش نگردد.

آیا زن وظیفه دارد در خانه بماند و کار کند؛ مثلاً پیراهن شوهرش را اتو بزند، آشپزی کند...؟ این مباحث که به نظر ساده می‌آید، موضوع بحث خانم‌های کارشناس در سطوح عالی می‌باشد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این که سؤال مطرح شود، هیچ اشکالی ندارد، اما این که ما نیز در جلسات حضوری، مشاوره‌ها و در محافل گوناگون و نیز فضای مجازی شاهدیم که این سؤال با همین مثال‌ها بسیار رایج شده، جای تأمل دارد!

زن (همسر) موظف است که خانه را حیات بخشد (به اصطلاح خانه‌دار) باشد و نقش محوری‌اش در حفظ کانون خانواده ظهور داشته باشد، نه این که مثلاً مثل یک زندانی در خانه بماند - مرد هم موظف است تا کار و تلاش و جهاد کند و وظایف خود در خانه و بیرون از خانه را انجام دهد، نه این که الزاماً همیشه بیرون باشد و جز برای خواب، به مسافرخانه‌ای به نام "خانه" نیاید.

در هر حال چه مرد و چه زن، به ویژه در شناخت تکالیف و وظایف در کانون مقدس خانواده، باید به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایند. از جمله:

الف - این که "مرد حق ندارد به همسر خود کار بدهد"، با این که "زن وظیفه ندارد در خانه کاری کند"، بسیار متفاوت است. همان‌طور که اگر بگویند: زن حق ندارد از شوهر خود چنین و چنان بخواهد، با این که مرد وظیفه ندارد چنین و چنان کند، متفاوت است. آنجا که گفته می‌شود: "مرد حق ندارد کار بدهد"، مقوله‌ای مربوط به مرد است که البته حقوق زن در آن رعایت شده است و آنجا که بحث از "وظایف زن" به میان می‌آید، مقوله‌ای مربوط به زن در کانون خانواده است، که البته حقوق مرد نیز در آن رعایت شده است.

ب - در بحث "وظیفه و تکلیف" که غالباً در عرصه‌ی "احکام" تعریف و تبیین شده است، باید توجه داشت که در حقوق و احکام اسلامی، آن چه به عنوان "باید و نباید" برای عموم مطرح شده است، حد پایین و یا به اصطلاح "کف" احکام است. اما وقتی سطح بالاتر می‌آید و اهداف والاتری مطرح می‌شود، احکام (بایدها و نبایدها) نیز تفاوت‌های اساسی پیدا می‌کند، تا آنجا که گفته می‌شود «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرِّينَ»، یعنی آن چه برای نیکان حسنه است، برای مقربین سیئه به حساب می‌آید. در خانواده و جوامع بزرگ‌تر مثل شهر، کشور یا جامعه اسلامی و جامعه انسانی نیز همین‌طور است. آنجا دیگر حداقل‌های شخصی و کف حقوق و وظایف کارساز نیست.

مثال:

نماز - حداقل و یا کفِ "نماز" برای یاد، بندگی و ارتباط با خداوند متعال، اقامه پنج وعده نمازهای واجب یومیه می باشد، حد بالاتر آن اقامه نوافل می باشد، و حد بالاتر آن تهجد، شب زنده داری و نماز شب است، چنان چه به صورت یک امر [و نه فقط یک توصیه] فرمود:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (الإسراء، 79)

ترجمه: و پاسی از شب را زنده بدار که نافله ای مخصوص تو است، باشد که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

حال اگر سؤال شود که آیا تهجد و نماز شب وظیفه (واجب) است یا خیر؟ پاسخ داده می شود بر پیامبر و اهل عصمت علیهم الصلوٰة و السلام واجب است؛ برای بقیه مستحب است، برای عده ای مستحب مؤکد است - اما کسی که می خواهد گامی بردارد، رشدی کند، رتبه وجودی خود را بالا ببرد، بدون تهجد و نماز شب نمی شود و به جایی نمی رسد. پس برای حصول مقصود، موظف است نماز شب را به جا آورد.

وظیفه مرد - اگر گفته شد تأمین خوراک و پوشاک و نیز خوش اخلاقی با همسر، وظیفه مردان است، این کف احکام است، اما در مرحله ی بالاتر گفته می شود که مرد موظف دست همسر خود را بگیرد و از پل صراط سالم رد کند. حال آیا رسیدن به این مرحله، با تأمین خوراک و پوشاک حاصل می شود؟

وظیفه زن - اگر گفته شد زن موظف است از هر حیث امانتدار شوهرش باشد، این کف حقوق است، امانتداری وظیفه هر مسلمانی است، خواه همسر باشد یا نباشد؛ اما اگر قرار باشد کانون خانواده، پر از معرفت، عشق، صفا، نور و مأمنی برای رشد باشد که وظایف زن بسیار بیشتر می شود.

وظیفه مرد و زن - فرمود: ازدواج را برای آرامش "تسکین" مرد و زن قرار دادم و بین آنها مودت و رحمت ایجاد نمودم:

«وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لْتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الروم، 21)

ترجمه: و از نشانه های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند قطعاً نشانه هایی است.

اکنون مرد و زن، از خود بپرسند که آرامش (تسکین) در چه؟ و کدام یک از ابعاد وجودی انسان را شامل می شود؟ نیازهای جنسی، شکم، پوشش ...، یا حتی نیازهای روحی و روانی را نیز شامل می گردد؟ آیا حفظ و ارتقای "مودت و رحمت"، وظایف دیگری را تکلیف نمی کند و همان وظایف ظاهری کافی است؟ پس اگر این شمول آرامش (تسکین) محدود نشده و جامعیت دارد، وظایف نیز محدود به این حداقل ها نمی باشد.

ج - وظایف در هر عرصه‌ای متفاوت است. مثلاً در عرصه‌ی عشق، برای مرد تأمین خوراک و پوشاک کافی نیست، بلکه باید نه تنها همسر خود را دوست بدارد، بلکه این دوست داشتن را با زبان به او ابراز کند. در عرصه‌ی روابط زناشویی، زن و مرد موظف هستند که خود را برای یک دیگر بیاریند، خوش‌بو کنند و حال اگر بپرسند: آیا ابراز عشق و خودآرایی از وظایف است یا خیر، پاسخ چیست؟ تسکین چگونه حاصل می‌شود، کمال چگونه به دست می‌آید؟

د - آیا مرد (به حد توان خود)، وظیفه دارد که به همسرش بگوید: "عزیزم، به عروسی خواهرت دعوت شدی، برویم یک لباس مناسب تهیه کنیم؟" - آیا زن وظیفه دارد که به همسرش بگوید: "عزیزم، فردا جلسه داری و یا میهمانی می‌روی، این پیراهن را برایت اتو می‌زنم؟" - آیا طرفین می‌توانند از یک دیگر چنین انتظاری داشته باشند؟ پاسخ مثبت است. بله، هم وظیفه دارند و هم می‌توانند انتظار داشته باشند. اگر می‌خواهند همسر و شریک زندگی و عامل تسکین یک دیگر باشند.

نکته:

نفوذ فرهنگ منحط غرب و فمینیسم، عین نفوذ داروهای شیمیایی است، ابتدا به ما القا کردند که باید از مواد شیمیایی در بهداشت و یا معالجه استفاده کنیم، بعد خودشان به سراغ داروهای گیاهی رفتند! به ما القا کردند که "فرزند کمتر، زندگی بهتر"، حال خودشان ازدواج و برخورداری از فرزند بیشتر را توصیه و تبلیغ می‌کنند و هزاران دلایل علمی هم برای آن می‌آورند. به ما القا کردند که "آزادی زن"، یعنی کار او در خارج از خانه، خودشان اکنون کمال "زن بودن" را به همسری و مادری و خانه‌داری توصیف می‌کنند و دلایل علمی در بهداشت تن، روان، اعصاب، ساختار جامعه و ... نیز برایش اقامه می‌کنند.

هم چنین در قوانین و احکام خانواده، موضع‌گیری‌ها، حرص‌ها و حقدهایی را به اذهان دوشیزگان و بانوان القا کرده‌اند، تا آنجا که همسری و وظایف آن را یک نوع اسارت، بردگی و بیگاری حس کنند، اما هزاران بیگاری و اسارت دیگر را برای فرار از آن، بر زن تحمیل و توجیه نمودند.

حال اگر بحث "وظایف زن" مطرح است، سؤال می‌کنیم:

* - آیا زن موظف است حتماً، الا و لابد، کار بیرون از خانه داشته باشد؟

* - آیا زنی که فرمانبری از شوهر [البته نه هر فرمانی] را "مردسالاری" قلمداد می‌کرد، اکنون موظف است که از

سایر مردان (آن هم نه فقط یک مرد)، تحت عناوینی چون مدیر و کارفرما و رییس، فرمان برد؟

* - آیا زنی که "آراسته نمودن خود برای شوهر" را نوعی تحقیر و مغایر با فمینیسم قلمداد می‌کرد، اکنون وظیفه

دارد که خود را برای محیط کار "آراسته و خوشبو" کند؟

*- آیا اگر زن در محیط کاری خود، اطاعت - آراستگی، لطافت، جاذبه و ... نداشته باشد، سریعاً جایگزینی برایش نمی آید که اضافه بر امور فوق، لبخندهای شیرین و ... نیز به مردان غریبه تقدیم نماید؟

*- آیا اینها وظایف زن است؟ چه کسی، یا چه فرهنگی، یا چه مکتبی این وظایف را برای زنان تبیین کرده و به آنها القا می نماید و یا در تئوری و عمل، آنها را مجبور می کند؟

مثال واقعی - مکالمه تلفنی منشی با مشتری ناشناخته:

منشی: (با لحنی جدی و خودمونی، گویی که از خانه کسی زنگ زده) - الو، (بدون سلام) - لطفاً مدیریت را وصل کنید (کمتر از مدیریت هم راضی نیستند)؛

مدیر: خودم هستم، بفرمایید؛

منشی: (با لحنی لطیف، شیرین، دلنواز و ...) - سلام عزیزم، خوبی؟ یک دقیقه وقت رو به من میدی؟ فقط دو جمله؟

مدیر: شما؟

منشی: عزیزم، گوش کن، من زیاد وقت رو نمی گیرم، فقط یک دقیقه؟

مدیر: بفرمایید، شما؟

منشی: عزیزم من از شرکت ...، زنگ می زنم، ما نقشه کامل ایران و تهران و ادارات را؛

مدیر: متشکرم خانم، نیازی نداریم؛

منشی: بین عزیزم، تو رو خدا یکی سفارش بده، آخه میدونی، حقوق من از پورسانت فروشه، اگر تو نخری، من از کجا پول در بیارم؟

مدیر: خانم اینقدر عزیزم، عزیزم نکن؛ شما را آنجا گذاشته اند که چه چیزی را بفروشی؟ به من چه که از کجا پول در میآوری؟ گفتم سی دی، منم گفتم نیاز نداریم. شما این طور که با من حرف میزنی با شوهرت حرف می زدی، چند برابر عاشقت می شد.

منشی: عزیزم من شوهر ندارم، بخر دیگه!

این یک نمونه متداول بود، بماند بازاریابهایی که بسیار زیبا، خوش پوش، جذاب، آرایش کرده، خوشبو، لطیف و ... که حضوراً خدمت می رسند، و یا سر چهارراهها ایستاده و ظاهراً برای مؤسسات خیریه پول جمع می کنند، و یا در شرکتها نشسته و

نکته: لابد یک عده زود موضع گرفته و می گویند که اولاً همه این طور نیست، ثانیاً همه منشی تلفنی نیستند، ثالثاً همه بازاریاب نیستند، رابعاً خانم دکتر، مهندس، مدیر، وزیر و وکیل هم داریم.

بله، البته که چنین است، اما نمی‌خواهیم که سر زیر برف کرده و خودمان را فریب دهیم؛ وقتی یک فرهنگی عمومیت یافت، مگر چند درصد مدیر، وکیل و وزیر می‌شوند؟ ثانیاً زن، پزشک و مهندس هم که شود "زن" است، مرد مدیر و دانشمند و متقی هم که شود "مرد" است.

مسئله این نیست که لابد، زود نگاه و تمایل جنسی به هم پیدا می‌کنند، خیر! بلکه "زن" به همراه کارهایی که وظیفه‌ی شغلی اوست، لطافت زنانگی خود را عرضه می‌کند - مرد به همراه وظایف شغلی، جاذبه‌های مردانه (تعقل، به فکر بودن، مدیریت، رعایت کردن، الطافات مضاعف و ...) را عرضه می‌کند ...، اما برای نامحرمات و دیگران. آن چه باید در خانه انجام می‌دادند، در بیرون از خانه انجام دادند و شب هر دو خسته، خالی و ... به خانه می‌آیند، تا برای فردا آماده شوند.

همان زنی که اتو زدن پیراهن یا فکر صبحانه همسرش را "عار" می‌دانست، اکنون شب و در کنار شوهر و فرزندان، به فکر این است که فردا گزارش کارش را چگونه به وقت، خوب، کامل، زیبا و به همراه دلنشینی‌های لازم، به ارباب تقدیم کند، تا از هر حیث مورد پسند او قرار گیرد!

اگر به آنها بگویند: همین رفتارها را باید در خانه و برای همسرت داشته باشی، مرد می‌گوید: "ای بابا! صبح تا شب جان می‌کنم، شب خسته و کوفته می‌آیم" - و زن می‌گوید: "حقوق زن پایمال شده" و اگر خیلی دلش با اسلام باشد، می‌پرسد: "آیا این از وظایف زن است؟!"

پس از شش ماه از هم جدا می‌شوند، مرد می‌رود تا زنان را جذب کند و زن به دنبال این است که مرد مناسبی پیدا کند و این دور باطل، هم چنان ادامه می‌یابد.



تاریخ - دیماه 1393

ازدواج - چگونگی ازدواج رسول اکرم (ص) با ماریه را مختصراً بیان کنید. اخیراً فیلمی از یک روحانی منتشر شده که شان نزول آیه 1 سوره تحریم را یک ماجرای توهین آمیز به پیامبر بیان و از ایشان شخصیتی هوسران ترسیم می کند...؛ این ماجرا به صورتی شبهه ناک در حال گسترش است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: سؤال خوب و حتی در بسیاری از موارد لازم و ضروری است، اما هر گاه هدف از سؤال، فقط علم به پاسخ آن و آگاهی نبود، بلکه اغراض دیگری در کار بود، باید به اهداف، اغراض و جوانب آن نیز توجه نمود.

همه دقت کنیم که اکثر قریب به اتفاق شبهات، هیچ تازگی ندارد و حتی سابقه‌ی چند صد ساله نیز دارند، و حتی در زمان خود ایشان نیز مطرح شده است؛ منتهی اخیراً امکان نشر و توزیع در فضای مجازی وسعت یافته است. از جمله این شبهه‌ها، یا بهتر بگوییم "ضد تبلیغ"ها، راجع به ازدواج‌های رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و نیز انواع افتراها و حرمت‌شکنی‌ها در این زمینه می‌باشد.

*- در عصر ما، طبق معمول کلید اول را "انگلیس" با سفارش کتاب "آیات شیطانی" به "سلمان رشدی"، زد. هدف فقط نشر اکاذیب، به صورت علنی و گسترده، به جهت "قداست شکنی و علنی کردن بی‌حرمتی" بود. قداست شکنی در تمامی ادیان، مذاهب، مکاتب و فرهنگ‌ها، در سرلوحه دستورالعمل "ماسونیک"، جهت تحقق نظام سلطه است. فرقی ندارد که حرمت همسری باشد، یا قداست کانون خانواده، یا قداست دینی و مذهبی و یا حتی عرق ملی. قداست باید شکسته شود، تا باورها متزلزل گردد و فرهنگ‌ها فرو ریزد و نظام شیطانی [و البته با قداست علمی، روشنفکری، دگراندیشی، مدرنیسم، پست مدرنیسم و ...]، به سلطه‌ی جهانی دست یابد.

الف - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، اگر چه در مقام انسانی، خلق اول، اشرف و اکمل مخلوقات و خاتم الانبیاء و المرسلین و رحمة للعالمین (واسطه رحمت و اسعه‌ی حق تعالی به تمام عالم) می‌باشند، اما در مقام "بشری" = نوع خلقت، بشری مانند سایر آحاد بشری و بنی آدم است (**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**)؛ پس هیچ منعی ندارد که ایشان نیز میل به خوردن، خوابیدن، ازدواج و ... داشته باشد.

آن چه که وجه تمایز یک انسان عاقل و به ویژه یک معصوم می باشد، این است که "تابع" امیال و شهوات و هوای نفس خویش نمی گردد و کنترل آنها را به حکم عقل و یا به حکم «عقل و وحی» در اختیار دارد. پس ورود از این راه برای تخریب شخصیت ایشان، هیچ فایده‌ای برای‌شان نخواهد داشت.

ب - هر چند اگر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، زیبایی ظاهری و باطنی کسی را پسند می کردند و تابع ازدواج با او می شدند، هیچ جای اشکال و ایرادی نبود، اما تمامی مصادیق ازدواج‌های ایشان نشان می دهد که اهداف و حکمت‌هایی به غیر از پسند ظاهر (که محرک نفس است) داشته است. چنان که اولین بار در 25 سالگی با بانویی 40 ساله ازدواج می نمایند که بنا به مشهور، بیوه بوده‌اند و سپس تا سن وفات ایشان (حدوداً 25 سال بعد = 65 سالگی) با شخص دیگری ازدواج نمی کنند. یعنی ایشان تا سن 50 سالگی ازدواج دیگری نداشته‌اند. در حالی که پس از بعثت (40 سالگی)، اعراب پول و حکومت بر عرب و بهترین و زیباترین زنان را به ایشان پیشنهاد دادند تا دست از دعوت بردارد و متقابلاً تهدید به مرگ می کردند؛ اما ایشان نپذیرفتند و آن جنگ‌ها و ترورها و تخریب‌ها رخ داد که می دانیم.

ج - ازدواج‌ها در هر عصری، مبتنی بر فرهنگ و شرایط آن عصر می باشد. ازدواج‌های ما در این عصر نیز همه به خاطر عشق و عاشقی و احیاناً شهوت جنسی نیست، چه بسا افرادی به خاطر مقاصد دیگری ازدواج می کنند. اهدافی چون: سیاست، اقتصاد، ارث، پیوندهای قبیله‌ای ...، یا حتی ازدواج به خاطر لطف، ترحم و حکمت‌های دیگر و در سنین متفاوت.

ازدواج‌های ایشان نیز همین‌طور بوده است. رسم اعراب در خودداری از مقابله با داماد و هم چنین حمایت از او بود. پس به واسطه‌ی این ازدواج‌ها، بسیاری از اقوام بخت‌نیک‌دند، بسیاری حمایت کردند، بسیاری مسلمان شدند ... و آن گاه که دیگر اسلام قدرت گرفت و نیازی به این اسباب نبود، به طور کلی هر گونه ازدواجی به ایشان حرام گردید، با قید این که "حتی اگر زیبایی و کمالات آن زن، اعجاب‌آور باشد".

ازدواج با ماریه:

پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، در سال هفتم هجرت، یعنی پس از آن که حکومت اسلامی در سرتاسر سرزمین حجاز استقرار و قوت یافته بود، برای شاهان و رؤسای کشورها نامه نوشت و آنها را دعوت به اسلام نمود.

یکی از این نامه‌ها را برای "مقوقس" رئیس قبطیان که مسیحی بود و در اسکندریه مصر سکونت داشت نوشتند. "مقوقس" برعکس بسیاری از سلاطین که نه تنها به چنین دعوتی واکنش منفی نشان می دادند و حتی نامه‌رسان‌ها را به قتل می رساندند تا پاسخ کوبنده‌ای داده باشند، به نامه پیامبر (ص) و نامه رسان آن حضرت، که نامش

"حاطب بن ابی بلتعنه" بود، احترام شایانی نمود، ولی برای حفظ سلطنت بر قومش، اسلام را نپذیرفت، و به جای آن هدایای بسیاری از جمله سه کنیز که یکی از آنها ماریه قبطیه بود به محضر ایشان فرستاد.

پس ماریه به همراه برادرش، به عنوان "کنیز و غلام اهدایی یک سلطان" به شخص پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شدند، اما ایشان هر دو را به اسلام دعوت و تعلیم نمودند و پس از آن که هر دو مسلمان شدند، با ماریه ازدواج کردند، تا مقام و منزلت او را از "کنیزی"، به همسری و آن هم همسری یک نبی و رسول الهی ارتقا بخشند. و البته درس خوبی هم برای همه و از جمله مردم مصر، اسکندریه و قبطیان بود و سبب توجه توأم با رأفت خویشاوندی آنها نسبت به پیامبر اسلام و موضوع دعوتش (اسلام) گردید.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، از سایر همسران پسری نداشت، اما نتیجه این ازدواج پسری به نام "ابراهیم" بود که هر چند خیلی زود از دنیا رفت، ولی پیامبر اکرم (ص) بسیار او را دوست داشتند.

خب! حالا در این ازدواج چه مشکلی هست؟ چه چیزی را اثبات یا نفی می کند؟!

نکته: در هر حال دقت داشته باشیم که "اصول دین" در اسلام، با عشق و عاشقی و ازدواج و طلاق به اثبات نمی رسد که با ایجاد شبهه در آنها، دچار تزلزل گردد.

اعتقاد به "توحید و معاد" و ملزومات آن که "نبوت و امامت" است، مبتنی بر ازدواج یا طلاق نیست، بلکه مبتنی بر "بینه و استدلال عقلی" و ایمان قلبی می باشد.

ما به حقانیت نبوت، رسالت، خاتمیت، قرآن کریم و وحیانی بودن آن، به واسطه ازدواج پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله با حضرت خدیجه کبری علیها السلام، معرفت و ایمان نیافته ایم که به واسطه ازدواج با همسران دیگری چون: ام سلمه، عایشه یا ماریه، در شناخت ما تردید و تزلزلی راه یابد.

منتهی آنان که قصد دشمنی، مخالفت، جنگ نرم، ضد تبلیغ، ترور شخصیت و ... دارند، به هر بهانه و وسیله ای متمسک می شوند تا در باورها و ایمان مردم رخنه کنند. وگرنه برای آنها نیز فرقی نمی کند که ایشان با کی ازدواج کردند و چرا؟

آیا جسارت به حضرت صدیقه (س) و شهادت حضرت محسن (ع) در این ایام بوده است؟ (با ذکر برخی از اقوال در تواریخ رخدادهای سؤال شده)؛ اگر حضرت بیمار شده باشند، قضیه بیت الاحزان زیر سوال می رود و اگر بیت الاحزان صحیح باشد، دیگر بیمار بودن حضرت و آتش زدن در خانه صحیح نیست. و بالتبع شهادت حضرت محسن (ع). لطفاً از نظر تاریخی جوابی مستند ارائه فرمایید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

یک موقع سؤال در خصوص تقویم (این ایام) است، یک موقع در اصل وقوع حادثه تشکیک می‌شود. هر چند که مطالعه و بررسی حوادث تاریخی بر اساس اسناد، شواهد و مدارک و بالتبع مندرجات معتبر در اقوال تاریخی، یک ضرورت است، اما در عین حال فراموش نکنیم که از هر وسیله و بهانه‌ای برای خدشه‌دار کردن وقایع تاریخ اسلام و به ویژه تشیع، از ماجرای فدک گرفته، تا سببیت ثقل حضرت محسن (ع)، تا کربلا و عاشورا و ...، سوء استفاده می‌کنند تا اذهان مخدوش گردد و در اصل رخدادها تردید نماید.

الف - در هر حال تردیدی نیست که همه‌ی این حوادث، پس از رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، در 28 صفر رخ داده است، و البته بسیار سریع. چراکه مسئله، بحث فقهی نبود، بلکه حکومتی بود با نقض بیعت با ایشان در غدیر خم و کنار گذاشتن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از انتصاب الهی و نیز انتخاب حاکم در سقیفه پیش آمد. پس مبدأ 28 صفر است.

ب - تاریخ شهادت حضرت صدیقه کبری، سیده النساء، فاطمه زهراء علیهاالسلام نیز پایان حوادث رخ داده در این فاصله می‌باشد. البته سه نقل تاریخی وجود دارد که در یک نقل قایل به شهادت ایشان 45 روز پس از رحلت است، که مصادف می‌شود با "سه‌شنبه، سوم ربیع الثانی سال یازدهم هجری" - نقل دیگر 75 روز پس از رحلت است که مصادف می‌شود با "13 تا 15 جمادی الثانی" - و برخی مورخین تاریخ شهادت ایشان را 95 روز پس از رحلت ذکر کرده‌اند که مصادف می‌شود با "1 تا 3 جمادی الاخر".

ج - این اختلافات در ذکر تاریخ دقیق برخی از حوادث و وقایع وجود دارد، چنان چه حتی در تاریخ میلاد حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، بین 12 یا 17 ربیع الاول اختلاف هست و در تاریخ رحلت ایشان نیز اختلاف است، برخی 28 صفر را تاریخ تشدید بیماری ایشان دانسته و دوم ربیع الاول را تاریخ رحلت می‌دانند.

د - از این رو، باید توجه داشت که اصل وقوع یک حادثه، با ذکر تاریخ دقیق و جمع و منها کردن روزها، اثبات یا نفی نمی‌شود، پس کسانی که از این راه برای نفی و انکار کلی یک واقعه تاریخی وارد می‌شوند، یا نمی‌دانند، یا خدعه می‌کنند.

ه - برای اثبات و یا تکذیب یک واقعه، اول باید به اقوال بسیار موثق و معتبر رجوع کرد و در صورت ضرورت به نقل‌های مشترک رجوع نمود تا تردیدی باقی نماند. به عنوان مثال اگر موافق گفت: حجة الوداع و غدیر خم در چنین روزی واقع شده، دیگر گفت: خیر در فلان روز واقع شده؛ اصل وقوع آن اثبات می‌شود، منتهی در ذکر تاریخ دقیقش اختلاف پیش می‌آید. پس این اختلاف، دلیل بر نفی اصل موضوع نمی‌گردد.

و - رحلت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، تشکیل سقیفه، تأسیس حکومتی دیگر، اخذ بیعت عمومی، غصب فدک، ریختن به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در دفعات متعدد، ریسمان بستن به دست و گردن ایشان، لگد زدن به در و سقط شدن حضرت محسن علیه السلام، ضربه غلاف قنفوز به بازو و پهلوی ایشان، بیماری ناشی از خونریزی و سپس شهادت حضرت فاطمه علیها السلام، نیز از وقایع مهمی است که با جمع و منها کردن روزها در اقوال مختلف، اثبات و نفی نمی گردد، بلکه باید دید اقوال متفاوت و منابع گوناگون و معتبر نزد شیعه و سنی چه گفته اند، اصل وقوع چنین حوادثی را تأیید کرده اند، یا تکذیب؟ در اصل وقوع نیز اختلاف هست یا خیر؟

یک نقل تاریخی از منابع شیعه:

*- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع فِي جُمَادَى الْآخِرَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ خَلْوَنٍ مِنْهُ سَنَةٌ إِحْدَى عَشْرَةَ مِنَ الْمُهْجَرَةِ وَ كَانَ سَبَبٌ وَقَائِحًا أَنْ قُنُذًا مَوْلَى عَمْرٍ لَكَرَهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ فَأَسْقَطَتْ مُحْسِنًا وَ مَرَضَتْ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا وَ لَمْ تَدَعْ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا وَ كَانَ الرَّجُلَانِ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص سَأَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص أَنْ يَشْفَعَ لَهَا إِلَى فَسَأَلَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهَا قَالَا لَهَا كَيْفَ أَنْتِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ بِخَيْرٍ بِحَمْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ لَهَا مَا سَمِعْتُمَا النَّبِيَّ يَقُولُ فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَ مَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ قَالَا بَلَى قَالَتْ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ آذَيْتُمَانِي قَالَ فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهَا ع وَ هِيَ سَاحِطَةٌ عَلَيْهَمَا. (بحار الأنوار ج : 43 ص : 171)

امام صادق (ع) فرمود:

ترجمه: فاطمه (س) در سوم ماه جمادی الثانی سال 11 هجری در روز سه شنبه به شهادت رسید! سبب فوت فاطمه علیها السلام ضرباتی بود که قنفذ، غلام عمر با غلاف شمشیر بر آن حضرت به فرمان عمر زد؛ پس (فرزندش) محسن را از دست داد و به شدت بیمار شد و هیچ یک از آزار دهندگان خویش را راه نداد (که به دیدن او بیایند)؛ پس آن دو نفر از اصحاب پیامبر (ص) - ابوبکر و عمر - از امیرالمؤمنین (ع) خواستند که نزد فاطمه برایشان وساطت نماید. پس امیرالمؤمنین (ع) از زهرا (س) درخواست کرد تا ایشان را بپذیرد. - و زهرا (س) پذیرفت - پس زمانی که به خدمت فاطمه (س) رسیدند به حضرت عرض کردند: حالت چطور است ای دختر رسول خدا (ص)؟ فرمود: حالم خوب است به حمد خدا. سپس فاطمه (س) فرمود: از پیامبر (ص) نشنیدید که فرمود فاطمه (س) پاره تن من است پس هر کس که وی را بیازرد مرا آزرده و هر که مرا بیازرد همانا خداوند را آزرده است؟ هر دو گفتند: بله شنیده ایم. حضرت فرمود: پس قسم به خدا شما دو نفر مرا آزردید. پس آن دو نفر از نزد فاطمه (س) رفتند در حالی که حضرت از دستشان غضبناک بود.

چند نقل تاریخی از منابع سنی:

*- مسعودی از اکابر اهل سنت، در قسمتی از کتاب خود آورده است: «فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ... وَ ضَعَطُوا سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِالبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا...؛ پس (عمر و همراهان) به خانه علی (علیه السلام) رو کرده و هجوم بردند، خانه آن حضرت را به آتش کشیدند؛ با در به پهلوی سیده زنان عالم زدند؛ چنان که محسن را سقط نمود. (اثبات الوصیة، مسعودی، (چاپ بیروت) ص 153 و در برخی چاپها ص 23. 24)

*- ابو بکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، شیخ و استاد بخاری، و یکی از بزرگان اهل سنت در کتاب المصنف، می گوید:

«آنگاه که بعد از رسول خدا (ص) برای ابوبکر بیعت می گرفتند. علی (ع) و زبیر برای مشورت در این امر نزد فاطمه (س) دختر پیامبر (ص) رفت و شد می کردند. عمر بن خطاب با خبر گردید و بنزد فاطمه (س) آمد و گفت: ای دختر رسول خدا (ص)! به خدا در نزد ما کسی از پدرت محبوبتر نیست و پس از او محبوبترین تویی!! و به خدا قسم این امر مرا مانع نمی شود که اگر آنان نزد تو جمع شوند، دستور دهم که خانه را با آنها به آتش کشند. اسلم گفت: چون عمر از نزد فاطمه (س) بیرون شد، علی (ع) و... به خانه برگشتند. پس فاطمه (س) گفت: می دانید که عمر نزد من آمد، و به خدا قسم یاد کرده اگر شما (بدون اینکه با ابوبکر بیعت کنید) به خانه برگردید خانه را با شما آتش می زند؟ و به خدا قسم که او به سوگندش عمل خواهد کرد» (سیوطی، مسند فاطمه، ص 36 - و - کتاب المصنف، ج 7، ص 432، حدیث 37045، کتاب الفتن و (...)

*- بلاذری در انساب الاشراف می نویسد: ... و سپس با مشعلی بر در خانه فاطمه آمد و در جواب فاطمه که فرمود: آیا من نظاره گر باشم و تو خانه مرا آتش بزنی؟ گفت: بلی. بلاذری می افزاید: «ابوبکر به علی (ع) پیام فرستاد تا با وی بیعت کند اما علی نپذیرفت. پس عمر با مشعلی آمد، فاطمه (س) ناگاه عمر را با مشعل در خانه اش یافت، پس فرمود: یابن الخطاب! آیا من نظاره گر باشم و حال آنکه تو در خانه ام را بر من به آتش می کشی؟! عمر گفت: بلی، و آنچنان به این عمل مُصَرِّ هستم چنان که پدرت بر دینی که آورده بود محکم بود». (بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 586)

*- احمد شهرستانی، به نقل از نظام که از رؤسای اهل تسنن مذهب معتزله بود (متوفی 231 ه.ق) می نویسد: از جمله عقائد "نظام" آن بود که می گفت: عمر به خانه فاطمه حمله ور شده و فریاد می زد: خانه را با اهلش به آتش بکشید، در حالی که در خانه نبود مگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. او در ادامه می نویسد: همانا عمر چنان ضربه ای به شکم فاطمه در روز بیعت زد که فاطمه جنین خود (محسن) را از شکم انداخت. (الملل و النحل، ج 1، ص 57، چاپ دارالمعرفه بیروت).

*- جوینی، از علما و اکابر بزرگ شافعی، از همه صریح‌تر به این مطلب اشاره کرده و می‌نویسد: از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: «چون به دخترم فاطمه می‌نگرم بیاد می‌آورم آنچه را که بعد از من بر سر او خواهد آمد و حال آنکه در خانه‌اش ذلت وارد گردیده، از وی هتک حرمت شده، حقش غضب، و ارثش منع شده، پهلویش شکسته و جنینش سقط گردیده و او فریاد برمی‌آورد «یا محمداه»... پس او اولین کسی از اهل بیت می‌باشد که به من ملحق می‌گردد، پس بر من وارد می‌شود، محزون، مکروب، مغموم، مقتول . . .» . (فرائد السمطين، ج 2، ص34، 35 طبع بیروت).

ملاحظه: با توجه به تواتر اقوال و مستندات معتبر و مشترک تاریخی، اصل وقوع این حوادث تلخ قابل انکار نیست، هر چند که در ذکر تاریخ وقوع، تفاوت نظر و نقل باشد؛ و البته سعی برخی در ایجاد تشکیک و سپس تکذیب، به خاطر آن است که خودشان به قبح وقوع چنین وقایعی اذعان دارند و چون این مظالم قابل توجیه نمی‌باشند، سعی در نفی و تکذیب کل آن می‌کنند.

زمستان ۱۳۹۳
دی

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

کتاب الکترونیک

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

گوناگون - دیماه 1393

اخیراً باب شده که در فضای مجازی، به کاربران ارزشی و بسیجی و مدافع نظام و احکام اسلام، بگویند "تندرو"، و رفتارهای آنها را به داعش تشبیه می‌کنند چونکه به احکام اسلام پایبند هستند ... لطفاً پاسخی محکم که ما را در راه دفاع از ارزش‌ها بیشتر پایبند کند بدهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: چطور شد که عدم پایبندی به ارزش‌ها، متقابلاً پایبندی به جهالت قدیمی، تعصبات ارتجاعی در کفر و فساد، دیکتاتوری در تحمیل نظریات و خواسته‌های‌شان، لجاج در فسق و فجور و جنایات‌شان ...، هیچ کدام "تندروی" نیست، اما پایبندی به ارزش‌ها، تندروی است؟! تهمت، دروغ، افترا، شایعه‌سازی، جوّسازی، تخریب شخصیت و ...، اخیراً باب نشده است؛ بلکه این یکی از شیوه‌های قدیمی در جنگ نرم، توسط دشمنان جاهل، عنود و لجوج و بندگان هوای نفس و طواغیت، در مقابله با مؤمنین بوده، هست و خواهد بود. بایکوت کردن با انگ و تهمت جدید نیست، بلکه اخیراً فقط امکانات و تجهیزات الکترونیکی، سبب فرافکنی بیشتر شده است. یک نفر جمله‌ای می‌نویسد و به هزار نفر می‌فرستد و همه گمان می‌کنند که هزار نفر آن را گفته است.

الف - هیچ پیامبری نیامد، مگر آن که او را به انواع تهمت‌ها متهم کردند و از آن بابت به تمسخرش گرفتند. حضرت ابراهیم علیه‌السلام را گفتند که قصد دارد فرهنگ ملی و دین آباء و اجدای قوم را از بین ببرد و خودش حکومت کند - به حضرت موسی علیه‌السلام گفتند که ساحر بزرگ و معلم ساحران است و چون قدرت بدنی دارد، زور هم می‌گوید ...، بیشترین تهمت‌ها به حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله بود که او را ساحر، شاعر، مجنون، قدرت طلب، بدون نسل و ... خواندند؛ و همین‌طور هیچ یک از اهل بیت علیهم‌السلام، اولیاءالله و مؤمنین نبودند که هدف این افتراها قرار نگرفته باشند. کار اینها دروغ، تهمت، افترا، تحقیر و مسخره کردن است. تا جایی که خالق و پروردگار عالم، در مورد آنان می‌فرماید:

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، 30)

ترجمه: ای افسوس بر این بندگان که هیچ فرستاده‌ای برای آنها نیامد مگر آن که او را مسخره می‌کردند.

ب - دین، اعتقادات، پایبندی به ارزش‌ها، اسلامیت و انسانیت ما به خاطر تعریف و تمجید دیگران نیست که با مسخره کردن آنها دچار تزلزل گردد. بلکه مبتنی بر "شناخت عقلی و قلبی" و مستدل به دلایل عقلی و مستند به وحی است. پس بدیهی است که هیچ دروغ، تهمت و تمسخری، نفی کننده‌ی دلایل عقلی نمی باشد و نه تنها در مؤمن سبب تزلزل نمی گردد، بلکه سبب اطمینان بیشتر و ثبات قدمش می گردد.

ج - روش و شیوه‌ی جاهلان، کافران، ظالمان و جنایتکاران این است که اولاً همیشه چهره‌ی کریه خود را پشت نقاب‌های زیبا و همه پسند پنهان می کنند؛ و ثانیاً آن چه خود هستند و می کنند را به دیگران نسبت می دهند. چنان چه شاهدیم، خودشان فاسد هستند، اما خود را "اصلاحگرا" می خوانند - خودشان دیکتاتورند، اما خود را "لیبرال دموکرات" می خوانند - خودشان تروریست هستند، اما خود را اهل مبارزه با تروریست می خوانند - خودشان مرتجع هستند، اما خود را روشنفکر و دیگران را مرتجع می نامند - خودشان جاهلند، اما همگان را احمق می دانند و ...

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (البقره، 11)

ترجمه: و چون به آنها گفته شود: در روی زمین فساد نکند گویند: جز این نیست که ما اصلاح کنیم.
«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ» (البقره، 13)

ترجمه: و چون به آنها گفته شود: شما نیز مانند [سایر] مردم ایمان بیاورید، گویند: آیا ما هم مانند کم خردان ایمان بیاوریم؟ بدان که آنان خود کم خردانند، اما نمی دانند.

کیست که نداند خودشان داعشی هستند؟

آن چه تحت عناوینی چون: وهابی، سلفی، تکفیری، داعشی و ... ظهور و بروز پیدا می کند، اسم‌هایی هستند بر جریان‌هایی که همیشه‌ی تاریخ پیدا شده‌اند و هر گاه نامی به خود گرفته‌اند.

دست کم مطالعه تاریخ یکی دو قرن اخیر نباید برای اینان دشوار و سخت باشد. جنگ‌های صلیبی - جنگ جهانی اول - جنگ جهانی دوم - جنگ ویتنام - اشغال نظامی و تروریستی سرزمین فلسطین و بیش از 80 سال جنگ با آنها - آپارتاید وحشیانه به ویژه در آفریقای جنوبی - تحمیل جنگی 8 ساله بر ایران - نمایشنامه‌ی 11 سپتامبر و به دنبال آن اشغال افغانستان - قصه کودکانه بر خورداری صدام از سلاح‌هایی که امریکا و اروپا را تهدید می کند و اشغال نظامی عراق به این بهانه - انجام ترورها و انفجارهای کور در افغانستان و عراق به منظور القای ضرورت دوام حضور نظامیان غربی و استمرار سلطه - روی کار آورد السیسی در مصر با کودتای نظامی، پس از قیام مردم؛ مانند کودتای 28 مرداد در ایران - قانونی کردن شکنجه و ترور توسط مأموران سیا و پنتاگون و سازمان‌های جاسوسی انگلیس - تأسیس زندان‌هایی چون ابوغریب و گوانتانامو، که خدا می داند چه زندان‌های

ناشناخته دیگری وجود دارد [چنان چه در فیلم‌های هالیوودی نشان می‌دهند که زندان‌های مخوف‌تری در زیر کشتی‌های بزرگ دارند] - قانونی کردن بازداشت، ربایش یا ترور اتباع دیگر توسط امریکا و انگلیس در جهان - کشتار مسلمانان بوسنی - کشتار مسلمانان میانمار، کشتار کودکان فلسطینی و غزه - بیمار، مسموم، نازا و متبلا کردن مسلمانان جهان به انواع بیماری‌های مرگ‌زا و یا نسل‌کش، در جنگ‌های بیولوژیکی (Bioterrorism) و ... - کدام یک توسط مسلمانان ارزشی انجام شده و در کدام یک امریکا و انگلیس و متحدان و نوکران آنها نقش مستقیم نداشته‌اند؟!

چه کسی نمی‌داند که وهابیت - سازمان‌های تروریستی چون: کومله یا منافقین در ایران - و طالبان، القاعده، تکفیری، داعش و ... در جهان اسلام را آنها تأسیس کرده‌اند؛ آنها تجهیز کرده‌اند، آنها آموزش داده‌اند ... و همه عمال آنها هستند؟! از این روست که تاکنون نیز جز مسلمان‌گشی، هیچ کاری نکرده‌اند.

سپاه، بسیج و کلیه نیروهای ارزشی:

البته که باید نظام جمهوری اسلامی ایران - ولایت فقیه - ارتش، سپاه و بسیج ولایی و بالاخره مردم مسلمان و یا غیر مسلمان، اما غیور ایرانی که پایبند به ارزش‌های دینی، اخلاقی، انقلابی، ملی و ... هستند دشمن باشند. اساس دشمنی آنها در اصل با تمامی "ارزش‌هاست"، نمی‌بینید که حتی در تئوری‌ها، نظریه‌ها و حتی دروس دانشگاهی، کلیه ارزش‌های دیگران را نفی می‌کنند، در عین حال بی‌ارزشی خود را به عنوان "تنها ارزش" القاء کرده و قابل توجه و تبعیت می‌خوانند و نامش را نیز "لیبرالیسم یا دموکراسی" می‌گذارند؟! از این رو ارزشمندان را نیز بر نمی‌تابند، چرا که در مقابل جهالت، ظلم، استکبار و سلطه‌ی آنان ایستادگی می‌کنند.

اگر قرار است مکتب امام حسین (ع) احیا بشه، بهتر نیست به جای روضه و گریه فقط سخنرانی و بحث

بشه؟ ذکر مصیبت چه کارایی داره؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این «به جای»، از آن ترفندهای ظریف دشمن است. دائم می‌گویند: "آیا بهتر نیست به جای این کار، آن کار را بکنیم؟!" و ما باید دقت کنیم که تمامی این "به جای"ها، نوعی تجزیه، جهت تحلیل قوا و تضعیف است.

الف - خداوند متعال هر ویژگی، توان، استعداد و ابزاری که به انسان عطا نموده، لازمه رشد و کمال او می‌باشد. لذا هر کدام کارایی‌ها و آثار خاص خود را دارند. پس اگر هر کدام تعطیل شوند و "به جای" دیگری مورد استفاده قرار گیرند، نقص حاصل شده و مقصد محقق نمی‌گردد. با چشم نمی‌توان شنید و با گوش هم نمی‌توان دید.

ب - خالق علیم و حکیم، به انسان "عقل و قلب" داده است. هر کدام جایگاه، کارآیی و نقشی دارند و سبب رشد کمالی می شوند و از هیچ کدام نیز کار دیگری بر نمی آید.

عقل برای تفکر، شناخت و تدبیر است - قلب هم برای فهم، عشق و تنفر است. انسان نمی تواند به جای عقل، با قلبش تفکر و تدبیر کند و به جای قلب، با عقلش عشق بورزد یا منتفر شود؛ و اگر یکی از آنها را تعطیل کند، تجزیه و ناقص شده است و اگر هر یک را به جای دیگری بگذارد، هر دو را تعطیل کرده است.

مثال:

آیا می توان گفت: فقط قلب و عشق اهمیت دارد. انسان باید فرزند خود را دوست داشته باشد و دیگر در مورد تربیت، سلامت و سرنوشت او تفکر و تدبیر نکند؟!

آیا می توان گفت: فقط تعقل و تفکر اهمیت دارد. انسان باید برای اداره ی کانون خانواده خود، تفکر و تدبیر کند و دیگر عشق و محبت، که ایثار از توابع آن است، لازم نیست؟!

*- پس چرا نوبت به اسلام، اهل عصمت علیهم السلام، قرآن کریم و شناخت و محبت اهل بیت علیهم السلام که می رسد، یک عده می گویند: "عشق لازم است و تفکر نمی خواهد" - یک عده هم می گویند: "به جای عشق ورزیدن، باید فقط مطالعه و تفکر نمود"؟!

*- تعطیل عقل و تفکر و یا قلب و محبت و عاطفه، که تجزیه و مثله کردن انسان است، در کجا محقق شده که اصرار دارند در مسلمین محقق گردد؟!

ج - با مطالعه در آیات قرآن کریم، مشهود می گردد که به هر دو نعمت "عقل و قلب" تصریح و تأکید دارد. از یک سو با بیان دلایل، بیّنه ها و شواهد، دعوت به تعقل، تفکر، تدبیر و عبرت کرده است و از سوی دیگر، به "حبّ و بغض" در راه خدا و یا در راه نفس اماره و غیر راه خدا، توجه و تذکر داده است.

د - هر جا "شناخت" لازم باشد، به قرائت و تلاوت قرآن، کسب علم، مطالعه، اندیشه و بصیرت تصریح کرده است، و هر کجا که حرکت درست، بر اساس شناخت صحیح لازم باشد، "محبت" را عامل انگیزه ی حرکت بر شمرده است، چرا که مکرر بیان شد: "انسان به دنبال محبوب می رود و نه معروف (شناخته شده). یعنی به دنبال چیزی یا کسی می رود که آن را دوست دارد، نه چیزی یا کسی که آن را می شناسد. ابلیس هم خدا را می شناخت، اما نفس خود را بیشتر دوست داشت. بسیاری از مردم، خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را می شناسند و خوب هم می شناسند، اما علایق دیگر مانع پیروی و تبعیت آنها شده و می شود.

از این رو در کلام الله شاهدیم که دلایل متفاوتی برای شناخت توحید و معاد و نبوت اقامه می شود، اما وقتی دعوت به حرکت می کند، «محبت» را شرط و عامل شمرده و می فرماید: « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي - بگو

اگر خدا را دوست دارید، پس از من تبعیت کنید» و حتی سبب مغفرت خود را نیز «محبت» متقابل بیان می‌دارد: «يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است / آل عمران، 31».

ه - بدیهی است که نمود "حبّ و بغض"، شادی و ناراحتی است که به شکل غم، ماتم ... بروز می‌کند و در هنگام شدتش، با ذکر مصیبت یا گریه و تعزیه، توأم می‌گردد.

ه / 1 - این محبت و عاطفه به محبوب (هر کس یا هر چیزی که باشد)، با "ذکر = یادآوری" ظهور و قلیان می‌یابد و در خود یا دیگران مؤثر است. چنان چه فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - برای یاد من اقامه نماز کن» چنان چه وقتی می‌خواهید خوشحالی یا غم خود را به دیگران منتقل کنید، استدلال عقلی نمی‌آورد، بلکه حوادث مورد نظر را بازگو می‌کنید. از نعمات، نقمات و خاطره‌های شیرین و تلخ می‌گویید. حال اگر این ظهور عمومی باشد، حفظ شعائر باشد، و آن هم در فاجعه کربلا باشد، تأثیرش در خود و دیگران به مراتب بیشتر می‌شود و سبب مقابله مخالفان یا دشمنان به اشکال مختلف می‌گردد. پس، مراقب باشیم که نه "عقل" را به جای "قلب" بگذاریم و نه هیچ کدام از این دو بال رشد و کمال را ناکارآمد و تعطیل کنیم.

عشق و محبت و بالتبع آن تنفر، اساس نظام آفرینش و هدایت است. قواعدی هم دارد، از جمله آن که "عاشق همیشه مایل به لقای محبوب است" و "دوری و نزدیکی محبوب، سبب سرور یا حزن معشوق می‌گردد" و دیگر آنه که "انسان به سوی معشوق می‌شتابد".

آیا این درست است که انسان بعد از وقایعی مانند اشتغال و ازدواج از لحاظ معنوی و روحی و ... دچار

مشکلاتی می‌شود؟ مثلاً تا حدی قصی‌القلب می‌شود، و یا حال عبادت از او گرفته می‌شود، و یا دچار

محافظه کاری و عدم ریسک‌پذیری و چابکی وعدم انجام امر به معروف و نهی از منکر و ... می‌شود؟ آیا

می‌توان گفت برخی شأن طبیعی است؟ راه حل چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خیر درست نیست، ازدواج و اشتغال می‌تواند سبب رشد و توفیقات بیشتر گردد.

همه‌ی صفات، حالات و شئونی که در وجود انسان نهادینه شده است، طبیعی و لازمه‌ی حیات و تکامل او

می‌باشد. از ایمان و کفر - حبّ و بغض (دوستی و دشمنی) - یا عشق و نفرت - خوشحالی و ناراحتی -

شجاعت و ترس - آرامش و اضطراب و ... همه لازمه‌ی حیات و رشد زندگی فردی و اجتماعی انسان است.

الف - انسان از سویی موجودی "چند بُعدی"، و از سوی دیگر موجودی "چند مرحله‌ای" می‌باشد. ابعاد وجودی انسان قابل شمارش نیست، چرا که چنان چه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند، همه‌ی عوالم در او پیچیده شده است، از روحانیت و ملکوت در او هست تا حیوانی و حتی جمادی. "مراحل" نیز قابل شمارش نمی‌باشند، چه مراحل مادی که از عالم خاک به نطفه ... و نوزاد می‌آید و سپس ادوار متفاوت را طی می‌کند، تا آن که جسمش به همان خاک برگردد و روحش به همان عالم ملکوت. و چه در مراحل معنوی، از آنجا که آشنا و مکلف می‌شود تا آنجا که "رسد به جایی که به جز ملک نبیند"؛ و همین طور است نقش و شئون فردی و اجتماعی او در هر مرحله.

ب - انسان در هر مرحله، به لحاظ معرفتی، ایمانی و اخلاقی، باورها و بالتبع اهداف والایی دارد، مهم این است که آیا در مرحله‌ی بعدی تکامل می‌یابد و یا عقب‌گرد و سقوط می‌کند. به این می‌گویند: "امتحان"، یا به تعبیر دیگری "فتنه". برای همین مکرر متذکر گردید که زن و فرزند و مال و منال، همه "فتنه" هستند، یعنی محل و ابزار آزمایش و امتحان تو هستند:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (الأنفال، 28)

ترجمه: و بدانید که اموال و فرزندانان وسیله آزمایش‌اند، و خداست که پاداشی بزرگ در نزد اوست.

ج - همان‌طور که در طی دوران تحصیلات، امتحان کلاس دومی برای کلاس اولی نیست و امتحان دبیرستانی برای دبستانی و دانشگاهی برای دبیرستانی نیست (چون مرحله و به طور کلی عالم وجودی و تحصیلی‌شان متفاوت است)، امتحانات و ابتلائات دوران زندگی مشترک با دوران مجرد متفاوت است و امتحانات دوران کسب و کار و درآمد (معاش)، با دوران تحت تکفل دیگران بودن متفاوت است. چنان چه در سایر پیش‌آمدهای روزگار نیز [سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ...] نیز همین‌طور است. امتحان دوره‌ی صلح با جنگ متفاوت است، دوره آرامش و استقرار با آشوب و فتنه متفاوت است، دوره‌ی ثبات با دوره‌ی تلاطم متفاوت است، دوره رونق و برکت با دوره رکود و قحطی متفاوت است و ...

د - امتحان، نتیجه و ظهور «آموخته‌ها» و «شدن‌ها» می‌باشد و کسی را گزیزی از آن نیست. انسان در هر مرحله‌ای گمان می‌کند که دیگر آن چه باید بیاموزد را آموخته و آن چه باید می‌شد را شده است، حالا باید برود مرحله‌ی بالاتر. اما به محض امتحان، معلوم می‌شود آیا چنین بوده یا نبوده است؟ می‌تواند به مرحله‌ی بالاتر بیاید، یا به عقب برگشته و هنوز باید تلاش کند.

مثال:

ابلیس که از گروه جتّیان بود، فردی بسیار دانشمند، فاضل و مؤمن بود؛ تا آنجا که صفات ملکوتی او به واسطه عباداتش غلبه یافت و در صف ملائک قرار گرفت.

"سنت الله"، امتحان است، خدا به او فرمود: بر آدم سجده کن. اما « **أَبِي وَاسْتَكْبَرَ** »، یعنی خودداری کرد و تکبر ورزید و از آن مقام اعلی، به اسفل السافلین سقوط کرد.

این مرض "تکبر" در ابلیس بود، اما ظهور و بروز نداشت، چون میدانش پیش نیامده بود. خدا میدان را برایش مهیا ساخت. اگر اطاعت می کرد، این مرض او نیز شفا می یافت، بیماری اش با این سجده معالجه می شد و به مراحل بالاتر اوج می گرفت؛ اما به معالجه تن نداد و با این مرض و ابتلا هلاک شد.

۵ - انسان‌ها نیز همین‌طور هستند. مثلاً در دوران تجرد، بیشتر یاد خدا می کنند، نماز اول وقت می خوانند، در جلسات مذهبی شرکت می کنند، در مجامع عمومی نیز ظاهری مذهبی دارند و ...؛ چرا که هنوز عشق و علاقه و تعلق دیگری ندارند. در مرحله بعد، نیاز روحی، روانی و جسمی - ضرورت‌های فردی و اجتماعی، که همه در وجودش نهادینه شده‌اند، او را مایل به ازدوج می کنند. کسی را می بیند، عاشق می شود، ازدواج می کند و تعهدات دیگری بر دوش می گیرد ...، حالا مهم است که خدا را فراموش می کند و برایش جایگزین‌ها می گذارد یا خیر؟ یا بیش از گذشته معرفت و عشق و بندگی می یابد و همه وظایف محوله را در راستای توحید و عبودیت انجام می دهد یا خیر؟

*** -** مجرد، تا وقتی در خانه‌ی پدری خود زندگی می کند، بسیار به حلال و حرام علاقمند است و به گمان خودش خوب رعایت هم می کند - اما دیر یا زود، نوبت به کسب خودش پیش می آید؛ در این مرحله، از سویی نیازش بیشتر شده و از سویی دیگر امیالش فراوان‌تر گردیده، حال مهم است که آیا هنوز هم به حلال و حرام علاقمند می ماند و رعایت می کند، یا خیر؟

*** -** این آقا یا خانم اهل ایمان، متخلق، تحصیلکرده در دانشگاه و حوزه، دارای مراتبی از موفقیت و موقعیت اجتماعی، فعال، حتی جهادگر و ایثارگر و ...، هنوز مدیر، وکیل، وزیر، ریس جمهور، ریس مجلس، ریس حزب و ... نشده است. ادعاهای زبانی و حتی عملی اش بسیار است، سابقه و کارنامه اش خوب یا حتی درخشان است، پس امتحان پیش می آید و به مقامی می رسد - مردم به او رجوع می کنند - به او پیشهاد و حتی اصرار ریاست می کنند - برایش یا "الله اکبر" می گویند و یا کف و صوت می زنند و ...؛ حالا مهم است که آیا هنوز در همان مواضع ایمان، اخلاص، اخلاق و ... باقی می ماند تا کامل‌تر نیز شود، یا ناگهان مثل "ابلیس" سقوط می کند؟

*** -** آیا کم دیدیدیم کسانی را که با اعتقاد و ایمان محکم، عزم راسخ، پایبندی به اصول، جدیت و تلاش فراوان وارد میدان شدند، اما همین که به قدرت و مکننت و شوکتی رسیدند، آرام آرام زاویه گرفتند، تا آنجا که علیه اسلام و فقه

و ولایت قیافه و موضع گرفتند و به جایگاه دست‌بوسی و کرنش در مقابل طاغوت‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سقوط کردند؟!

نکته:

البته که شرایط و ایجاب‌های هر دوره و مرحله از رشد، و یا برهه‌های زمانی و یا شرایط محیطی متفاوت است. پس، نه تنها قرار نیست که انسان در همه مراحل و شرایط و محیط‌ها، ثابت بماند و یک کار را انجام دهد، بلکه "عمل صالح" یعنی انتخاب بهترین موضع در هر موضوع و انجام بهترین عمل. به عنوان مثال: ممکن است یک جوان مجرد مذهبی، هر شب با دوستان به هیئتی برود و یا فوتبال بازی کند و یا ...؛ خوب استمرار این عادت پس از ازدواج بسیار خطاست و حتی ممکن است موجب پاشیدن کانون خانوادگی‌اش گردد.

مجرد ممکن است تا صبح نماز بخواند، صبح هم تا ظهر و بعد از ظهر بخوابد - بدهی است که این کار پس از ازدواج یا اشتغال، نه تنها عبادت نیست، بلکه معصیت هم هست، چون از کار و خانواده و معاش و فعالیت اجتماعی و ... باز می‌ماند.

پس اگر نظم دیگری به برنامه‌ی هیئت و نماز و مطالعه و ورزش خود داد و نیز برنامه‌ی خانه و خانواده و کسب و کار را درست تدوین کرد، نباید گمان کند که لابد دیگر توفیق از او سلب شده که دیگر هر شب به هیئت نمی‌رود یا تا صبح نماز نمی‌خواند؛ بلکه باید بفهمد که به توفیق والاتری نایل آمده است. البته اگر هدف هم چنان خدا باشد و در چارچوب حرکت کند. در این صورت، ابعاد وجودی او، متناسب با هم رشد می‌کنند. فرض کنید، طفلی به دنیا آمده و رشد خود را آغاز کرده است. چگونه خواهد بود اگر سرش رشد کند و بدنش رشد نکند؟ ابعاد وجودی غیر مادی نیز همین‌طور است. مثل کسی که عملش رشد کرده، اما اخلاقش رشد نکرده است؛ پس آن علم او موجب هلاکت خودش و دیگران می‌گردد. یا کسی (یا جامعه‌ای) که اقتصاد و سرمایه‌اش توسعه یافته، اما تفکر، تعقل، وجدان و اخلاقش رشد نیافته است.

***- راه حل، خودسازی به موقع است - کسب معرفت و استحکام ایمان به ویژه در جوانی است - در اختیار و کنترل گرفتن نفس و عبد و مطیع خدا بودن در تمامی حالات، مراحل و شرایط است - علم، بصیرت و مراقبت است.

آیا تا کنون به شبهه یا سوالی برخورد کرده‌اید که در جواب آن به این نتیجه رسیده باشید که آن شبهه صحیح است؛ یا جواب آن برایتان مشکل یا لا ینحل بوده باشد، یا ببینید حق با شخص سائل می‌باشد؟ انتظار بیان اسرار از شما ندارم بلکه می‌خواهم از شما بدانم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چند سؤال در یک متن بیان نمودید که البته پاسخ هیچ یک از اسرار نمی‌باشد.

شبهه‌ی به حق - شبهه شبیه شدن حق با باطل است. به قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام: هیچ چیزی از باطل به حق نزدیک‌تر (شبهه‌تر) نمی‌باشد. پس موضع شبهه (نه کسی که دچار شبهه شده یا ارسال کرده است)، همیشه نقطه‌ای مقابل و نزدیک حق است، پس مواجه با شبهه‌ای که به حق باشد، معنا ندارد، چرا که اگر حق باشد، دیگر شبهه نیست. از این رو، وقتی شبهه علیه اسلام باشد، چون اسلام حق است، پس شبهه به آن نمی‌تواند بر حق باشد، بلکه یک تشکیک، گره‌ی ذهنی، علامت غلط، خطای معادله و ... در کار است که باید با پاسخ صحیح برطرف شود.

سؤال - سؤال با شبهه فرق دارد. برخی نام هر سؤالی را "شبهه" می‌گذارند که البته صحیح نمی‌باشد. سؤال طبیعی‌ترین کار ذهن برای دانستن است. فرد یا شخص نمی‌داند، سؤال می‌کند تا بداند، ذهن انسان تا زنده و فعال است، سؤال دارد. یادی از مرحوم علامه، آیت‌الله جعفری رحمه‌الله علیه کنیم؛ در بحث حیات معقول می‌فرمود (نقل به مضمون): "حیات معقول، یعنی انسان عاقل سؤال دارد، پس کسی که سؤال نداشته باشد، عقل ندارد».

البته شبهه را نیز در غالب سؤال مطرح می‌کنند، اما تفاوتش بسیار است. حتی یک سؤال را می‌توان در قالب "شبهه" مطرح نمود، چرا که مقصد و مقصود متفاوت است. شبهات غالباً مستند بر "می‌گویند" است؛ ساختمانش بر اساس "اگر - و - پس" بنا نهاده شده است، اما سؤال چنین نیست. به عنوان مثال: سؤال کننده می‌پرسد: "علت توسعه تکنولوژی غرب و عقب افتادگی جهان اسلام چیست؟" اما همین سؤال در ساختمان شبهه چنین بیان می‌شود: "اگر اسلام دین خداست و بر حق است و برای رشد و کمال آمده است، پس چرا غربی‌ها پیشرفته و مسلمانان عقب افتاده شده‌اند؟"

سؤال لاینحل - بدیهی است که نه به ما وحی می‌شود و نه عالم دهر هستیم، پس هیچ تردیدی نیست که در بسیاری از موارد، با سؤالی مواجه می‌شویم که پاسخش را نمی‌دانیم و بالتبع برای خودمان نیز سؤال می‌شود.

تا کنون بیش از شش هزار سؤال و شبهه در صفحه اصلی این پایگاه درج گردیده و نزدیک به ده برابر این مقدار، پاسخ‌هایی به صورت مستقیم به ایمیل کاربران گرامی ارسالی شده است؛ حال مگر می‌شود مدعی شد که پاسخ همه را از قبل می‌دانستیم؟!

بدیهی است در این موارد (که البته کم هم نیست)، مطالعه می‌کنیم. گاه مطالعه برای پاسخ یک سؤال، حتی چند ساعت طول می‌کشد، و گاه مطالعه کتاب‌ها کفایت نمی‌کند و باید به عالمی رجوع کرده و سؤال کنیم. پیرو پاسخ، بحث کنیم تا مطلب برای خودمان مفهوم و مُدرک شود.

در نتیجه، سؤالی که پاسخش را ندانیم و نیاز به مطالعه داشته باشیم، بسیار است، اما هیچ سؤالی لاینحل نیست، بالاخره پاسخی دارد، پس با مطالعه و تحقیق حل می‌شود.

حق با سائل - در داخل سؤال هیچ حقی نیست، چرا که سؤال است، اما گاه سؤال خودش پاسخ است، گاه نقد است ... و گاه اصل سخن درست است، اما پایه‌ای که مبنی بر آن سؤال یا شبهه شده درست نیست و گاه همه درست است، که آن وقت دیگر "سؤال" نیست.

از این رو در بسیاری از موارد (که کاربران محترم شاهدند)، قید کرده‌ایم که "حق با شماست"، یا آن که قید کرده‌ایم، چنین است که شما فرمودید، اما نتیجه‌گیری درست نیست... و یا قید کرده‌ایم که شما درست فرمودید، اما فقط از یک زاویه به موضوع نگاه کرده‌اید، در حالی که زوایای دیگری نیز مطرح است. [به ویژه در سؤالات سیاسی، این موارد بسیار است].

مولوی - غزل 1856

چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند بجنون
 دلم را دوزخی سازد دو چشمم را کند جیحون
 چه دانستم که سیلابی مرا ناگاه بریاید
 چو کشتی ام در اندازد میان قلزم پر خون
 زند موجی بر آن کشتی که تخته تخته بشکافد
 که هر تخته فروریزد ز گردش‌های گوناگون
 نهنگی هم برآرد سر، خورد آن آب دریا را
 چنان دریای بی‌پایان، شود بی‌آب چون هامون
 شکافد نیز آن هامون، نهنگ بجز فرسا را
 کشد در قعر ناگاهان، به دست قهر چون قارون
 چو این تبدیل‌ها آمد نه هامون ماند و نه دریا

چه دائم من دگر چون شد که چون غرق است در بی چون

چه دائم‌های بسیار است لیکن من نمی‌دائم

که خوردم از دهان بندی در آن دریا کفی افیون.

بخت - می‌خواستم بدونم این دعاهایی که از ائمه اطهار برای باز شدن بخت، چه در سایت یا حضوری به مردم می‌دهند، اصلاً صحت دارند یا نه؟ سبب گمان بد به خداوند نمی‌شود و باعث گناه نمی‌گردد و ازدواج از طریق سایت همسریابی وب گناه دارد یا حلاله در صورتی منجر به ازدواج بشود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آن چه مطرح نمودید، چند سؤال مستقل می‌باشد، پس به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - دعاهایی که می‌دهند:

همه می‌دانیم که گسترش ارتباطات مجازی، هر چند می‌تواند فواید بسیاری داشته باشد، اما وسیله‌ای برای عوام‌فریبی در سطح گسترده نیز شده است. گاهی حدیثی دروغین درج کرده و ذیلش نام منبعی مشهور را می‌نویسند، چرا که می‌دانند برخی از مخاطبین، با دیدن اسم آن منبع، گمان می‌کنند که لابد راست نوشته است - گاهی کسانی که حتی دو رکعت نماز نمی‌خوانند، در مقام اولیاء الله و عرفای بحق تکیه زده و به مردم "ذکر" می‌دهند، برخی نیز نادانسته نشر می‌دهند.

به زعم طراحان و عاملان اصلی و اولی، مردم چند گروه‌اند: یک گروه اندک آگاهند که اساساً مخاطب قرارشان نمی‌دهیم - یک گروه باور نمی‌کنند، پس دیگر به صحت هر حدیث و دعایی شک می‌کنند و بازار تشکیک گسترش می‌یابد - یک گروه عوام نیز می‌پذیرند و منحرف می‌شوند.

به فرض آن که حدیث یا ذکر و دعایی صحت هم داشته باشد، باز ضررش این است که همه به خود جرأت می‌دهند که "محدث" و "دعانویس" شوند، و توجه به قداست و حرمت این امور، لوث می‌شود.

ب - صحت یا سقم:

دعاهایی که در مفاتیح الجنان آمده، توسط مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله علیه، از منابع موثق جمع‌آوری شده است. اما صحت اذکار و دعاهایی که در فضای مجازی منتشر می‌کنند، یا روی کاغذی نوشته و تأکید می‌کنند هفت یا هفتاد بنویسد و توزیع کنید، و می‌افزایند: کسی این کار کرد چنین شد و دیگری نکرد و فلان بلا سرش آمد و ...؛ همه غیر قابل اعتماد است، به ویژه از عمل به توصیه آنها به نشر باید جداً اجتناب شود. این کارها خرافه‌پروری است.

ج - دعا:

مکرر بیان و تشریح شد که دعا نیز صرفاً ردیف کردن یک سری الفاظ نمی باشد. خداوند متعال که مرعوب ورد و جادو نمی شود. خداوند علیم و حکیم، عالم را بر اساس علم و حکمت نظم داده است و صرف الفاظ هیچ اثری در عالم بیرون ندارد، حتی اگر ختم قرآن کریم باشد.

پس دعا، خواستن از دل است، آن چه به لفظ می آید، بیان استدعای قلبی است و البته اهل عصمت علیهم السلام، بهترین و کامل ترین الفاظ و جملات را برای بیان آن خواسته، تعلیم نمودند تا لفظ نیز کامل گردد. الفاظ و جملاتی که تفکر و تأمل در آنها، خود سبب فهم، درک و معرفت می گردد و زمینه استجاب را فراهم می کند. چرا فرمودند برای رفع مشکلات ذکر یونسیه بگوئید و از آدم تا خاتم (ع) همه این ذکر را می گفتند و تعلیم می کردند؟ چون اگر کسی در «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ» تفکر و تأمل کند، می فهمد و باور می کند که جز او کسی نمی تواند دفع شرّ و ضرر کند و البته او از توصیفات خرافاتی منزّه است؛ و اگر کسی در «إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» تفکر و تأمل کند، می فهمد که تمامی مشکلات از جانب خودش می باشد، پس تدبیر و چاره جویی می کند.

بخت:

در مورد بخت، سخن بسیار است که در این اختصار نمی گنجد، اما به طور اجمال به این آیه مطلب در قرآن کریم توجه کنیم که عده ای به رسول و همراهان رسولی که خدا بر آنها فرستاده بود تا هدایت شوند، گفتند: ما شما را به فال بد گرفتیم «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ»، یعنی مسئله را پیچیده کردند که مثلاً یک شومی و نحوستی (العیاذ بالله) در شما و مسئله دعوتان می بینیم که برای ما بد و شرّ خواهد آورد - رسول نیز در پاسخ شان گفت: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن دُكِّرْتُمْ» یعنی اگر به خودتان توجه کنید و متذکر شوید، می فهمید که این شگون بد، با خودتان است و افزود: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ / یس، 19» - یعنی این بحث از بخت بد، شگون بد، طائر بد و ... همه حرف و حقه و کلک و خود فریبی است، بلکه مسئله و مشکل اساسی شما این است که «قومی اسراف کارید».

گره در بخت و گشایش:

اساساً چرا یک پسر مؤمن یا دختر مؤمنه، یا بالاخره کسی که حداقل معرفت و ایمانی به خداوند رحمان و رحیم دارد، باید فکر کند که «بختش گره خورده»، و بعد به انجای حیل تلاش کند تا این گره باز شود؟! بله، در حال و کار ما، جهت اخذ فیض و رحمت الهی و بالتبع رشد و کمال، گره های بسیاری وجود دارد، اما از خودمان است «طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» و اگر کمی فکر کنیم، می یابیم «أَئِن دُكِّرْتُمْ». اشتغال، ازدواج و یا سایر مهمات بشر، مثل قضیه ی "سلامت مادی یا معنوی" او می ماند. به او می گویند: چنین و چنان بکن یا نکن تا بیمار نشوی و سالم و قوی بمانی، اما هر کاری که نباید بکند، می کند و هر کاری که

باید بکند، نمی کند و وقتی به مشکل رسید، دنبال دارو و درمان و ورد و جادو می گردد تا گره باز شود! گویی نظام آفرینش حکیمانه الهی نیز با چند تا لفظ زیر و رو می شود!

فرمود: دختران در سنین کمتر ازدواج کنند. دختر سنین 17 تا 20 را رها می کند، تا دانشگاه برود، اگر بخواهد ازدواج کند نیز پدر و مادر عوامش که احساس روشنفکری هم می کنند، نمی گذارند - خواستگارها را رد می کند؛ بعد در سن 26 سالگی به بعد، منتظر خواستگاری است که چون نمی آید، می گوید: لابد طلسم شده ام! حالا یکی به من ذکر، دعا، رمل و اسطرلاب بدهد!

همین طور است سایر مسائل و ملزومات و شرط و شروطهای لازم برای یک ازدواج به موقع و موفق، چه برای پسر و چه برای دختر. و همین طور است مقوله ی توکل، توسل و دعای واقعی جهت توفیق بیشتر، استمداد رحمت الهی، گشایش گره های ناشناخته، چون بخشوده شدن گناهانی که موجب می شود دعا بالا نرود.

ترس - تو خیلی از کتابها نوشته فلان کار رو انجام بدی میری بهشت. ولی چطور امام صادق و پیامبر می فرمایند ما از آخرت شماها می ترسیم و مگر خود آنها اطمینان نداشتند که به بهشت می روند؟ پس چطور بعضی جاها ذکر شده که از شدت ترس گریه آنها بسیار طولانی می شد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در این یک سؤال چند سؤال جداگانه مستتر می باشد.

الف - تو کتابی هم نوشته نشده باشد، بسیاری از باورها و کارها هست که انسان می داند و (با عقل و فطرت) می فهمد که حق و حسنه است، پس نتیجه اش رشد و کمال خواهد بود و جایگاه برخوردار از آن بهشت می باشد؛ و البته آن چه در آیات قرآن کریم و یا احادیث آمده، به ما علم و توجه بیشتر و کامل تر می دهد.

ب - این که فرموده اند: "ما از آخرت شما می ترسیم؟" طبیعی است، چرا اولاً پیامبر و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، به خاطر حبّ خدا، بندگان خدا را دوست دارند و حریص به ایمان مردم هستند و می ترسند که مبادا مردم عاقبت به خیر نشوند و ثانیاً مگر کسی به ما "تضمین" بهشت داده است که آنها نگران عاقبت ما نباشند؟

ج - به انسان (چه انبیا و اوصیا و اولیا باشند و چه سایر انسانها)، وعده ی بهشت و وعید جهنم داده شده است، نه تضمین آن.

همین که می فرماید: اگر چنین و چنان کنید به بهشت می روید و اگر چنین و چنان کنید به جهنم می روید، یعنی چه؟ یعنی این وعده ها و وعیدها همه مشروط است. به شرط ایمان، اخلاص، اخلاق و عمل صالح به بهشت

می‌روید، به شرط کفر، شرک، نفاق، ریا و عمل سوء به جهنم می‌روید. چنان چه فرمود: « **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ** - کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند. . الرعد، 29» - یعنی «هر کس ایمان آورد و عمل صالح کند، عاقبت به بخیر است»؛ پس می‌شود مشروط.

این شروط بهشت و جهنم، برای همه هست و استثناء ندارد.

د - وعده‌ی بهشت یا جهنم، "اختیار" را از هیچ کس سلب نمی‌کند، حتی از معصومین علیهم‌السلام. اگر اختیار نباشد و جبر به جایش حاکم شود که دیگر نه "اراده و انتخاب" معنا دارد، و نه مسئولیت و تکلیف، و نه محاکمه و پاداش و عقاب (بهشت و جهنم).

در این آیات ذیل تأمل کنیم که چه می‌فرماید و یعنی چه؟

« **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** » (الحاقه، 44 - 46)

ترجمه: و اگر او (پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله)، برخی از گفتارها را به ناحق به ما می‌بست * مسلماً او را به تمام قدرت می‌گرفتیم (و یا دست راستش را می‌گرفتیم) * سپس بی‌تردید شاه‌رگ قلبش را می‌بریدیم».

یعنی: اختیار از او نیز سلب نشده است، ولی دارای مقام عصمت است؛ نه تنها از روی هوای نفس حرف نمی‌زند، بلکه جز وحی نازل شده چیزی نمی‌گوید: « **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ / التَّجْم، 3 و 4** ».

ه - اما این که چرا اینقدر نگران بوده و گریه می‌کردند، به خاطر معرفت (شناخت)، توحید، اخلاص، مبحث و بینش و دانش آنهاست و ما نیز اگر چنین گریه‌هایی نداریم، به خاطر عدم شناخت و غفلت ماست. اگر انسان یک لحظه به خودش امیدوار شود و بالتبع یک لحظه به خودش واگذار شود، تا فقیراً سقوط می‌کند. از این رو آنها که معرفت و ایمان داشتند (و هر کس داشته باشد)، مکرر و مستمر دعا می‌کردند « **اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا** - بارالها! مرا به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن، به خودم واگذار ننما».

معرفت، ایمان، اخلاص و عشق به خدا، به عظمت او، به عظمت قیامت و ... هم شوق و امید آفرین است و هم خوف و خشیت دارد. انسان اگر بین "خوف و رجاء" باشد، رشد می‌کند.

*- البته که با ضعف شناخت، ایمان، عمل و هم چنین شدت غفلتی که ما از یاد خدا، خودمان، فرمان، نیازهایمان و مقصدی که رهسپارش هستیم، برایمان بسیار تعجب‌آور است که چرا اهل عصمت صلوات الله علیه و آله، ضمن امید به رحمت و شوق لقای محبوب، چرا به این شدت خوف و خشیت داشتند و گریه و ندبه می‌کردند؟

چرا اختیار انصراف دادن از این زندگی رو نداریم؟! چرا باید تا تهش بمونیم و بسازیم؟!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات : مگر انتخاب زندگی به اختیار شما بوده که انصرافش به اختیار شما باشد؟ البته انسان اختیار به خودکشی دارد، مانند اختیار به بسیاری از گناهان دیگر، اما بخشوده نمی شود.

اگر چه انسانها اختیار خودکشی دارند و می توانند خودکشی کنند، اما نکته اینجاست که آنقدر به دروغ دم از "دموکراسی" و "اختیار" انسان زده اند، که آدمی ناخودآگاه احساس می کند که باید "خدا" باشد؛ یعنی مالک و مختار بر هر چیزی و هر کاری؛ و کسی هم نباید پرسد: چرا چنین کردی؟! در صورتی که انسان فقط یک مخلوق است؛ منتهی مخلوقی با استعدادهای بسیار برای رشد، کمال و "شدن". از جمله این استعدادهای برای کمال، یا بهترین بگوئیم "اسمای الهی" که در او تجلی یافته است، همین "اختیار" است. نه ملائک، نه حیوانات، نه نباتات و نه جامدات و نه اجنه، هیچ کدام از شدت این "کمال"، مانند انسان برخوردار نیستند.

اما مگر "اختیار" ما چقدر است؟ نگاه به عالم خلقت کنید تا به محدوده‌ی اختیار انسان پی ببرید. انسان چه چیزی را می تواند خلق کند که مالک و مختار آن باشد؟ به چه چیزی می تواند جان "روح" دهد، تا مالک و مختار آن باشد؟ اگر همه دانشمندان جمع شوند، حتی یک مگس را نیز نمی توانند خلق کنند و جان ببخشند. خداوند متعال فرمود، یک مثال می آورم که به آن گوش کنید؛ پس گوش کنید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسئَلْهُمْ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، 73)

ترجمه: ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

الف - انسان اختیار دارد و می تواند خودکشی کند، اما نزد پروردگار مَنان گناهی نابخشودنی است، چرا که هم "قتل نفس" انجام داده و یک نفر را کشته و هم این کار را به خاطر "ناامیدی از فضل و رحمت پروردگار" انجام داده که گناهی نابخشودنی است و هم به حکمت خلقت خود دهن کجی کرده است و هم به جامعه‌ی بشری لطمه و خسارت زده است و

وقتی کسی از فضل و رحمت خدا ناامید می شود، در واقع فضل و رحمت واسعه‌ی او را رد و تکذیب کرده است و این افترا، نسبت دروغ و گناه بزرگی است.

ب - درست برعکس آن چه القا می کنند، انسان به هیچ وجهی "مالک" خودش نیست که تصمیم بگیرد بماند و یا به زندگی خودش در این دنیا پایان دهد. زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، ملک و مُلک خداست.

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (المائدة، 120)

ترجمه: ملکیت حقیقی و حاکمیت آسمانها و این زمین و آنچه در آنهاست از آن خداست.

و البته زیبایی و ارزش وجود و زندگی نیز در این است که انسان بداند، مال خداست، نه مال هیچ کسی دیگری، حتی خودش.

علل اصلی میل به خودکشی:

میل یا اقدام به خودکشی علل ظاهری بسیاری دارد، برای هر کس ممکن است علت متفاوتی وجود داشته باشد، اما اگر ریشه یابی کنیم، معلوم می شود که دو علت، ریشه و اصل این تصمیم مایوسانه و ناخردانه می باشد:

اول - نرسیدن به آمال و آرزوهای دنیایی: بشر آرزوها و آمالی دارد که وقتی نه تنها به آنها نمی رسد، بلکه هر روز احساس می کند که دورتر شده و تحقق آنها بعیدتر شده است، احساس "ناامیدی" و "پوچی" می کند.

این حالت برای انسان هوشیار و بصیر، بسیار خوب است؛ چرا که می فهمد این دنیا دار بقا نیست و همه چیز در آن "فانی" است. پس می فهمد که هیچ چیزی را نباید هدف نهایی و اوج آمال خود در نظر بگیرد؛ به هیچ چیزی نباید به عنوان معشوق حقیقی دل ببندد؛ و به هیچ چیزی نباید تعلق و وابستگی (بندگی) داشته باشد، به غیر از خداوند حی و باقی. "لا إله الا الله" یعنی همین.

دوم - عدم شناخت و بالتبع ایمان به آخرت: چون نمی شناسد، گمان می کند که مثلاً "خودکشی" و یا حتی کسب و لذت حرام، او را راحت می کند! از غمها و گرفتاریها رهانیده و به او آسایش و آرامش می بخشد. اما اگر بداند، بفهمد و ایمان بیاورد که چنین نیست و نظام حکیمانهی خلقت و بالتبع تولد، حیات، زندگی، مرگ، پس از مرگ و بالاخره "قیامت"، بسیار وسیع تر و جدی تر از این است که او تصور داشته، به هیچ وجه و در هیچ مشکلی، به فکر انتحار (خودکشی) نمی افتد.

عشق و امید، تنها عامل بازدارنده:

اگر عشق و امید وصال معشوق نباشد، زندگی پوچ می شود و انسان بدون نیاز به خودکشی، می میرد.

هیچ عاملی در این عالم هستی، قدرتمندتر از "عشق و محبت" نیست. ندیدید حتی عشقهای مجازی و موفقیت و یا شکست در آنها چه به روز انسان می آورد؟ آیا همه تلاشهای آدمیان برای "رسیدن" نیست؟ آیا اغلب خودکشیها به خاطر شکست در عشق نیست؟ حال یا عشق به یک فرد (مرد یا زن)، یا عشق به سایر مظاهر دنیا.

خداوند متعال در کلام وحی می‌فرماید: برخی از انسان‌های چیزهای دیگری را به جای خدا می‌گذارند و همه محبت‌شان را به آن اختصاص می‌دهند، محبتی عین محبت و دوست داشتن خدا - سپس ادامه می‌دهد که اما شدت و نقطه اوج عشق مؤمنین خداست (البقره، 165).

مشکل ما انسان‌ها این است که چون خودمان زیاد خدا را نشناخته و دوست نداریم، گمان می‌کنیم که او نیز ما را دوست ندارد (البته این القای شیاطین انس و جن است)، لذا احساس تنهایی و بیهودگی می‌کنیم. انسان دوست دارد که دوست بدارد و دوست داشته شود.

اما، غافلیم از این که خداوند متان، مخلوق خود را خیلی دوست دارد و اگر دوست نمی‌داشت خلق نمی‌کرد و حتی اگر بنده‌ی گناه‌کارش را دوست نمی‌داشت، به او فرصت بازگشت و وعده‌ی حتمی بخشش نمی‌داد.

در حدیث قدسی فرموده است: «بنده‌ی من! به حقی که بر من داری، دوستت دارم، پس به حقی که برگردنت دارم، دوستم داشته باش.» (کتاب لقاء الله)

در کلام خود (قرآن کریم) می‌فرماید: من خیلی به تو نزدیک هستم، پس تو خودت را از من دور نکن. بیا با خالق خودت، رابطه‌ی دوستانه و عاشقانه برقرار کن. من به تو نزدیک می‌شوم، اجابت می‌کنم - تو هم به من نزدیک شو و مرا اجابت کن. و البته این اجابت ما به نفع خودمان است.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقره، 186)

ترجمه: و چون بندگان من از تو درباره من بپرسند (بگو که) من حتماً (به همه) نزدیکم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، شاید که راه یابند.

اگر انسان خدا را دوست داشته باشد و عاشق او باشد، مایل است که به لقای محبوبش برسد، لذا با عبادت و اطاعت از او، سعی می‌کند که سالم، موفق و روسفید به این دیدار نایل گردد و به فضل و کرم او نیز به وصال می‌رسد.

اگر انسان خدا را دوست نداشته باشد، این عشق فطری را به غیر خدا اختصاص می‌دهد و غیر او همه چیز فانی است، پس احساس ورشکستی، غبن و ناامیدی به انسان دست می‌دهد.

زمستان ۱۳۹۳
بهمن

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
اعتقادی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

اعتقادی - بهمن 1393

اجر - سؤال یک دوست سنی - چرا در مذهب تشیع، هر کس کاری می کند، می گویند: اجرت با امام حسین (ع)؟ مگر امام حسین مانند دیگران بشر نیست؟ اجر کار نیک با امام حسین و بقیه بزرگان است یا با خداست؟ و این در کجای قرآن آمده است که کسی به غیر از الله اجر و پاداش کار نیک را می دهد یا در کدام حدیث از پیامبر(ص) آمده است.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این اصل و این امر، اختصاصی به شیعه ندارد، به سنی هم ندارد، اساساً روابط انسان با انسان و هم چنین انسان با خدا، همین طور است. همه "ربط" حلقه هاست. از دوست یا همسر یا فرزندان هم که یک لیوان آب بخواهید، آب لوله کشی به مخزن مرتبط است و مخزن به رودخانه و رودخانه به ... آیا کسی می گوید که من از کسی آب نمی خواهم، چون آب را خدا می دهد؟! خداوند متعال هیچ فیضی را بدون وسیله و واسطه نداده است تا کسی بتواند بدون وسیله و واسطه آن را اخذ کند. اینها که به بمانه‌ی خدا و توحید، نفی و انکار وسائل و واسطه‌ها را می کنند، همگی ارتباطشان را با خدا قطع می کنند، چون خداوند متعال این وسایل و واسطه‌ها را برای برقراری "ارتباط" قرار داده و معرفی کرده است. به همین دلیل در قرآن کریم بسیار به این "ربط"ها و "رابطه"ها، تصریح شده و تذکر داده است.

الف - این تشبیه‌ها و نتیجه‌گیری‌های غلط، مثل این است که کسی برای کسی ساختمانی بسازد و یا تابلویی نقاشی کند و کسی به او بگوید امید است مزد (اجر) خوبی به تو بدهد؛ او هم قیافه بگیرد که فقط خدا اجر می دهد. آیا قرآن نمی خوانند و توجه نمی کنند که حتی عذاب الهی نیز به واسطه محقق می گردد. نفرمود: طوفان و سیل و صاعقه فرستادیم - حتی نفرمود چون ظالم کردند، چون کافر و فاسق شدند، ما نیز ظالمین را بر آنان مسلط کردیم؟ حالا اگر یکی بگوید: عذاب را خدا می دهد نه اینها؛ پاسخش چیست؟ پس چرا به هدایت و نعمت و اجر که می رسند، گمان می کنند که هیچ وسیله، واسطه و رابطی وجود ندارد و یا نباید داشته باشد، به ویژه حضرت محمد مصطفی و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین؟!

دروازه و سر سوزن (افراط و تفریط)

اختصاصی به شیعه و سنی ندارد، آیا هیچ موحد، مؤمن و مسلمانی حاضر است یک سال برای دیگری کار کند، اما مطالبه مزد (اجرت) نکند و بگوید اجر با خداست؟! آیا در چنین شرایطی همگی فیلسوف، حکیم، مفسر و فقیه نمی شوند و نمی گویند: بله، روزی را خدا می دهد، اما به وسیله؟! گاهی برخی از مدعیان خداپرستی، به طمع اندک اجری که شیاطین بزرگ و کوچک به آنها وعده می دهند، دنیا و آخرت و اسلام و قرآن ... و حتی وجدان خود را می کشند، اما تا اسم اهل بیت علیهم السلام می آید، می خواهند با شمشیر توحید، ارتباط بین بنده با خالقش و عبد با معبودش را قطع کنند.

ب - بله، فقط خدا حیات می دهد، فقط خدا علم می دهد، فقط خدا روزی می دهد، فقط خدا اجر می دهد، فقط خدا وحی می دهد ... و اساساً جز خدا کسی چیزی ندارد که بخواهد به دیگری هم بدهد؛ اما خداوند غنی و متان هیچ چیزی را بدون واسطه به کسی نداده است و نمی دهد. آیا همین قرآن کریمی را که در اختیار ما مسلمانان شیعه و سنی قرار گرفته است، خدا به قلب بنده و شما و ایشان وحی کرده است، یا به یک نفر نازل نموده و سپس با هزاران هزار وسیله در اختیار ما قرار گرفته است؟! بله، فقط خداست که هدایت می کند، اما فرمود امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند: « **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ**

أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ » (السجده، 24)

ترجمه: و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند.

این خداوند متعال است که در هر گرفتاری برای متقین راه خروجی نشان می دهد " **وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا / الطلاق، 2** - این خداوند است که هر کس را در راه او تلاش و جهاد کند، به راههای خودش هدایت می کند «**وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ / العنكبوت، 69**» ...، اما چگونه؟ آیا به جز از طریق اسباب، وسایل و واسطه هاست؟

ج - به طور قطع در میان شیعیان، هیچ کس پیامبر اکرم و معصومین صلوات الله علیه و آله را مستقل و منفک از "ربط الهی"، نمی شناسد و برایشان نقشی در "ایجاد" قایل نمی باشد و اگر باشد "شرک" است، اما دلیل نمی شود که به بهانه "توحید"، هر وسیله و راهی که او قرار داده است را نفی کنند؛ آیا کسی مدعی است که طریق هدایت بشر را بهتر از خالق بشر می داند؟ مگر به مؤمنین نفرمود: « **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ** - ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند پروا کنید و (برای تقرب) به سوی او (از مقریان درگاهش و از عمل های صالح) وسیله بجوید / المائدة، 35»

- * - اگر به کسی بگویند: برای علم آموزی نزد استاد برو و کتاب بخوان، و او بگوید: خیر بنده موحد هستم و این وسایل را قبول ندارم، علم را خدا می دهد؛ در پاسخش چه باید گفت؟ اگر به او گفته شود که "اجر" استادت را بده، و او مدعی شود: اجر دهنده فقط خداست؟! چه باید گفت؟
- * - در مقابل این همه آیات و احادیث که مستقیماً لفظ "اجر" را آورده و فرموده اند اجور کارگران، زحمت کشان و زنانان را بدهید که واجب و فریضه الهی است (فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً)، چه می گویند؟ می گویند: ما فقط بشری مثل بقیه هستیم و اجر را فقط خدا می دهد؟!

شکر خالق و شکر مخلوق:

شکر یعنی استفاده ی درست از نعمت، یعنی قرار دادن نعمت در جای خودش، یعنی اندازه شناسی، که همان «قدر شناسی» است. خداوند متعال فرمود که شاکر نعمت های خدا باشید - هم چنین فرمود: خدا نیز شاکر قدرشناسی و اطاعت شماست «فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ / البقره، 158» - و هم چنین فرمود که شکر مال خداست، اما هر کسی شاکر خدا باشد، شاکر خودش شده است «أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ / لقمان، 12» - و هم چنین امام رضا علیه السلام فرمود: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ - کسی که نعمت دهنده از مخلوقات را شکرگزار نباشد، شکرگزار خداوند نیز نخواهد بود / شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، محقق و مصحح: لاجوردی، مهدی، ج 2، ص 24».

حال اگر کسی به بهانه ی اسلام و توحید بگوید: خیر؛ اولاً مُنعم خداست و نعمت را خدا می دهد - و ثانیاً شکر مال خداست (الشُّكْرُ لِلَّهِ) - و ثالثاً من از کسی که به من خوبی کرده است تشکر نمی کنم که مبادا شرک شود؛ چه پاسخی باید داد؟ نباید به او گفت: خدا نعمتش را به وسیله او و به دست او داده است، پس وظیفه داری قدردان و شاکر او باشی، و تشکر او نیز همان شکر الهی است؟ اینها همه همان "ربط"ها با خداوند متعال است که می خواهند به نام توحید قطع کنند.

اجرت با سیدالشهداء علیه السلام:

بی تردید اهل عصمت علیهم السلام، که انسان های کامل و الگو و اسوه ی همه انسان ها هستند، از کسی عقب نمی مانند و به کسی نیز بدهکار نمی مانند. هر سلامی را پاسخ می دهند، هر دیدار (زیارتی) را پس می دهند، برای هر دعایی، آنها بیشتر دعا می کنند، هر کاری که برای آنها (البته در راه خدا) انجام شود را مضاعف اجر می دهند - منتهی باذن الله می دهند، آن چه را خدا به آنها داده، باذن او می دهند و آن چه خدا می دهد را به دست آنان می دهد.

پس اجرت با امام حسین علیه السلام، دعا و خیر خواهی بسیار نیکویی است و هیچ کس هم چنین باوری ندارد که آنها منقطع از خداوند متان و مستقلاً چیزی دارند یا می دهند.

دقت کنیم که طبق آیات صریح قرآن کریم و هم چنین احادیث معتبر در منابع موثق شیعه و سنی، خداوند متعال، اطاعت خود را در اطاعت از آنان، محبت خود را در محبت آنان و غضب خود را در غضب آنان قرار داده است. حال خیلی عجیب است اگر گفته شود: اجر خود را نیز به دست آنان می دهد؟ یا آن که نه تنها عجیب نیست، بلکه غیر از این نیست.

آیا در احادیث کتب معتبر همه مذاهب، به نقل از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، نیامده است که "حسن و حسین دو جوان و آقایان بهشت هستند؟" خب آقای این آقایان چگونه جلوه می کند؟ با بخشش همین نعمات و اجوری که خداوند متعال به آنان اعطا کرده است و به دیگران نیز از دست (به واسطه) آنها می دهد.

توحید - یگانگی خداوند را بطور ساده و با مثال توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر خدا مثل داشت که بشود برای وجود و یا یگانگی اش مثال آورد که دیگر یگانه نبود. او " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ " است، یعنی چیزی مثل او نیست، پس واحد و احد است.

اثبات یگانگی خداوند سبحان، چه به زبان علمی در حکمت و فلسفه و یا کلام و چه به زبان ساده در حکمت و کلام، پس از شناخت و باور خود او مطرح می شود. چرا که تعریف هر چیزی پس از شناخت و قبول اصل وجودش مطرح می گردد.

این اصل اختصاصی به توحید ندارد؛ تا کسی وجود زمین را قبول نکند، نمی شود برای او توضیح داد که زمین جاذبه و جو هم دارد. تا کسی وجود یک کتاب را قبول نداشته باشد، نمی شود برای او توضیح داد که موضوعش چیست و نویسنده اش کیست؟ پس در این مقوله، بحث از "اثبات وجود خدا" نیست، بلکه اصل بر قبول وجود خداست و اینک در مورد "وحدانیت" او بحث می شود.

الف - هر "وجودی"، اول خودش خود را می شناساند، بعد دیگران او را می شناسند. به عنوان مثال: یک گل، یک درخت، یک سیاره و ... نیز ابتدا خود را با تجلی می شناساند، و سپس دیگران آن را می شناسند. آن که نگاه سطحی دارد، می فهمد که رنگ و بو و اندازه اش چیست؟ اگر کسی با عصای علم جلوتر رفت، خواصی را از آن می شناسد و اگر کسی جلوتر رفت، ویژگی های دیگری از آن را نیز خواهد شناخت. من و شما همانقدر یک دیگر را می شناسیم، که هر کدام خود را به طرف مقابل معرفی کرده و شناسانده ایم.

خداوند متعال می فرماید: من خودم را در وجود هر کسی و نیز در افق های متفاوت، مثل افق عقلی، افق علمی، افق حسی (زمین و آسمان ها)، می شناسم.

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنََّّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (فصلت، 53)

ترجمه: به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در داخل وجودشان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که خدا حق است آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیزی است.

ب - از امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی می خوانیم: « **بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ -** من تو را با تو شناختم و تو مرا بر خودت راهنمایی کردی و مرا به سوی خودت خواندی.»

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: خدا را چگونه بشناسیم؟ ایشان فرمودند (مضمون): خداست که باید خود را بشناساند و می شناساند. - با تعجب پرسیدند: پس تکلیف ما چیست؟ فرمودند: تکلیف شما این است که به آن شناسایی ایمان بیاورید. [کفر نوزید]. (اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید).

ج - حال باید دو سؤال برای ذهن مطرح شود:

یک - خداوند سبحان خود را با دلایل عقلی، فطری از درون و به واسطه رسولان و وحی و خلقتش از بیرون، چگونه شناسانده است؟ ازلی، ابدی، واحد - احد - بی همتا - بی شریک و منزله از هر گونه عیب و نقص و نیستی و کاستی، یا [العیاذ بالله]، پدیده، محدود، مرکب و متکثر؟!

دو - آن خدا یا خدایان فرضی دیگر چگونه خود را شناسانده اند؟ یا اصلاً نشناسانده اند؟ چون وجود ندارند و اگر بودند، حتماً نشانه هایی (آیاتی) برای تجلی خود ظاهر می کردند، عالم یا عوالم دیگری خلق می کردند تا ما با دیدن و شناخت این نشانه ها، به وجود آنها پی ببریم.

د - "وحدت"، در مقابل "کثرت" است و بدیهی است که هر متکثری، محدود است و هر محدودی حتماً ناقص است و هر ناقصی بی تردید محتاج است و هر محتاجی، چه در اصل وجودش و چه در بقای آن وابسته به غیر خود است.

پس اگر دو یا چند خدا وجود داشتند، همگی آنها محدود به حدود خود بودند؛ پس همگی ناقص و محتاج و وابسته به غیر خود بودند. پس هیچ کدام خدا و خالق این عالم یا عوالم فرضی دیگر نبودند.

ه - یکپارچگی نظام حاکم بر عالم هستی، دلیل قاطع بر وحدانیت خالق آن است. اگر خدا یا خدایان دیگری وجود می داشتند، حتماً تجلی کرده و عوالم و نظامات دیگری خلق می کردند و تضاد و تراحم این عوالم و نظامات متعدد، سبب تباهی همه آنها می شد. لذا فرمود:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الأنبياء، 22)

ترجمه: اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بود تباه می شدند، پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند منزّه است.

نکته:

کسی در اصل "وحدانیت خداوند سبحان" تردید نکرده است، چراکه به حکم عقل، وجود یا "واجب" است و یا "ممکن"، پس اگر "واجب الوجود" بود، دوئیت یا کثرت در مورد او معنا و مفهومی ندارد. بلکه تردید همه در "الوهیت و ربوبیت" بر زمین و آسمان و بالاخره "انسان" می باشد. طواغیب و فراعنه، هیچ یک ادعای خالقیت نداشته و ندارند، فرعون گفت: "إلهی جز خودم برای شما نمی شناسم" و گفت: من ربّ اعلا (ابر قدرت) هستم؛ و هیچ گاه ادعا نکرد که من خالق چیزی هستم، چه رسد به زمین و آسمانها.

همه این تشکیکها و إله و معبودسازیها جعلی نیز برای این است که "انسان" را از عبودیت و بندگی خدای واحد خارج کنند تا بتوانند به بندگی خود بکشانند. لذا در آموزه های قرآنی و اسلامی نیز مکرر به انسان تذکار داده شده "الهی جز الله نیست" - "ربّی جز الله نیست".



قرآن کریم و حدیث - بهمن 1393

آب و حیات - آیه قرآن که می فرماید «وجعلنا من الماء كل الشیء» - که بسیاری این آیه را جزو معجزات قرآنی دانسته اند - اما ترجمه آیه به نقل صحیح این است که «قرار دادیم در آب هر موجود زنده ای را»، که در این صورت معنای آن معجزه نیست. شاید اگر آیه بصورت ، «وخلقنا من الماء كل الشیء» بود، یعنی خلق کردیم از آب هر موجود زنده ای را بیشتر به معجزه شبیه بود چون خلقنا از ماء بار علمی بیشتری نسبت به جعلنا از ماء دارد. لطفاً مرا راهنمایی بفرمایید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه به شرح ذیل است:

«أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»
(الأنبياء، 30)

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی آورند؟ هر چند آب چون مایه ی حیات است، تعاریف، تعبیر و حتی تقسیمات متفاوتی دارد که در قرآن کریم نیز به آنها تصریح شده است، اما موضوع بحث این آیه کریمه می باشد.

خب ما حالا، به ویژه وقتی معنای درست یک آیه را می دانیم (یا می خوانیم)، چه اصراری داریم که حتماً یک معنای خطایی را بر آن بار کنیم و تأکید که ترجمه صحیح همین است که ما می گوئیم و سپس بر اساس ترجمه غلط خود، به آیه ایراد بگیریم و آن را به چالش بکشیم؟!

وَجَعَلْنَا - یعنی ما قرار دادیم. در این کلمه دو مفهوم مستتر است، یکی این که اشیاء یا شیء مورد بحث قائم بالذات و ازلی نبوده و دیگر این که از هیچ (عدم) و یا اتفاقی و تصادفی (بدون فاعل) نیز به وجود نیامده است، بلکه «ما» چنین قرار دادیم. و البته بدانیم که «ما» همیشه ضمیر جمع نیست، بلکه مُلک و سلطنت و مقام جبروت را نیز می رساند.

مِنْ الْمَاءِ - یعنی از آب. خب اگر می فرمود «فِي الْمَاءِ»، معنایش می شد آن که فرمودید، یعنی «در آب»، اما فرمود: «مِنْ الْمَاءِ»، یعنی «از آب».

حَيٌّ - یعنی موجود زنده. یعنی موضوع آیه، موجودات زنده است. یعنی می فرماید که ما موجودات زنده را از آب آفریدیم و حیات شان را از آب قرار دادیم، نه داخل آب.

خطای ذهن:

از سؤال چنین بر می آید که علت خطای ذهن در ترجمه، کلمه «وَجَعَلْنَا = قرار دادیم» می باشد و چنین در ذهن تصور شده که وقتی گفته می شود «قرار دادیم» یعنی حتماً در داخل چیزی گذاشتیم و قرار دادیم. در صورتی که چنین نیست، بلکه هم می تواند در داخل چیزی قرار گرفته باشد و هم می تواند قرار خود را از چیزی گرفته باشد و بر آن استقرار یافته باشد.

*- اگر می فرمود: «وخلقنا = ما خلق کردیم»، بحث فقط از نوع و چگونگی خلقت بود، مثل این که می فرماید: انسان را نطفه خلق کردیم. اما «جَعَلْنَا» به قرار گرفتن اشاره دارد. ما می دانیم که انسان از نطفه خلق شده است، اما پس از تولد، فقط قرار و ثبات نسلش به نطفه وابسته است و نه خودش. اما «قرار گرفتن از آب»، یعنی استواریش چه در خلقت و چه در تداوم حیات به صورت مستمر به آن «آب» بستگی دارد.

رتق و فتق:

اگر به ابتدای آیه دقت کنیم سخن از «رتق = اتصال و فتق = جدا سازی» است [رَتَقًا فَفَتَقْنَاهُمَا] که ما نیز در فارسی استفاده کرده و مثلاً «رتق و فتق» امور می گوئیم. رتق وصل کردن هاست و فتق جدا کردن ها. اجزای عالم همه به یک دیگر متصل هستند و دائم از یک دیگر جدا می شوند؛ و اگر به گذشته‌ی هر چیزی نگاه کنیم، وصل (رتق) به چیز دیگری بوده که سپس جدا (فتق) شده است؛ مثل همان نطفه یا حتی سیارات ... یا حتی تمامی فعل و انفعالات و حتی کارهایمان - خداوند فرمود که ما این جداسازی را در آسمانها و زمین انجام دادیم و استقرار حیات در موجودات زنده را از آب قرار دادیم، که به همان آفرینش موجودات زنده از آب، به هنگام جدا شدن (فتق) و نیز استقرار حیات آنها به آب تصریح دارد. همه موجودات زنده از آب زنده شدند و با آب زنده هستند. و این همان مهمی است که علم امروز نیز کشف کرده و هر روز بیش از گذشته به رموز آن پی برد. چنان چه برای اطلاع و کشف احتمالی موجودات زنده در سیارات دیگر نیز ابتدا به دنبال «آب» می گردند و نه خود موجودات.

آیا آیه 32 از سوره نجم، مجوزی برای گناهان صغیره نیست؟ برخی در توجیه گناه می گویند: اولاً این گناه صغیره است و ثانیاً خدا فرموده که «لمم = گناهان صغیره» ایرادی ندارد و ثالثاً سریع بعدش فرموده « إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ » یعنی می بخشد؟ لطفاً توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیه مورد بحث و ترجمه آن به شرح ذیل است:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (التَّحْم، 32)

ترجمه: و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده اند، و لغزش های کوچک مرتکب شده اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان چنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستائید که او بهتر می داند چه کسی با تقوا است. **باید به چند نکته مهم دقت شود:**

الف - قبل از هر بحثی اولاً دقت کنیم که "گناه" خودش یک مصیبت مهلک است و توجیه آن مصیبتی به مراتب بزرگتر، به ویژه اگر آن توجیه، با تفسیر به رأی، مستند به آیات قرآن کریم و احادیث شود، چون این خودش می شود: دروغ و افترا بستن به خداوند سبحان، قرآن و اهل عصمت علیهم السلام!

ب - فرمود: تفکر بالاترین عبادت است و امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود در عبادتی که تفکر نباشد، هیچ نیست؛ پس کسی که به توحید و معاد اعتقادی دارد که حرف از "گناه و صواب" و در نتیجه "عقاب و ثواب" می زند، باید کمی فکر کند که آیا العیاذ بالله، خدا مجوز گناه می دهد؟ آیا این ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس نیستند که دعوت به گناه کرده و آن را کوچک جلوه می دهند و توجیه می کنند؟ و فکر کند که اصلاً گناه و صواب را چه کسی تعیین و تبیین و ابلاغ کرده است و اساساً اگر خداوند متعال انجام کاری را اجازه دهد، آیا آن کار دیگر در زمره ی گناهان محسوب می گردد؟! آیا اگر کسی آیه را بخواند و سپس بگوید: بر اساس این آیه مجوز گناه صادر شده، به غیر از تفسیر به رأی، به گناه دروغ و افترا بستن به خداوند سبحان آلوده نشده است؟! **ج -** اول بگویند: در کجای این آیه خوانده اند که "گناه صغیره" مجاز است و اشکالی ندارد؟ و در کجایش خوانده اند که خدا حتماً و قطعاً می بخشد، هر چند که شخص عمداً مرتکب گناه شود؟ تا بعد راجع به آن بحث شود.

حکایت: این حکایت قدیمی را شاید شنیده اید که کسی مدعی بود به حکم خدا و بر اساس آیه قرآن و دستوری که برای مؤمنین آمده است نماز نمی خواند! پرسیدند: آن کدام آیه است؟ گفت: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا

الصَّلَاةَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به نماز نزدیک نشوید» و دیگر بقیه‌ی همین که قید « وَأَنْتُمْ سُكَارَى - در حالی که مست هستید / » را نمی‌خواند.

د - این توجیه، مثل همان کسی است که نمازش را مستند به آیه قرآن ترک می‌کند. او ابتدای آیه که فرمود: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ - اجتناب از گناهان بزرگ و عمل به زشتی‌ها» را نمی‌خواند، بعد می‌گوید، "اللَّمَمَ" یعنی تو مجازی که گناهان صغیره انجام دهی؟! آیا این توجیه خودش یک گناه کبیره نیست؟! حال بفرمایند: کدام گناهی کوچک است؟ و آیا تشخیص و تعیین کبیره و صغیره با گناهکاران است؟ و بفرمایند: داور کیست؟ آیا گناهکاران از طرف خدا خود را می‌بخشند؟! امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «بزرگ‌ترین گناه، آن گناهی است که مرتکبش آن را کوچک بگمارد».

اللَّمَمَ - معنی "لمم" لغزشی است که صورت می‌گیرد و یا پیش می‌آید و دامنه‌ی آن نیز بسیار وسیع است. پس این طور نیست که هرکسی سر خود گناهی را صغیره قلمداد کند و بعد اضافه کند که بر اساس این آیه خداوند سبحان اجازه ارتکاب به آنها را داده است و تضمین نموده که می‌بخشد! اگر کاری مجاز باشد که دیگر بخشش نمی‌خواهد.

در یک روایت، امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند / اصول کافی، ج 2، ص 442» - در روایت دیگری فرموده‌اند: «لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود / اصول کافی، ج 2، ص 441» - در روایتی دیگر فرمودند: «لمم آن بنده‌ای است که پشت سر هم گناه می‌کند، اما طبعش خواهان آن نیست / اصول کافی، ج 2، ص 442» و ...

ه - اما در هیچ یک از این تعابیر و روایات، بیان نشده که معنی «لمم»، گناه صغیره است. مضافاً بر این که تصریح نشده که خداوند متعال گناه صغیره را حتماً می‌بخشد. پس منظور آیه این است که اگر عده‌ای دائم توجه به خدا و عملکرد خود داشتند و مراقبت کردند تا نه گناه کبیره کنند و نه عمل به زشتی‌ها کنند، اما به هر دلیلی لغزشی صورت گرفت، از رحمت و اسعه‌ی الهی ناامید نگردند. استغفار کنند، توبه کنند و دوباره به اصلاح خطا اهتمام ورزند و البته تصریح نمود که خدا به احوال شما دارد. خب یک معنایش نیز این است که او می‌داند، چرا گناه کردی؟ چرا به جای توبه، توجیه کردی؟ و چرا آن توجیه غلط را به او و آیاتش نسبت دادی؟! و معنای دیگرش این است که به قول اهل عصمت علیهم‌السلام: خدا راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

حدیث - این که می گویند صبر کوچک خداوند ۴۰ سال است، آیا صرفاً یک ضرب المثل عامیانه است یا مبنای صحیحی نیز دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

منبع حدیثی نیافتیم؛ و البته که "صبر" از صفات الهی و "صابر" از اسمای الهی است و اسما و صفات الهی نیز عین ذات مقدس او هستند، پس بزرگ و کوچک ندارند.

شاید این بیان برگرفته از آیات و احادیث تربیتی برای انسان و تأکید بر عدد "چهل" در روز، سال و سایر امور باشد. حال عدد "چهل" چه رمز و رموزی دارد، مقوله‌ی دیگری هست، اما بی تردید تمامی این رمز و رموزها، منطبق با نظام آفرینش (مادی و غیر مادی و معنوی) می باشد.

آیات و احادیث بسیاری در زمینه‌ها و موضوعات متفاوت وجود دارد که بر عدد "چهل" تصریح و تأکید دارند، به عنوان مثال:

*- بنی اسرائیل به خاطر نافرمانی، چهل سال از ورود به سرزمین مقدس محروم و در بیابانها آواره شدند. (المائد، 26)

*- میقات حضرت موسی علیه السلام، چهل شب بود. (الأعراف، 142)

*- پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله (و اغلب انبیا علیهم السلام) در سن چهل سالگی مبعوث شدند - به ایشان امر شد که چهل روز از خانه و حضرت خدیجه کبری علیها السلام دوری گزینند و به عبادت بپردازد تا خدا کوثر را به عطا کند.

هم چنین روایات نیز به صراحت بر عدد چهل تصریح شده است. مانند: رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «هرکس از امت من چهل حدیث مورد نیاز مردم در امور دین را حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه و دانشمند بر می انگیزد» (بحارالانوار ج 2 ص 156) - «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَحَرَّ اللَّهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ - هر کس خود را چهل روز برای خداوند خالص و پاک گرداند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می سازد. (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 85) و

پیامبر اکرم فرمودند: «إِنَّ صَبْرَ الْمُسْلِمِ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْجِهَادِ يَوْمًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ أَرْبَعِينَ سَنَةً - یک روز استقامت مسلمان در برخی از عرصه‌های جهاد، خیرش برای او از چهل سال عبادت بیشتر است» (عوال اللئالی، ج 1، ص 282)

رشد و کمال:

از مجموع آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که رمز یا حکمت اصلی عدد "چهل"، دوره‌ی اکمال چرخه‌ی رشد و کمال است. حال چه چهل حدیث باشد، یا دعا برای چهل مؤمن، یا قبول نشدن دعا به واسطه‌ی برخی گناهان تا چهل روز و

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (الأحقاف، 15)

ترجمه: ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می‌گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد هم چنان پدر و مادر مراقبش هستند **تا به حد چهل سالگی** برسد. آن وقت می‌گوید: پروردگارا نصیب کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه خشنودی تو باشد انجام دهم. پروردگارا ذریه مرا هم برایم اصلاح فرما. پروردگارا من امروز به درگاہت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگان هستم. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أُوْحِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَىٰ مَلَكِيهِ قَدْ عَمَّرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمْرًا فَعَلَّطًا وَشَدَّدًا وَحَفَظًا وَكَتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ» (الكافی، ج 8، ص 108)

ترجمه: بنده تا سن چهل سالگی مورد عفو و مغفرت پروردگار است؛ و زمانی که به این سن رسید خدا متعال به دو ملك رقب و عتد که موکل بر اعمال و کردار او هستند وح مفرستد: من به تحقق به بندهام عمر کاف جهت کسب معرفت و بلوغ عقل عنات کردم، از ان پس دگر او در کردار و اعمالش رها و آزاد نست، بر او سخت گرد و هر آنچه از او سر مزند کم ا بسار دققاً ثبت و ضبط نمائد!

صبر خدا:

صبر خدا، حد و اندازه‌ای ندارد، اما امکان و زمان رشد و بلوغ عقلی انسان نامحدود نیست. هر چقدر عمر زیاد شود، از خلقت (توان، استعداد و شرایط جسمی و روحی و روانی) او کاسته می‌شود. عضلاتش ضعیف می‌شود - چشمش خوب نمی‌بیند - گوشش خوب نمی‌شود - حافظه‌اش ضعیف می‌گردد - صبر و تحملش کاهش می‌یابد - اگر به دنیا حریص باشد، حریص‌تر می‌شود - اگر به گناهی عادت کرده باشد، آن گناه ملکه‌ی او می‌شود و

«وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا عَقْلُونَ» (یس، 68)

ترجمه: و هر که را عمر دراز دهم، در آفرینش دگرگونش کنم [که ناتوان شود]، پس آ نمی اندشند؟! پس اگر به تعبیری گفته اند: "صبر کوچک خدا 40 سال است"، شاید برداشت استعاره‌ای از این آیات و احادیث مربوط به رشد، کمال و بلوغ عقلی و فکری و توان‌های فیزیکی و غیر فیزیکی انسان بوده است، یعنی تلاش کنید خود را تا 40 سالگی بسازید. البته با توجه به این که خداوند رحمان و رحیم، باب توبه و بازگشت را تا لحظه‌ی احتضار و امکان بازگشت باز گذاشته است.

امام خمینی رحمه الله علیه:

*- ... شما جوان‌ها از حالا باید شروع کنید به این جهاد، نگذارید که قوای جوانی از دستتان برود، هر چه قوای جوانی از دست برود ریشه‌های اخلاق فاسد در انسان زیادتر می شود و جهاد مشکل‌تر. جوان زود می تواند در این جهاد پیروز بشود، پیر به این زودی نمی تواند، نگذارید اصلاح حال خودتان را از زمان جوانی به زمان پیری بیفتد، یکی از کیدهایی که نفس انسانی به انسان می کند و شیطان به انسان پیشنهاد می کند این است که بگذار برای آخر عمر خودت را اصلاح کن، حالا از جوانی استفاده کن و بعد آخر عمر توبه کن. این يك طرح شیطنت آمیز است که نفس انسان می کند به تعلیم شیطان بزرگ. انسان تا قوای جوانیش هست و تا روح لطیف جوانی هست و تا ریشه‌های فساد در او کم است می تواند اصلاح کند خودش را. (صحیفه نور، ج 7، ص 211)

*- ... شما که اکنون جوانید، نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلط می باشید و هنوز ضعف جسمی بر شما چیره نشده است، اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید هنگام پیری که ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده، تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بار گناه و معصیت، قلب را سیاهتر ساخت چگونه می توانید خود را بسازید و مهذب کنید؟ به سن پیری که رسیدید دیگر مشکل است موفق به تهذیب و کسب فضیلت و تقوی شوید پشیمانی و عزم بر ترك گناه برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در گناه و عصیت سفید کرده اند حاصل نمی شود، چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند. جوانان ننشیند، که گرد پیری، سر و روی آنان را سفید کند قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه‌های فساد در آن ضعیف می باشد، لیکن هر چه سن بالا رود ریشه گناه در قلب قوی تر و محکم تر می گردد تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست. (مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص 60)

زمستان ۱۳۹۳
بهمن

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

سیاسی

کتاب الکترونیک

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

سیاسی - بهمن 1393

انقلاب - لطفاً به شبهه زیر پاسخ مستدل و وافی بدهید 1- اولین قائم مقام رهبری ضد انقلاب بود (منتظری) 2- اولین امام جمعه‌ی ایران حامی منافقین بود (طالقانی) 3- معلم انقلاب که التقاطی بود (شریعتی) - ادامه در متن ...

در ادامه آمده است: 4- اولین نخست وزیر مملکت جاسوس آمریکا بود (بازرگان) 5- اولین رئیس جمهور جمهوری مملکت هم که جاسوس منافقین بود (بنی صدر) 6- نخست وزیر هشت ساله‌ی جنگ که اصل فتنه است (موسوی) 7- هشت سال رئیس جمهور اصلاحات که حامی فتنه است (خاتمی) 8- هشت سال رئیس جمهور سازندگی و رئیس تشخیص مصلحت نظام که ساکت فتنه است (رفسنجانی) 9- این هشت سال آخریه هم که جریان انحرافی از کار در اومد (احمدی نژاد) 10- رئیس دو دوره‌ی مجلس‌موم که فتنه‌گر و عامل استکبار از کار دراومد (کروبی). سوال اینجاست این انقلابی که نباید بذاریم دست نا اهلان بیوفته، اساساً کی دست اهلش بوده که ما نگهش داریم...!!؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این به اصطلاح شبهه، حدود یک ماه پیش در فضای مجازی (وایبری و ...) طرح و منتشر شد، اما واقعاً باید به هر چه می‌گویند، پاسخ داد؟! این که همان منفعل شدن است و همان چیزی است که آنها می‌خواهند.

دقت داشته باشیم که به حقیقی، واقعی و به هر حرکتی، از هر زاویه‌ای و با هر عینکی می‌شود نگاه کرد؛ با هر نوع موضعی می‌توان برخورد کرد و هر چیزی در موردش گفت و نوشت. نگاه‌هایی واقع بینانه است و ضعف و قدرت را با هم می‌بیند - نگاه‌هایی خوش بینانه‌ی ساده لوحانه است و هیچ وضعی را نمی‌بینند؛ و بعضی هم نگاه مگسی دارند و اگر تعفی باشد، فقط آن را می‌بینند و از همان ارتزاق می‌کنند تا حیات‌شان ادامه یابد، بعضی حتماً باید با عینک ببینند، اما فقط با عینک بغض و کینه و عداوت و بدبینی می‌بینند. برخی خدا و پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را نیز مسخره کرده و می‌کنند، حالا دهن کجی آنها به انقلاب و این نظام که چیزی نیست:

«يا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (یس، 30)

ترجمه: دریغا بر بندگان! که هیچ فرستاده‌ای بر آنها نمی‌آمد مگر اینکه پیوسته او را استهزا می‌کردند. حال آیا باید هر چه می‌گویند در نظر ما خیلی مهم جلوه کند و پاسخ بگوییم؟! پس اگر پاسخ می‌دهیم، اهمیت دادن به آنها نیست، بلکه پاسخ به هموطنان واقع‌بینی است که مخاطب سؤال و شبهه قرار گرفته‌اند، به ویژه جوانانی که در گذر انقلاب قرار نداشتند.

1- ایمان، نه تنها برای امثال آقای منتظری، بلکه برای هیچ کس ثابت نیست و ممکن است که «ایمان مستودع» باشد، یعنی برگردد. لذا همان طور که حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، با تأسی به آموزه‌های اسلامی فرمودند: «ملاك حال فعلی افراد است»، شرایط و مواضع افراد در اوقات متفاوت، مختلف می‌شود.

الف / 1- در هر حال مطرح شدن آقای منتظری به عنوان "قائم مقام رهبری"، از سوی امام (ره) نبود. ایشان از همان ابتدا وی را شایسته این مسئولیت بزرگ نمی‌دانستند، چنان چه در پاسخ استعفای وی چنین تصریح کردند: «رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگی و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت، **هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه مثل هم فکر می‌کردیم...**»

در هر حال رهبری انقلاب هیچ‌گاه به دست وی نیافتاد که بگوییم به دست ناهلان افتاد.

2 - مرحوم آیت‌الله طالقانی رحمه الله علیه، به هیچ وجه حامی منافقین نبوده است و این تهمت بسیار بزرگی به ساحت مقدس ایشان می‌باشد. «سازمان مجاهدین خلق» نیز پیش از انقلاب "سازمان منافقین" نشده بود، با بسیاری از روحانیون نیز ارتباط داشت، اما پس از انقلاب، آزادی مسعود رجوی از زندان و کودتای درون سازمانی و ...، به یک سازمان تروریستی منافق مبدل گردید. امام با کسی تعارف نداشت، هیچ‌گاه یک روحانی حامی منافقین را امام جمعه نمی‌کرد و در وصفش نمی‌فرمود: "زبان او مانند شمشیر مالک اشتر بود".

3 - مرحوم دکتر شریعتی (ره) نیز معلم انقلاب نبود. مگر مردم ایران به تعلیم مرحوم دکتر شریعتی انقلاب کردند؟! این چه ادعا و افتزای بیجا و سخیفی است! مرحوم شریعتی، پس از انقلاب به مراتب معروف‌تر از پیش از انقلاب شد، در حالی که خودش دیگر نبود.

مرحوم دکتر شریعتی، استادی بود که در سال 1334 تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته ادبیات و علوم انسانی در مشهد آغاز کرد - در سال 1337 به علت شاگرد اولی بورسیه فرانسه شد - در طی تحصیل در فرانسه با اندیشه‌های ماسینیون، گروبیچ و ژان پل ساتر آشنا شد که مبتنی بر نظریات اومانستی و آگریستانسیالیستی

بودند و در سال ۱۹۵۹ میلادی به سازمان آزادیبخش الجزایر می‌پیوندند...؛ این دکترای جامعه‌شناس، به اسلام و تشیع اعتقاد و علاقه داشت و از روحیه‌ای مبارزاتی نیز برخوردار بود. در ابتدا گرایشاتی به نهضت ملی ایران به رهبری دکتر مصدق داشت، چندین جلسه در حسینیه‌ی ارشاد سخنرانی کرد و چندین بار نیز توسط ساواک دستگیر شد... حال خدایش رحمت کند، اما چه ربطی به «معلم انقلاب اسلامی» دارد؟!

4 - چه کسی گفته که بازگان به عنوان اولین نخست‌وزیر ایران، جاسوس امریکا بوده است؟! بله خط و نگاه "نهضت آزادی" انحرافات بسیاری داشت، بیشتر "ملی‌گرا" بود تا اسلام‌گرا و انقلابی. اکنون نیز بازمانده‌هایی چون دکتر یزدی، سنگ امریکا به سینه می‌زنند، اما چه کسی تا کنون ادعا کرده که بازگان جاسوس امریکا بوده است؟! تردیدی نیست که مانند عموم مردم، ولایت‌پذیر نبود، رأی خود را صائب می‌دانست (مانند بسیاری از مسئولین امروز).

4/1 - بازگان را ما مردم انتخاب کردیم، قبل از پیروزی انقلاب هم انتخاب کردیم، چون او را دانشمندی اسلام شناس و مبارز می‌دانستیم. ما بودیم که ضمن شعار "الله اکبر، خمینی رهبر"، فریاد می‌زدیم "بازگان، بازگان، نخست‌وزیر ایران". در واقع ما او را به امام تحمیل کردیم. البته مقصر نبودیم، چرا که بیش از دو هزار سال، جز شاهنشاهی چیزی ندیده بودیم. این اولین فریادها و انتخاب‌های این ملت بود.

5 - بنی صدر را می‌توان گفت که از همان اول جاسوس بود. بالاخره اسکتبار جهانی، امریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل که بی‌کار ننشسته بودند تا نظاره‌گر پیروزی این انقلاب باشند. بنی صدر و قطب‌زاده و... داشتند که نفوذ داده بودند، هنوز هم همین‌طور است و هم چنان ادامه خواهد داشت.

بنی صدر ابتدا به عنوان یک شخصی که فلسفه اسلامی می‌داند، وارد عرصه شد، منتهی به شکل تبلیغاتی. ایران هیچ موقع از فیلسوفان اسلامی خالی نبوده است. علامه آیت الله طباطبایی، استاد شهید آیت الله مطهری، علامه آیت الله جعفری، آیت الله شهید دکتر بهشتی و... همه فیلسوفان اسلامی معاصر او بودند که در ضمن فقیه هم بودند. منتهی او تبلیغاتی وارد شد، چند جلسه با به اصطلاح مارکسیست‌ها یا طرفداران توده بحث کرد، ما هم خوششان آمد که یک غیر روحانی آنها را منکوب کرده و برایش کف و صوت کشیدیم تا رییس جمهور شود. خوب این هم درسی بود که ما مردم باید می‌آموختیم تا رشد کنیم. چوب اسیر ترفندهای جنگ نرم را خوردیم، بهشتی و هفتاد و تن را از دست دادیم، خاک کشور و شهدای بسیاری را از دست دادیم، تا متوجه شویم نباید برای هر شعاری کف و صوت زد، اگر چه بحث فلسفی بکند، یا چند آیه و حدیث هم بخواند، یا حتی ملبس باشد و ملقب به حجت‌السلام و آیت‌الله و دکتر و... باشد.

6- پس از او، شهید رجایی و شهید دکتر آیت الله باهنر رئیس جمهور و نخست وزیر منتخب مردم بیدار شده بودند که به سرعت ترور شدند.

7- رئیس جمهور معروف شده به هشت سال دوره سازندگی (هاشمی رفسنجانی)، اکنون رئیس دفتر شورای تشخیص مصلحت نظام است؛ اتفاقاً نه تنها ساکت فتنه نیست، بلکه بیش از دیگران بلندگوی آن محسوب شد، چون جایگاهش با دیگرانی که بسیار فریاد گوشخراش نیز می زدند، متفاوت بود. حواسش هم از امثال موسوی و کربوبی جمع تر بود.

هیچ کس نمی تواند بگوید که آقای هاشمی از اول چنین موضعی داشت. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب. اما در هر کس نقاط ضعفی است که اگر توجه نکند، در برهه و امتحانی متورم شده و بیرون می زند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، راجع به زبیر هم می فرمود: "او از ما بود، تا این که پسرش بزرگ شد".

7- سایر مسئولین اجرایی کشور چون خاتمی، احمدی نژاد و روحانی و هم چنین نمایندگان مجلس نیز از این قواعد مستثنی نیستند. همه را خودمان انتخاب می کنیم، به تناسط اطلاعات، شعور، بصیرت، اهداف و دغدغه های خودمان. هر چند که ممکن است اسیر موج تبلیغاتی و ضد تبلیغاتی شویم و انتخابمان اصلح نباشد. اما هیچ کدام خودشان را ضد اسلام، ضد انقلاب، ضد ولایت، ضد کشور و مردم نشان ندادند یا چنین ادعاهایی نداشتند که ما بخواهیم بگوییم چون آنان را انتخاب کردیم، انقلاب به دست ناهالان افتاده است! آقای احمدی نژاد، خطاهای بزرگ و بعضاً غیر قابل اغماض و بخششی داشت، اما حتی رهبر انقلاب که استقرار این حرکت و نظام را رصد و رهبری می کند، تصریح کردند که دستاوردها و خدمات این دوره در طی پنجاه سال گذشته بی سابقه بوده است. اما احمدی نژاد از سویی با ضد تبلیغی شدید مواجه بود و از سوی دیگر خطاهایی داشت که از جمله آنها قهر یازده روزه و نیز مرید و مراد بازی با آقای مشایی بود که از محبوبیت او کاست. مخالفانش نیز کم نگذاشتند و بر این موج سوار شدند. مگر خاتمی با سوار شدن بر موج ضد تبلیغ علیه هاشمی و خانواده اش محبوب و منتخب نشد؟! بعداً با هم کنار آمدند.

گاهی ما مردم، به رغم آن که به بهترین ملاکها و شاخصه ها رهنمود می شویم، انتخاب اصلح نمی کنیم، خب زیانش را هم می بینیم، اما همین طوری ساخته و کامل می شویم.

8- این که امام خمینی رحمه الله علیه فرمود: "نگذارید انقلاب به دست ناهالان و نامحرمان بیفتد"، یک درس، تذکار، هشدار و انداز همیشگی برای همگان است و مختص به روی کار آمدن یک شخص، یا ناصالح شدن یک صالح پس از قدرت یا کنار گذاشتن از قدرت نمی باشد.

******* - الحمد لله رب العالمین نیز انقلاب تاکنون به دست ناهلان نیافتده است، رأس انقلاب و این نظام، ولایت فقیه است؛ و بدنه و جان آن نیز مردم هستند که هم چنان محکم‌تر، آگاه‌تر و بصیرتر از گذشته در مسیر انقلاب قرار دارند. این وسط قوای مجریه و مقننه‌ی قرار دارد که به تناسب انتخاب ما، خوب و بد دارند. اما محصول پس از 35 سال، انقلابی جهانی‌تر، نظامی قدرتمندتر، با علم و صنعت پیشرفته‌تر می‌باشد که به مراتب بیش از گذشته محبوب قلوب و چشم امید بسیاری در سرتاسر جهان است.

22 بهمن امسال چه چیزی را تبلیغ خواهید کرد - انقلاب برای ما چه کرده است؟ این شبهات به شدت در فضای مجازی گسترش یافته است، به همراه طرح دهها مثال تطبیقی با زمان رضاخان و محمدرضا و یا بیان مشکلات فعلی - بعید است کسی نخوانده باشد. لطفاً پاسخ دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

22 بهمن، روز جشن و سرور ملت ما و روز عزای عمومی دشمنان داخلی و خارجی کشور و ملت ماست، پس طبیعی است که بسیار علیه آن هجمه کنند، هر چند که هجمه در فضای مجازی، دلیل بر "کثرت" نیست، هر یک نفر می‌تواند پیامی را به هزاران نفر برساند. پس فقط هزار نفر، می‌توانند حتی یک یا چند میلیون را مخاطب قرار دهند.

الف - این شعار ضد تبلیغی (انقلاب برای ما چه کرده است) جهت القای یأس و ناامیدی، از همان سال اول انقلاب مطرح شد. هنوز سه ماه از انقلاب نگذشته بود که عده‌ای گفتند: «انقلاب برای ما چه کرده است» و مرحوم آیت‌الله طالقانی در یک خطبه‌ی نماز جمعه تهران، پاسخ به این جو را می‌دادند.

انقلاب یک دولت، یک بانک، یا کارخانه نیست که بگویند: «برای ما چه کرده است»، صاعقه و برف و باران نیز نیست، بلکه همان گونه که اسمش بر می‌آید، تحول خود مردم و منقلب شدن آنها از حال و وضعیتی به حال و وضعیتی دیگر است. پس در پاسخ آنها، همان فرمایش امام خمینی رحمه الله علیه کافی است که فرمود: «بفرمایید شما برای انقلاب چه کرده‌اید؟!»

ب - اگر چه تظاهرات 22 بهمن خودش یک تبلیغ بزرگ است، اما روز تبلیغ یا معرفی دستاوردهای انقلاب نیست، بلکه یوم الله و روز شکرانه است.

***** - مردم می‌آیند که بگویند: خدا را شکر که ما را با کشتی این انقلاب، از دست ظالمین نجات داد:

«فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَجَّأَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (المؤمنون، 28)

ترجمه: پس هنگامی که تو و کسانی که همراه تو هستند بر کشتی فرار گرفتید، بگو: حمد و ستایش از آن خدایی است که ما را از گروه ستمکاران نجات بخشید.

- * مردم می آیند که بگویند: به رغم تمامی مشکلات و معضلات خواسته یا ناخواسته و نیز تحمیلی از درون و برون، ما هنوز هستیم - انقلاب هست و نظام جمهوری اسلامی ایران نیز با قدرت و صلابت بیشتر پا برجاست.
- * مردم می آیند که بگویند: که اگر قرار بود برای دلار انقلاب کنیم، اصلاً انقلاب نمی کردیم. و بگویند: این انقلاب هم چنان پویاست، تا آنجا که شدت نور انفجارش، مسلمانان منطقه و حتی دیگران را بیدار کرده است و شما هر روز بیشتر گرفتار همین بیداری و پویایی می شوید و خودتان اذعان دارید که ریشه در انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و الگو پذیری از ملت ایران دارد.
- * مردم می آیند تا امید دشمنان را یک بار دیگر (مثل هر سال) به ناامیدی بکشانند و می کشانند. اصلاً لازم نیست چیزی بگویند یا آمار بدهند، همین حضورشان خود گویای همه چیز است.

انقلاب برای ما چه کرده است؟

قصد ما در این مقوله‌ی مختصر، ارائه آمار دستاوردها نیست که نه کار ماست و نه در این مقوله می گنجد و نه بیانش برای آن که نمی بیند فایده‌ای دارد. بلکه قصد فقط یک تذکار کلی می باشد.

ربط - شاید بتوان گفت: بزرگ‌ترین دست‌آورد ما، یا کاری که انقلاب برای ما کرد، "ربط" است.

خوب و حتی لازم و ضروری است که بدانیم به کجا "مربوط" بودیم، به کجا "مربوط شدیم" به کجا "مربوط هستیم"؟ چرا که این "ربط" اساس هر کاری است و نتایج نیز منوط به چگونگی آن است، وگرنه فیزیک افعال زیاد هم فرق نمی کنند و گاه خیلی شبیه هم نیز هستند (و مثال‌ها همه با نگاه و استناد به همین ظواهر است). مثل یک جنگ میان حق و باطل است که دو طرف می جنگند، دو طرف از خانه و خانواده و آسایش دست می کشند، دو طرف جان و مال را به مخاطره انداخته، می کشند و کشته می شوند، اما یکی ربطش به خداست و دیگری به طاغوت.

"ربط" کشور ما، ملت ما، فرهنگ ما، اقتصاد ما، هویت و حیثیت ما [اگر چه در گذشته نیز مسلمانان قلمداد می شدیم]، به "جاوید شاه" بود و از طریق آن به عنوان یک نوکر، به امریکا و انگلیس و اسرائیل مرتبط می شدیم! اما بیدار شدیم و به جای آن شعار مشرکانه، «الله اکبر» گفتیم و به حق تعالی "مرتبط" شدیم. این روش و این انقلاب در "ربط"، سنت الله است، لذا 22 بهمن یوم الله است. چنان چه می فرماید: وقتی این جوانان (اصحاب کهف) قیام کردند، و گفتند رب ما الله است، نه فراعنه و طواغیت زمان، قلب‌شان را "مرتبط" کردیم.

«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُو مِن دُونِهِ إِنَّهَا لَئِن لَّمْ يَكْفُرْنَا لَن نَّذَرُوكُم بَحْرًا مَّطَرًا تَتَذَكَّرُونَ» (الكهف، 14)

ترجمه: و دل‌های آنان را (با ربط دادن = بستن ایمانی به الله جلّ جلاله) استوار داشتیم آن گاه که (در مقابل دیکتاتور وقت) قیام کرده، گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است ما هرگز جز او معبودی را نخواهیم خواند که در آن صورت سخنی به تجاوز گفته‌ایم.

همین "ربط" به توحید و معاد، به جای طاغوت بزرگ و طاغوت بچه‌ها، همه چیز را منقلب کرده و می‌کند.

*** - دیگر کشور ما (هر چقدر هم کمبود و مشکل داشته باشد)، پادگان نظامی امریکا، ژاندارم منطقه و حیات خلوت امریکا و انگلیس و اسرائیل نیست، بلکه کشوری مستقل است.

*** - دیگر "ایران عزیز" مستعمره نیست، هر چند استعمارگران هنوز چشم طمع دارند و هر روز طرحی برای سلطه و استعمار مجدد آن می‌پرورانند.

*** - دیگر ملت ما "مستعمره" نیست. چون به بند بندگی خدا درآمد، از بند بندگی ذلت‌بار دیکتاتورهای

کوچک و بزرگ خلاصی یافت، هر چند آنها هم چنان جنگ و ترور و تحریم را بر این ملت تحمیل می‌کنند، تا شاید خسته شده، از پای درآمده و دوباره سر تسلیم و تعظیم فرود آورند.

*** - انقلاب اسلامی، هویت دینی و ملی ما را با این "ربط" احیا کرد، اگر چه هنوز نوکران بزرگ و کوچکی هستند که خودزنی می‌کنند.

*** - این هویت دینی و ملی، این استقلال و آزادی، این جمهوری اسلامی، سبب گردید تا نه تنها دیگر با یک

اشاره‌ی امریکا و انگلیس، خاک این کشور را [مثل بحرین در زمان محمدرضا]، دو دستی تقدیم نکنیم، بلکه برای هر یک وجبش بکنیم، و اگر چه در مقابل بیش از شصت کشور جهان، با امکانات و تجهیزات کامل صف کشیده باشند، پیروز شویم.

*** - این "ربط به الله اکبر" و احیای هویت دینی و ملی، سبب شد تا دیگر کارگزاران خودمان را (چه خوب و

چه بد - چه قوی و چه ضعیف) خودمان انتخاب کنیم، نه این که یک مقام دون پایه، مثل سفیر امریکا و انگلیس در تهران، برای ما شاه و نخست وزیر و وزیر و وکیل انتخاب کند.

*** - بزرگترین دست‌آورد ما در این انقلاب، کنار زدن "ولایت طاغوت" و پذیرش "ولایت الله" بود که به عزت

دینی و ملی ما انجامید، هر چند که مشکلات دارد، تحریم و محاصره اقتصادی شعب ابیطالب، یا غزوه تبوک، یا جنگ خوارج و صفین، یا حتی کربلا دارد و هر چند که هنوز برخی سعی دارند: ذلت را به این کشور و ملت بازگردانند.

*** - معضل فراعنه‌ی زمان و مترفین و نوچه‌های آنها، چه مزدور باشند و چه نوکر بی‌جیر و مواجب، چه خارجی باشند یا داخلی، این است که "ما هستیم"، پس ما نیز می‌آییم که بگوییم: "هنوز هستیم" و با صلابت و قدرت و عزت بیشتر در میدانیم و خواهیم بود. **وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** - اگر چه مشرکان را خوش نیاید.

*** - ما نمی‌آییم که فهرست دستاوردها را بگوییم یا بشنوم، یا تبلیغ کنیم، بلکه می‌آییم تا با تاسی به قرآن کریم، مانند آیت الله شهید دکتر بهشتی بگوییم: ای امریکا، از ما عصبانی باشد و از این عصبانیت ببرد.

«... وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعِيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل‌عمران، 119)

ترجمه: ... و هنگامی که با یکدیگر خلوت کنند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می‌گزند. بگو: از خشمتان بپزید، به یقین خدا به آنچه در سینه‌هاست داناست.

برخی از افرادی که زمان شاه رو دیده بودند، ادعا می‌کنند که در آن موقع کارها دست متخصصان خود بود. مثلاً وزیر آموزش و پرورش و ... - همه در حوزه‌ی تخصص خود بودند. اکنون باید مسئولین بر اساس تدبیر و تخصص انتخاب شوند که در برخی پست‌ها می‌بینیم چنین نیست، بلکه بر اساس ریا و تظاهر است. آیا آن زمان چنین بوده و اکنون چرا اینگونه است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این برخی افراد (یا به قولی آقایان و خانم‌های می‌گویند)، یا در آن زمان نبوده و دروغ می‌گویند و یا بصیرت نداشتند و عشق به شاه و دستگاه سلطنت وابسته و دوره‌ی سیاه پهلوی، چنان کورشان کرده بود که هیچ نمی‌دیدند.

الف - کدام مقام، مسئول و مدیری در جای خودش بود؟ کدام تخصص؟!

هویدا، تخصص نخست وزیر این مملکت، یعنی امیر عباس هویدا، جز این که در یک خانواده سرشناس بهایی متولد شد، چه بود؟

فرخرو پارسا، وزیر آموزش و پرورش دولت هویدا، "ماسون - روتارین" و از رهبران حزب ایران نوین بود، همسر وی نیز تیمسار «احمد شیرینسخن» نیز از دوستان صمیمی سپهبد «صنیعی» و بهایی بود، تخصصی جز بهایی بودن و خدمت به فراماسون نداشت.

منصور روحانی، وزیر آب و برق، کشاورزی و سرپرست منابع طبیعی، به جز آن که بهایی بود و مادرش عضو فعال فراماسون بود، چه تخصصی داشت؟

غلامرضا کیانپور، که دوره‌ای وزیر دادگستری و دوره‌ای دیگر وزیر اطلاعات بود، به جز بهایی بودن چه تخصصی داشت؟

منوچهر فرهنگ‌مهر، که معاون نخست وزیر در کابینه‌ی هویدا و معاون وزارت دارایی در زمان «حسن-علی منصور» بود و مدتی رییس دانشگاه پهلوی شیراز و از دوستان صمیمی «شاپور ریپوتر» - سرجاسوس انگلیس - بود، به جز بهایی بودن و برخورداری از لژ فراماسونی، چه تخصصی داشت؟

منوچهر شاهقلی، وزیر بهداری و علوم آموزش عالی و از بهاییان متعصب و فرزند سرهنگ «شاهقلی» مؤذن بهاییان و مشهور و متهم به فساد مالی چه تخصصی داشت؟

هوشنگ نهاوندی، وزیر علوم کابینه‌ی «شریف امامی» و وزیر مسکن دولت «منصور» و «هویدا»، فقط تخصص در فساد اخلاقی، فساد مالی و جنسی و عضویت در لژهای ماسونی و تبلیغ بهائیت داشت.

ب - البته که مسئولین امروز باید بر اساس "تدین و تخصص و تعهد" انتخاب شوند و طی این سی و شش سال نیز چنین بوده است، هر چند هر نظامی فراز و نشیب دارد. افراد دلسوز و غیر دلسوز دارد و حتی افراد خودگرا و خودبین دارد و چه بسا نفوذی هم داشته باشد. مثل بنی‌صدر رییس جمهور - قطب زاده رییس صدا و سیما - مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و ...

ج - نکته مهم همان است که در ادامه سؤال مطرح نمودید. امروز مملکت ما مستعمره‌ی امریکا و انگلیس نیست - نظام سیاسی و حکومتی را خودمان انتخاب کردیم - شاهی که نوکر اجانب باشد بر ما حکومت نمی‌کند - وزرای ما را سفرای امریکا و انگلیس تعیین نمی‌کنند - نظام اطلاعاتی و امنیتی ما را اسرائیل سازماندهی نمی‌کند - رییس جمهور کشور را خودمان انتخاب می‌کنیم - انتخاب نمایندگان مجلس با ماست و نه با لژهای فراماسونی و ... هر چند که خودمان در انتخاب، خطا کنیم یا دست کم اصلاح را انتخاب نکنیم و هر چند که برخی از مسئولین به صورت عمدی یا سهوی خطا کنند. و البته خطای آنها، باید درس و عبرت ما باشد برای انتخاب‌هایمان.

د - نمی‌شود عده‌ای از مردم به هر دلیلی که شده، به رهنمودها و شاخص‌ها توجه نکنند - بصیرت لازم را به خرج ندهند - برای عده‌ای کف و صوت بزنند ... بعد کار که خراب شد، بگویند: درست است که خودمان انتخاب کردیم، اما ما اینجوری نمی‌خواستیم.

همه زندگی و شاکله‌ی حیات دنیوی فردی و اجتماعی همگان، به همین «انتخاب»‌های مستمر و متعدد بستگی دارد. انتخاب شغل، انتخاب همسر، انتخاب دوست، انتخاب شریک، انتخاب روش و سبک زندگی، انتخاب

رییس جمهور، نماینده مجلس، شورای شهر ... و هر انتخاب دیگری و در رأس همه، انتخاب إله و معبود برای وابستگی و بندگی و انتخاب دین برای زندگی و انتخاب امام، برای رهبری جامعه.

نکته:

ابلیس وقتی نتیجه‌ی انتخاب غلطش و ترجیح نفس بر امر خدا را دید، بهانه‌ها آورد و چون مؤثر نیفتاد، خود خدا را متهم کرد و گفت: تو مرا اغوا کردی!

خوارج وقتی از رهنمودها و فرامین حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام سرپیچی کردند و باختند، گفتند: مقصر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.

مردم وقتی عصیان می‌کنند و سپس نتیجه سوء آن را می‌بینند، می‌گویند: شیطان فریبان داد.

جوان (دختر و پسر)، وقتی به عقل، دین و فرهنگ خود پشت می‌کند، شادان و خندان مفاسد اخلاقی، رفتاری و شعاری را پیروی می‌کند، به خود می‌بالد؛ اما همین که سرش به سنگ خورد، می‌گوید: تقصیر پدر و مادر - مدرسه و معلم - دوستان ناباب - محیط - اجتماع ... و حتی حکومت بود.

مردم وقتی خطا می‌کنند، حرف و نصیحت گوش نمی‌کنند و متضرر می‌شوند، می‌گویند: ما که اینطوری نمی‌خواستیم، تقصیر این و آن بود.

... پس باید حواسمان را جمع کنیم و به هنگام انتخاب، با علم و بصیرت عمل کنیم و اگر احیاناً خطا هم کردیم، درس و عبرت بگیریم، تا رشد نماییم.



حقوق و احکام - بهمن 1393

تکلیف کسی که نمی‌داند نماز و روزهی قضا دارد و چقدر چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ندانستن‌ها متفاوت است.

نماز قضا - گاهی کسی تا آنجا که یادش می‌آید نماز قضایی ندارد، اما با خود چنین می‌اندیشد که نمی‌دانم، شاید نمازی قضا شده باشد که یادم نیست و یا شاید برخی از نمازهای من به خاطر ندانستن احکام یا صحیح نخواندن و ... باطل شده و قضایش بر من واجب شده باشد؟ در این صورت چون به قضا شدن نماز و یا وجب قضای نمازی یقین ندارد، چیزی بر عهده‌ی او نیست.

اما یک موقع یقین به قضا شدن نمازهایی دارد، ولی نمی‌داند چه تعداد از نمازهای او قضا شده است؟ مثلاً با خود می‌گوید: یادم هست که از سنّ تکلیف شروع به نماز نکردم، چند ماه یا چند سال طول کشید، اما یادم نیست از کی شروع کردم؟ یا می‌گوید: یادم هست که مدت زیادی اهتمام به نماز صبح نداشتم و پس از بیدار شدن نیز قضای آن را به جای نمی‌آوردم، پس یادم نیست که چقدر نماز قضای صبح دارم؟ در چنین صورتی اول باید بر قاعده حدس عمل کرد؛ چرا که تا حدودی قابل حدس است. مثلاً می‌گوید: در نه سالگی یا پانزده سالگی مکلف شدم، اما یادم است که تا 12 سالگی یا 17 سالگی نماز نمی‌خواندم و یا می‌گوید: یادم هست که سه چهار سال اول، نماز صبح من قضا می‌شد. پس باید شروع کرد به حداقل حدسی که می‌زند قضا کند.

اما اگر نه تنها نمی‌داند چقدر نماز قضا دارد، بلکه حتی حدس هم برای او ممکن نیست، ولی می‌داند که بالاخره نماز قضا دارد، در این صورت اگر مقدار کمتر را بخواند کافیست. مثلاً بگوید: شاید حداقل دو هفته، یا دو ماه یا یک سال نماز قضای صبح یا ... دارم. (توضیح المسائل (المحشی للإمام الخمينی)، ج 1، ص 754، مسئله 1383)

روزه قضا: در مورد روزه نیز چنین است، هر چند که محاسبه روزه‌های قضا شده به مراتب ممکن‌تر از نمازهای قضا شده می‌باشد.

پس، اگر کسی یقین ندارد که اصلاً روزه‌ای از او قضا شده است یا خیر؟ در این صورت تکلیفی هم ندارد و قضای روزه‌ای بر عهده‌ی او نمی‌باشد.

اما اگر می‌داند که روزه‌ی قضا داشته، ولی نمی‌داند چقدر؟ در این صورت اول یک محاسبه می‌کند. مثلاً می‌گوید: یقیناً پس از سن تکلیف تا چند سال (به هر دلیلی) روزه نگرفتم - یا در نهایت ماهی یک روز یا یک هفته روزه گرفتم - یا اگر دختر است، می‌گوید: قضای روزه‌هایی که عذر شرعی داشتم را نگرفتم - اما اگر به هیچ وجه نمی‌تواند حدسی بر اساس محاسبات داشته باشد، باید به فتوای مرجع خود عمل نماید، که عموماً فرموده‌اند قضای آن مقداری که یقین دارید را به جای آورید. به عنوان مثال:

آیت الله العظمی خامنه‌ای: جایز است که به قضای آن مقدار از روزه‌هایش که یقین به فوت آنها دارد، اکتفا نماید. (أجوبة الاستفتاءات (بالفارسیة)، ص 170، س 819)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: همان مقدار که یقین دارید روزه نگرفته‌اید قضا کنید. (پایگاه اینترنتی ایشان، استفتائات، احکام روزه قضا: 477)

مرحوم آیت الله العظمی بهجت: به مقدار یقینی باید انجام دهید (قضا کنید) (پایگاه اینترنتی ایشان، استفتائات، احکام روزه قضا: 45)

ملاحظه: کسی که روزه‌ی قضا دارد، باید دقت کند که آیا به واسطه‌ی عذر شرعی (مثل سفر، بیماری و ...) روزه‌اش قضا شده و یا عمداً روزه نگرفتن و یا آن را باطل کرده است؟ چرا که احکام کفاره و قضای روزه نگرفتن عمدی و یا غیر عمدی و با عذر شرعی بسیار متفاوت است.

نکته: مبدا از زیادت‌ی نماز و روزه قضا بترسیم و اقدام به قضای آنها ننماییم. مهم‌تر از هر عبادتی، نیت آن است. پس قدم نخست این است که بنده‌ی تسلیم خدای عزوجل (مسلمان)، به خدای خود بگوید: آمده‌ام تا آن چه امر فرمودی و بر عهده داشتم و از من فوت شده است را به جای آورم، پس خودت کمک کن و بپذیر. آن وقت هم کار برایش آسان می‌شود و هم هر مقداری که انجام دهد مقبول است.

آیا مراجع تقلید گفته‌اند که وایبر واتس‌آپ حرام است؟ نظر آنان چه بوده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

همیشه دقت کنیم که فقها و مراجع تقلید، معمولاً "حکم" را بیان می‌کنند و تشخیص "مصدق" به خود افراد بر می‌گردد. به عنوان مثال: فقه و فقیه می‌گویند: «نوشیدن خمر و مشروبات الکلی حرام است»، حالا اگر کسی یک لیوان مایع در دست بگیرد و بپرسد: "این چطور؟"؛ این دیگر همان مصداق است. یعنی شخص باید خودش

ببیند که آن مایع مشمول خمر یا مشروبات الکلی می‌شود یا خیر؟ در مورد ارتباطات و فضای مجازی هم همین‌طور است.

دقت شود که اسلام نه با علم مشکل دارد و نه با تکنولوژی؛ بلکه جایگاه، هدف، چگونگی و چرایی استفاده و نتایج حاصله از آن است که مورد بحث قرار می‌گیرد. اگر یکی بپرسد: "حکم مصرف قلم، کاغذ، چاقو ... و یا فراگیری علم پزشکی، علم مهندسی، علم نجوم، علم موسیقی ...، و یا انجام کاری (چه نماز باشد و چه بازیگری) چیست؟ پاسخ روشن است. در ذات قلم، کاغذ، علم، ابزار یا بازیگری که چیز حرامی نیست، بلکه هدف، نیت، چگونگی و چرایی استفاده است که حلال یا حرام بودن را معین می‌کند و تشخیص این مصادیق به خود فرد بر می‌گردد. اگر نمازِ قریبه الی الله می‌خواند، خوشا به حالش، اگر ریایی می‌خواند، بدا به حالش. اگر برای فساد علم می‌آموزد و یا از تکنولوژی استفاده می‌کند، وای بر روزگار، دنیا و آخرتش و حتماً اشکال دارد.

فتوا:

مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای، در یک جمله فرمودند: « به طور کلی استفاده از شبکه‌های اجتماعی و مانند آن اگر مستلزم مفسده (مانند ترویج فساد نشر اکاذیب و مطالب باطل) بوده و یا خوف ارتکاب گناه باشد و یا موجب تقویت دشمنان اسلام و مسلمین شود و یا خلاف قوانین و مقررات نظام جمهوری اسلامی باشد جایز نیست. » (شماره پیگیری استفتاء: ۴۶۵۱۸۵)

حالا یکی بپرسید: فیس بوک چی؟ آن یکی بپرسد: واتس‌آپ چطور؟ دیگری بپرسد: وایبر، لاین، اینستاگرام، اسکای و ... چطور؟ همه مصداق است و به همان "حکم" کلی بر می‌گردد.

آن چه بد است:

الف - این است که دست هر کسی از کوچک و بزرگ، زن و مرد و پیر و جوان، یک دستگاه گوشی باشد و از اول صبح تا آخر شب، چشمش به صفحه کوچک یا بزرگ آن دوخته شود و بالتبع در یک دنیای مجازی (غیر حقیقی)، یک زندگی مجازی بکند. ارتباطات حقیقی‌اش با خودش، خانواده‌اش و خویشان و همسایگان و دوستانش همه قطع یا مجازی شود. وقتی مطلبی نوشت و ده‌تا یا صد‌تا لایک خورد، فکر کند دیگر شخص مهمی شده است و بسیاری (مثل خودش) به او و حرفش می‌باشد. هر حرفی را بزند، هر حرفی را بشنود و هر یاوه‌ای را قبول کند و یا دست کم دچار شک و شبهه گردد.

ب - این است که انسان با تمامی استعدادهایی که خدا به او داده است، کار فکر، ذهن و زبانش این باشد که بازار حرف مُفت (هُوَ الْحَدِيثُ) را گرم کند. حال فرقی ندارد که یک سخن بی‌منطق باشد، یا یک دروغ و شایعه، یا یک جوک توهین‌آمیز یا یک طنز جهت‌دار و تخریبی و یا رواج انواع شایعات، خرافه‌ها و بدعت‌ها. همه حرف

مُفت است. کار یک عده (شیطان و شیاطین) این است که یک بازار مکاره راه می اندازند که کالایش فقط "حرف" است و آن هم "حرف مُفت". بعد با سر و صدای تبلیغاتی، یک عده را به این بازار می کشانند و کالای بی ارزش و حتی ضد ارزش خود را به قیمت عقل، شعور، ایمان، گمراهی در زندگی و تباهی دنیا و آخرت، به آنها می فروشند!

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِعَبْرٍ عَظِيمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (لقمان، 6)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

مقام معظم رهبری:

حرف‌های نادرست موجب غفلت از دشمن می شود

اگر حواستان پرت شد، غافل شدید، تمرکز را از دست دادید، به چیز دیگری سرگرم شدید، نتوانستید پیش بینی کنید که او چه کار می خواهد بکند، حتماً ضربه می خورید. دشمن که نخواستید؛ او بیدار است: « و انّ احبا الحرب الأرق و من نام لمینم عنه».

شما اگر حواست پرت شد، شما اگر از موقعیت خودت غافل شدی، دلیل این نمیشود که دشمنی هم که در مقابل توست، حواست پرت شده باشد؛ او ممکن است حواست جمع باشد، بزند.

پس باید حواسها جمع باشد. اینکه ما این همه عرض می کنیم، توصیه می کنیم، تأکید می کنیم، هم به مسئولین، هم به مردم، که خودتان را به مسائل فرعی سرگرم نکنید، برای خاطر این است.

اینکه به مطبوعات، به رسانه‌ها، به روزنامه‌ها، به پایگاه‌های اینترنتی که امروز رواج پیدا کرده است، هی سفارش می کنیم که از وارد کردن حرف‌ها و مطالب نادرست - که ذهن مردم را مشغول می کند - به فضای ذهنی مردم پرهیز کنید، به خاطر این است. (1391/10/19)

تکلیف کسی که به فروع دین عمل می کند، اما از اصول دین بی خبر یا غافل است و یا اعتقادی به اصول

ندارد، چیست؟ در کل آیا فروع بی اصول و اصول بی فروع دین ارزش دارد؟ چه رابطه‌ای میان این

دومجموعه وجود دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هیچ گاه نباید نگاه "صفر یا صد"ی به مسائل و امور داشت، به ویژه در علم، در معرفت (شناخت)، در ایمان و به طور کل اخلاقیات، معنویات، اعتقادات و عبادات. مثل این است که بگوییم کودک چون علم ندارد، به مدرسه نرود و یا استاد حوزه و دانشگاه، افزایش علمش را تعطیل کند.

"اصول و فروع"، مقوله‌ی نیست که فقط اختصاص به دین و آن هم دین اسلام داشت باشد، بلکه هر امری، هر موضوعی، هر کاری و هر اخلاقی (اخلاق یعنی موضع‌گیری)، اصولی و فروعی دارد.

الف - اگر بخواهید یک جرعه آب هم بنوشید، مبتنی بر اصولی است که ریشه آن اصول نیز در عقل، فطرت و خلقت انسان نهادینه شده است. مثل این که آب مایه‌ی حیات است و موجودات زنده و از جمله انسان، بدون آب هلاک می‌شوند، پس انسان باید آب بنوشد - سپس علوم به کمک این اصل شناخته شده‌ی انسان می‌آید و می‌گوید: این آب باید سالم باشد، فاقد ریز موجودات یا باکتری‌ها باشد، به لحاظ برودت یا حرارت (گرمی و سردی) مناسب با حرارت بدن و محیط و نیاز باشد و ... - سپس وحی به کمک این علم می‌آید و می‌گوید: آن چه از نیازت به آب در عقل و فطرت و خلقتت فهمیدی "حق" است، و آن چه از علوم برایت مکشوف و معلوم شد، درست است، اما به همین حد محدود نیست، بلکه آب برای نوشیدن، باید از ویژگی‌های دیگری نیز برخوردار باشد و از جمله آن که به غیر از تمیزی پاک هم باشد، [اگر در یک لیوان آب آشامیدنی یک قطره الکل ریخته شود، کثیف نیست، اما دیگر پاک نیست و نجس شده است] - در ضمن مال غصبی یا مال دیگران نباشد - در تهیه‌ی آن به کسی ظلم نشود - در نوشیدنش همان آب پاک، سالم و حلال نیز اسراف نشود ... و همین طور است نیاز به خوردن، پوشیدن، مسکن، ارضای غرایز و ...، همه اصولی و فروعی دارند.

ب - حال آیا می‌توان گفت: چون نوشیدن آب نیز "اصولی" دارد، تا کسی این اصول را نفهمید و یاد نگرفت، آب ننوشد، یا چیزی نخورد؟ خب اگر به طفلی که نه علم دارد و نه از وحی و احکام شرعی چیزی می‌داند، آب یا خوراک ندهند که از تشنگی و گرسنگی می‌میرد! و اگر آب یا خوراکی به او بدهند نیز نمی‌داند که آن اصول و سپس فروع (احکام) بر آن مترتب هست یا خیر؟ (لذا افراد بالغ نسبت به او مکلف و موظف می‌شوند).

ج - نماز یا سایر عبادات نیز همین‌طور هستند. دختر 9 ساله یا پسر 15 ساله‌ای که مکلف به انجام عبادات، رعایت و عمل به احکام در تمامی زمینه‌ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی خود می‌شوند، به جز شکوفایی "عقل و فطرت" و اندکی "علم" چیزی ندارند، با وحی نیز هنوز آشنا نشده‌اند. اما مکلف می‌شوند. مثل نیاز و ضرورت نوشیدن آب و یا خوردن خوراک در طفل است. وجودشان نیاز دارد و اگر واجبات و محرمات را رعایت نکنند، در سراسیمه‌ی هلاکت قرار می‌گیرند و اگر انجام بدهند، عقل و فطرت‌شان شکوفاتر و روشنی‌بخش‌تر می‌گردد - علوم‌شان افزایش می‌یابد و وحی نیز آنها را هدایت و تربیت می‌کند و بر علوم‌شان می‌افزاید.

د - اصول و فروع (در هر موضوعی و از جمله اعتقادات و عمل به اوامر الهی)، با یک دیگر ارتباط و تأثر متقابل دارند. اصول به فروع (احکام) روح، ثبات و جهت می‌بخشد و رعایت حدود و احکام نیز، عرصه و زمین و ظرف وجود را برای شناخت و باور و ایمان عمیق‌تر، قوی‌تر و محکم‌تر مساعد می‌نماید. ظرف و مظروف متناسب هم می‌شوند.

دین اسلام "انسان‌ساز" است.

به اصول یک ساختمان‌سازی توجه کنید؛ فهم و درک این اصل که انسان نیاز به مسکن و مأوا دارد، عقلی - فطری و غریزی است و به صورت خداداد در خلقت انسان نهادینه شده است؛ هر چه انسان رشد کند، به این جوانب این اصل بیشتر پی می‌برد - سپس اصل دیگر در باور ایجاد می‌شود که "مسکن" باید از ویژگی‌های برخوردار باشد که مصداق مسکن و محل امنیت و تسکین باشد - هر چند نسبی - گاه یک غار هم مسکن می‌شود. از جمله این اصول آن است که محکم باشد، با یک باد ویران نشود، با کمی باران روی سر خراب نشود و ... - سپس علم به کمک می‌آید، از علوم اولیه‌ی غار نشینی، تا علوم ساخت اهرام ثلاثه، یا قصر کسری و تخت جمشید، تا علوم امروزی. اما قابل کتمان نیست که هر چه قدر خانه‌سازی بیشتر توسعه یابد، آن اصول نیز بیشتر شناخته و باور می‌شود و هر چقدر اصول بیشتر شناخته و باور شود، خانه‌سازی و شهرسازی به لحاظ کیفی و کمی گسترش می‌یابد.

فروع دین، از عبادات تا سایر احکام نیز همین‌طور است، هر چه شناخت و باور اصول دین بیشتر و عمیق‌تر باشد، رعایت حدود الهی و اخلاص در انجام آنها بیشتر می‌شود و هر چقدر احکام بیشتر رعایت شود، اگر "تفکر و بصیرت" به همراه باشد، عمق و استحکام اصول را بیشتر می‌کند. اما اگر هیچ تعقل، تفکر و بصیرتی نباشد، نه اصولی می‌ماند و نه فروعی - یا کافر می‌شود، یا اگر گمان کند که مسلمان شده و اهل نماز است، از نوع خوارچش می‌شود. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در عبادتی که تفکر نباشد، هیچ نیست.

یک مثال از نمازها:

یک تازه بالغ و تازه مکلف نمازی می‌خواند که بر او واجب است - شاید روزهای اول زیاد هم مرتب و نیز درست نباشد - یک جوان معتقد هم نماز می‌خواند و چه بسا نمازهای صبحش نیز قضا شود - یک انسان عاقل و بالغ و مسلمان نیز نماز می‌خواند، اما غالباً نمازش قضا می‌شود، حتی عده‌ای هستند که همه نمازهای یومیه را آخر شب یا آخر هفته می‌خوانند - دیگری نمازش قضا نمی‌شود - دیگری حتماً سعی دارد نمازش را اول وقت بخواند - یکی دیگر اول وقت و با رعایت کامل حدودش اقامه نماز می‌کند - آن یکی مستحبات و نوافل را نیز

اضافه می‌کند - دیگری به غیر از همه این موارد، سعی در خضوع و خشوع دارد و یکی دیگر نیز چون امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، در نماز یا عباداتش غش می‌کند

این تفاوت‌ها همه به "اصول" یعنی شناخت و باور از توحید و معاد بر می‌گردد، اما اگر کسی بگوید: من تا به لحاظ معرفتی و ایمانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و یا دست کم مرحوم سید قاضی، آیت الله بهاء الدینی، آیت الله بهجت و یا امام خمینی رحمه الله علیهم اجمعین نشوم، نماز نمی‌خوانم، روزه نمی‌گیرم، حلال و حرام و حدودی که در فروع و احکام آمده را رعایت نمی‌کنم، هیچ‌گاه به دایره‌ی معرفت و شناخت نیز وارد نمی‌شود که بخواهد از کلاس اولش شروع کند، او حتی روی معرفت و شناخت عقلی و فطری خود پرده‌ی ضخیمی می‌اندازد و گاه حتی آنها را مدفون می‌کند تا نه نور عقلش بیرون زده و عرصه‌ای را روشن کند و نه آئینه فطرتش حقیقت و جمالی را نشان دهد.

چرا مراجع محترم تقلید، حقوق کارمندان بانک را که یکی از زحمتکش‌ترین قشر جامعه‌اند حرام می‌دانند؟

نمونه سخنان آیت‌الله جوادی آملی در دیدار با رئیس کل بانک مرکزی

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

همیشه باید دقت نمود که سخن‌گوینده را خوب شنید، درست فهمید و سپس تأیید یا تکذیب نمود و یا به نقد گذاشت. از کجای سخنان ایشان برآمد که حقوق کارمندان را [که شما آنها را یکی از زحمتکش‌ترین قشر جامعه می‌خوانید]، حرام می‌دانند؟ و بعد چگونه آن را به تمامی مراجع تعمیم دادید؟! آیا اگر گفته شود: وقتی داخل برنج فضله‌ی موش افتاده است و شما آن را تمیز و جدا نمی‌کنید، پلو یا کته می‌پزید و به میهمانان خود می‌دهید، سبب می‌شوید تا لقمه نجس به معده‌ی آنان وارد شود، معنایش این است "ای وای! چرا می‌گویند که پذیرایی از میهمان که حبیب خداست و ...، نجس و حرام است؟!«

حضرت آیت‌الله جوادی آملی، در دیدار آقای سیف، رئیس کل بانک مرکزی، که ظاهراً در پانزده خرداد بود، به نکات بسیار مهمی اشاره کردند که ای کاش دولت، مجلس، بانک‌ها و ملت، با دقت به محورهای آن توجه کنند و آنها در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی لحاظ کنند تا به این وضع نیفتیم. امثال آیت‌الله جوادی آملی هستند که ابعاد و عمق فرمایشات مقام معظم رهبری را درست درک نموده و برای اقشار متفاوت تبیین می‌کنند.

ایشان "اقتصاد مقاومتی" را به مفهوم پُر بودن جیب ملت و دوری از املاق و چاپلوسی از قدرت‌ها عنوان کردند و افزودند: «ملتی که دستش خالی شد اهل بساز می‌شود نه اهل بسوز و ما باید توجه داشته باشیم که تنها نمی‌توانیم با شعار دادن استقلال کشور را حفظ کنیم». و همچنین با تصریح به این که معنای فقیر "گدا" نیست،

افزودند: «فقیر به کسی گفته می شود که ستون فقراتش شکسته باشد و ملتی هم که دستش خالی باشد ویلچری خواهد شد و دیگر قادر به ایستادگی نیست»، افزودند: «ملتی که ویلچری باشد نمی تواند شعار نه شرقی و نه غربی سر دهد و در حقیقت اصول خود را زیر سؤال می برد و ملتی که جیبش خالی شد اهل تملق و چاپلوسی خواهد شد» و شرح دادند که «اقتصاد مقاومتی که رهبر معظم انقلاب بر آن تأکید دارند به معنای پر بودن جیب ملت و دوری از تملق و چاپلوسی از قدرت ها است.»

سپس ایشان به سیستم اقتصادی "ربوی" که مبتنی و متکی بر "ربا" است و متأسفانه در بانک های ما نیز همین سیستم اعمال می شود توجه دادند و افزودند: «گرفتن ربا و جریمه دیر کرد در دین اسلام حرام است». سپس متذکر شدند که بانک ها درآمد خود را با این "حرام" آلوده و نجس می کنند و سپس از همان درآمد، حقوق کارمندان را می دهند و آنها نیز با همان حقوق معاش خانواده را تأمین می کنند. ایشان فرمودند: «اما می بینیم که متأسفانه بانک ها همین پول ها را از مردم می گیرند و بعد به عنوان حقوق به کارکنان خود می دهند و آنان هم آن را به خانه می برند در حالی که باید بدانیم اگر کاری حلال نباشد حرام است و سرنوشت آن رفتن به جهنم خواهد بود.»

خب حالا این جمله یعنی حقوق این کارمند را آغشته به حرام و نجس نکنید، یا یعنی حقوق کارمند بانک حرام است؟ اگر بگویند: «آب را گل نکنید»، یعنی دیگر «آب ننوشید»؟! شهرداری هم همین طور است، نیروی انتظامی نیز همین گونه است، اراده آب و برق و مخابرات نیز چنین است. کارمندان همه ادارات همین مردم هستند، اقشار زحمتکش و نجیب. اما اگر شهرداری با رشوه و باج و خلاف کسب درآمد کند، سایر ادارات و ... نیز درآمد خود را با رشوه، تخلف، تقلب، اخذ جریمه دیر کرد و ... حرام و نجس کنند، سلامت کارمندان و خانواده های آنان را به مخاطره انداخته اند.

کارگران، زحمت کش ترین اقشار این جامعه هستند، اما اگر صاحب و مدیر کارخانه، در قیمت گذاری احجاف کرد — از وزن یا کیفیت محصول یا کالا کاست — از مواد تقلبی استفاده کرد و یا از درجه سه و چهار استفاده کرد و به نام و قیمت درجه یک فروخت و ...، همین طور است. حقوق کارگران زحمت کش خود را آلوده کرده است و آنها این درآمد را به خانه ها می برند.

احکام اسلامی هیچ کدام بازی و شوخی نیست و حتی صرفاً اعتباری نیز نمی باشد، بلکه آثار و تبعات خود را در پی دارد. و ایشان به این مهم تذکر دادند.

زمستان ۱۳۹۳
بهمن

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

کتاب الکترونیک

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

گوناگون - بهمن 1393

حقیقت - آیا می‌توان مطمئن شد که چیزی که ما می‌گوییم حقیقت است یا نه؟ مثلاً ما یک غذا را رنگارنگ مشاهده می‌کنیم، ولی یک مگس آن را فقط قهوه‌ای می‌بیند کدام یک حقیقت دارند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: باید دقت کنیم که تردید در خود "حق" است و یا "آن چه ما می‌گوییم؟" - خلط مبحث می‌کنند تا راه گم شود. اگر آن چه می‌گوییم از حق و به حق باشد، خودش نیز حق است.

اگر چه این یک سؤال به اصطلاح فلسفی است، اما بسیار مایلم که کاربران گرامی و به ویژه دانشجویان سطوح متفاوت علوم سیاسی و بالاخره افسران و دست‌اندرکاران عرصه جنگ نرم نیز به نکات ذیل دقت کنند.

نکات:

یک - این سؤال، مدت مدیدی است که به صورت تئوری و به همراه شعارهای ژورنالیستی به ذهن دانشجویان القا می‌گردد. این تشکیک که در غالب سؤال القا می‌گردد، در اندیشه‌های پست مدرنی و پساپست مدرنیسم ریشه دارد که برخی از اساتید برجسته کشور در علوم سیاسی عهده‌دار نشر آن هستند. دکتر ت. در هر کنفرانس خود نیز می‌گوید: «اگر کسی بتواند یک حقیقت واحدی به من نشان دهد، من می‌روم کنار دیوار می‌ایستم» و گاه می‌افزاید: «یک دست و یک پای خود را نیز بالا می‌گیرم». این دیگر نهایت استدلال عقلی و فلسفی برای نفی حقیقت و یا به تعبیری حقیقت واحد است!

دو - اما این آنقدر مهم نیست، بالاخره یک تئوری است و پاسخ هم دارد. اما مهم این است که چقدر راحت و گسترده، در حال نشر این نظریات در سطوح دبیرستانی و حتی از طریق شبکه‌های اجتماعی یا امکانات ارتباطی و ... در سطح عموم به اشکال متفاوت هستند. خوب باید اذعان داشت که کار قشنگی است که چه به لحاظ انگیزه، چه تعصب در استواری نشر عقاید باطل، چه سازماندهی و ...، باید مورد توجه و الگوبرداری مسئولین و برخورداران از عقاید اسلامی و ... قرار گیرد.

سؤال، خودش "حق" طبیعی ذهن فعال است، اما وقتی برای تعمیم آن تلاش گسترده می شود، باید قبل از پاسخ در اهداف نیز تأمل نمود، چرا که از سویی روشن کننده سؤال و از سویی دیگر مبین اهداف می باشد.

هدف اعتقادی:

باید به هدف طرح و نشر این دیدگاه یا نظریه دقت نمود. «شک و تردید» در مورد وجود و حقایق عالم هستی، پدیده‌ی جدیدی نیست که تئوریسین‌های پست مدرن، یا مکتب فرانکفورت آن را مطرح کرده باشند. سابقه چند هزار ساله دارد، منتهی در هر عصری به شکلی و با اهداف جدیدی مطرح می گردد. حقیقت این است که هدف اصلی «نفی وجود خداوند سبحان» است، اما چون از سویی نمی توانند با دلیل و برهان نفی کنند و از سویی دیگر جنگ با اعتقادات ایمانی مردم (به ویژه مسلمانان) را بی حاصل می بینند، بدون اشاره به مباحث اعتقادی و آوردن نام "خدا"، سعی دارند که به وطور کلی منابع، اصول و قواعد "شناخت" را زیر سؤال ببرند تا در نتایج متقن آن، ایجاد تردید کنند.

هدف سیاسی:

البته چگونگی اعتقادات مردم و جهان بینی افکار عمومی در عالم برای آنها مهم نیست. در جهان بیش از چند میلیارد نفر بودایی، هندو، بت پرست، شیطان پرست و ... وجود دارد و محال است یک جمله پیدا کنید که این نظریه پردازان به اعتقادات و یا خدای آنان توجه کرده و نقد یا تشکیک کرده باشند. بلکه هدف فقط اعتقاد به خدا و وحدانیت او و در نتیجه "معاد"، و آن هم در اندیشه اسلامی می باشد. چرا که مزاحم فرعونیت و سلطه آنان است.

حال با این روش می خواهند بگویند: هیچ مرزی به عنوان «حق و باطل» وجود ندارد - هیچ جبهه‌ای به عنوان «ظالم و مظلوم» وجود ندارد - هیچ ترازو و سنجی برای ارزش و ضد ارزش وجود ندارد ...، چرا که اساساً «هیچ حقیقت واحد» یا «مفهوم مطلق» وجود ندارد. پس اگر شما مثلاً امریکا و انگلیس را مستکبر و سلطه گر می بینید و کار آنها را ظلم و جنایت تلقی می کنید، این نظر شماست. اگر شما حمله نظامی به کشورهای دیگر را "تهاجم" و کشتار مردمان را "جنایت" و بردن ثروت‌ها را "چپاول" می نامید، این نظر شماست. شاید دیگری آنها را لیبرال دموکرات - انسان‌های برتر - حامیان حقوق بشر - آورندگان صلح بدانند و این رفتارها را لازمه‌ی تحقق آن اهداف بلند انسانی بدانند.

اگر بگویید: خب بیایید بحث کنیم و با ادله و مستندات روشن کنیم که بالاخره اینها لیبرال دموکرات هستند، یا دیکتاتورهای جنایتکار؟ می گویند: نمی توانیم بحث کنیم، چون حقیقت واحد و مفاهیم مطلق نداریم. و برای اثبات نیز تفاوت رنگ بینی انسان، گاو و مگس را مثال می آورند!

نتیجه این است که شما هر چه دوست داری فکر کن و بگو، ما نیز همین‌طور، در نهایت غلبه با «زور» است. هر که زورش بیشتر شد، کارش را پیش می‌برد، که این در واقع همان دیکتاتوری بدتر از قرون وسطایی است که این گونه رنگ و لعاب به اصطلاح فلسفی یا به تعبیر خودشان علمی، به خود یافته است.

پاسخ:

* - اگر هیچ حقیقت واحد و مفهوم واحد یا مطلق نباشد و تردید کنیم که هر کسی هر چیزی را به گونه‌ای می‌بیند؛ و برایش نیز مثال حسّی (مثل تفاوت در دیدن رنگ یک گل از زاویه دید انسان، مگس، خر، گاو، پلنگ و ...) بیاوریم و نه عقلانی‌تی که اصول ثابت و عمومی دارد، پس بر چه اساسی بحث و تحلیل کرده و به نتیجه‌ی واحدی برسیم؟! پس باید هیچ بحثی نکنیم، چون نتیجه ندارد. و البته آنها نیز همین را می‌خواهند که خود متکلم وحده باشند.

* - آیا این که "حقیقت واحدی وجود ندارد"، خودش یک حقیقت واحد است یا در این هم باید تردید نمود؟ اگر حقیقت است، پس حقیقت مفهوم همگان وجود دارد، اگر حقیقت نیست، پس چرا می‌گویند؟ برایش کتاب‌ها می‌نویسند و در دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند؟!

* - آیا این که هیچ مفهوم مطلق وجود ندارد، خودش یک مفهوم مطلق نیست؟! به استادی گفتیم: اگر حقیقت واحد و مفهوم مطلق وجود ندارد، همین اصل را نیز شامل می‌شود. مجبور شد بگوید: بله. پرسیدم بر اساس چه مفهوم مطلق می‌گویی: «بله؟!» - گفت: این سفسطه است! گفتیم: اگر قایل بر این هستید که الا و لابد هیچ حقیقت واحد و مفهوم مطلق وجود ندارد و بالتبع همین مفاهیمی که شما به ذهن دانشجو منتقل می‌کنید را نیز شامل می‌شود، پس چرا با این جدیت این مفاهیم را تدریس می‌کنید و سالانه در کنفرانس‌های به اصطلاح علمی و فلسفی در اروپا و امریکا شرکت می‌کنید و به صورت مطلق به خودتان می‌گویید که "حقیقت و مفهوم مطلق وجود ندارد؟!« پاسخی نداشت.

دقت:

* - انسان با چه قوایی شک و تردید می‌کند؟

* - انسان بر اساس کدام اصولی به شک خود یقین می‌کند؟ چگونه یقین می‌کند که حقیقت یا مفهوم واحد و مطلق وجود ندارد؟ چگونه یقین می‌کند که به همه چیز باید شک کرد؟!

* - پس قوه‌ای برای «شک و یقین» وجود دارد که به آن "عقل" می‌گویند. البته صاحبان این اندیشه، عقلانیت را نیز رد می‌کنند، چرا که عقلانیت باید بر اساس حقایق و مفاهیم واحد باشد، منتهی دائم سعی دارند برای باوراندن شک، دلیل بیاورند، و حال آن که "دلیل" و پذیرش آن نیز کار "عقل" است.

*- پس انسان با همان قوه‌ای که شک و تردید می‌کند و در ذهنش سؤال و شبهه و تردید ایجاد می‌شود، با همان قوه نیز شک و تردید را بر طرف می‌کند و به یقین می‌رسد.

غلط بودن مثال‌ها:

اگر دقت کنید، مثال‌هایی که مدعیان اندیشه‌ها و جهان‌بینی‌های مادی (ماتریالیستی) می‌آورند، اکثراً سطحی، شعاری و غلط است، هر چند که مثال نیز خود به عنوان دلیل برای اثبات عقلی مطرح می‌شود و قطعاً باید درک واحدی نسبت به آن وجود داشته باشد و این خود دلیل بر حقیقت و مفاهیم مطلق و واحد است. به عنوان مثال، شاخصه فلسفه هگل، "تضاد درونی" است و جوجه شدن تخم مرغ یا گندیدن شیر را مثال می‌آورد، در حالی که نه تخم مرغ شیء واحد است و نه شیر، و هر کدام مرکب بوده و میلیون‌های سلول دارند که موجب تضاد بیرونی با یک دیگر هستند و نه تضاد درونی. اینها نیز در مثال، تفاوت دیدن رنگ را بیان می‌کنند.

در اینجا چهار مسئله وجود دارد:

اول آن که از محسوسات پی به معقولات برده می‌شود و اگر حکم عقل مبتنی بر حقایق و مفاهیم ثابت وجود نداشته باشد، به صرف حس، هیچ قانون علمی کشف نمی‌گردد. پس بدیهیات اولیه عقلی حقیقت دارند و ثابت و واحد هستند. مثل این که هر معلولی علت دارد. هر ممکن الوجودی قائم به غیر است.

دوم آن که اگر با نگاه حسی گفتیم رنگ این گل قرمز است، پس همه آن را قرمز می‌بینند، حالا یکی کم‌رنگ و دیگری پر رنگ - اگر چنین نیست، پس چرا احکام حسی چون چراغ قرمز یا رنگ احزاب سیاسی، یا تیم‌های ورزشی و کالاهای تولیدی انتخاب می‌کنند و اینجا دیگر نمی‌گویند: شاید این خودرویی را که ما به رنگ قرمز درآوردیم تا بازارش بیشتر شود، شاید برخی سیاه یا آبی می‌بینند؛ پس اصلاً رنگ نکنیم و حتی بگوییم مفهوم مطلق و واحدی به نام آبی یا قرمز نداریم. همین یافته‌ی علمی که قرمز در نگاه اسلام را مگس قهوه‌ای می‌بیند، اثبات رنگ‌های ثابت و درک مفاهیم ثابت از اسم‌های آنان است.

سوم اگر کسی رنگ گلی را قرمز ببیند، دیگری بگوید: اما رنگ‌های دیگری هم مثل آبی و سبز و زرد در آن هست که تو نمی‌بینی؛ دلیل نمی‌شود که رنگ قرمز نباشد و او به خطا دیده باشد. بلکه کامل ندیده است. هر چند که به حس خطا راه دارد، اما دلیل نمی‌شود که هر در هر غیر خطایی نیز تردید کرد. آیا وقتی برجی صد طبقه یا سفینه‌ای می‌سازند، در یافته‌های حسی خود در علوم تجربی تردید می‌کنند؟ آیا می‌گویند: ما فاصله یا جاذبه را چنین دانستیم، شاید چنین نباشد؟ از کجا یقین کردند که آن چه ما قرمز می‌بینیم را مگس قهوه‌ای می‌بیند؟ شاید زرد یا آبی می‌بیند.

چهارم پس حقایق وجود دارند و قابل شناخت هم هستند، هر چند ممکن است شناخت افراد به یک میزان نباشد. همه انسان‌هایی که نفس می‌کشند، هوا را حس می‌کنند و می‌شناسند، منتهی شناخت هواشناس یا شیمیست بیشتر است.

حقیقت واحد:

حقیقت واحد، همان «هستی» است که وجود دارد، قطعی است، قابل شناخت است، و تردیدی در آن نیست. چنانچه اگر کسی بخواهد حتی در عالم فرض آن را نفی کند، مجبور است به «فرض» خود «هستی» بیخشد. پس، هستی «حق» است. هستی «محض» است و به آن نیستی راه ندارد، پس حدّ و تکثر نیز به آن راه ندارد. لذا کمال است و به آن نقص راه ندارد. هستی یک حقیقت آشکار (مبین) برای همگان است و البته همه چیز با «حق» شناخته می‌شود، با حق میزان می‌شود و با حق تعریف می‌شود - جز او «واحد» و «احدی» وجود ندارد. «يَوْمَئِذٍ يُؤْفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» (التور، 25)

ترجمه: آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می‌دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است.

«فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ» (التمل، 79)

ترجمه: پس بر خدا توکل کن که تو واقعا بر حق آشکار هستی.

ابلیس - چرا خداوند شیطان را آفرید؟ خداوندی که خوب (خیر) محض است چگونه می‌شود که بد (شر)

محض را خلق می‌کند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: وقتی برای ذهن سؤالی پیش می‌آید، معنایش این است که پاسخ آن را نمی‌داند. پس چگونه قبل از دانستن، داوری و قضاوت کرده و حکم می‌دهد - آن هم در مورد فعل خداوند متعال یا معصوم علیه‌السلام!؟

اگر نمی‌دانیم و می‌پرسیم: «چرا؟» و جوای پاسخ می‌دهیم، چگونه قبل از دریافت پاسخ، حکم می‌دهیم که "خدا بد محض خلق کرده است" و بعد سؤال می‌کنیم که چرا چنین کرده است؟! اگر بپرسد: بنده‌ی من! تو که می‌دانی من علیم، حکیم و منزّه هستم، چرا مرا متهم کردی، و آن هم در خلقتم، چه پاسخی وجود دارد!؟

الف - همان گونه که تصریح نمودید، خداوند سبحان، خیر و کمال محض است، پس نه هیچ نقص و ضعف و عدمی به او راه دارد و نه هیچ بدی و شری از او صادر می‌گردد. پس، نسبت دادن هر گونه شرّ و بدی به خداوند سبحان، خطاست.

ب - انسان باید اول یقین کند که از کسی شرّ و بدی صادر شده، و سپس بپرسد که «چرا» او چنین کرد؟ حال چه کسی گفته که "ابلیس لعین" یا سایر شیاطین جنّ و انس، شرّ محض هستند؟!

پ - خداوند حکیم، ابلیس را که از گروه جنّیان است، شرّ محض نیافرید؛ اگر شرّ محض بود که نمی توانست آن مدارج عالیّه کمالی را طی کند و در صف ملائک قرار گیرد.

حکمت‌های خلقت در یک حکایت تاریخی:

انسان راجع به هر موجودی می‌تواند بپرسد که «خدایا! چرا این را خلق کردی؟» - در حکایات انبیاء علیهم‌السلام آمده است: «روزی یکی از انبیای الهی (شاید حضرت موسی علیه‌السلام)، از دامنه‌ای گذر می‌کرد و جانوری [شبیّه به سوسک خاکی] دید. مدتی به او نگریست که چقدر طول می‌کشد تا مسافت بسیار کوتاهی را پیماید. بعد از باب کسب علم پرسید: خدایا! دوست دارم بدانم این را دیگر برای چه خلق کردی؟ ندا آمد: ای نبی (ای موسی!)، اتفاقاً آن جانور نیز مدتیست از من سؤال می‌کند: «خدایا! این موسی را دیگر برای چه خلق کردی؟!»

سؤال ملائکه:

سؤال در مورد حکمت خلق موجودات، برای همه پیش می‌آید، چون علم و دانایی هر کسی به حدی محدود است؛ منتهی نباید گمان کند که خودش علم محض است و بر اساس همان علم محدود خودش حکم کند، آن هم در مورد خداوند منّان و افعال او. سؤال خوب است، اما حکم کردن در حین بی‌اطلاعی بد است. همین سؤال ذهن ما در خصوص خلقت ابلیس یا شیاطین، برای فرشتگان در خصوص "آدم" و اولاد او و این که قرار است "خلیفه‌الله" شوند، و آن هم در زمین که بقایش به تنازع است پس آمد! پس پرسیدند:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (البقره، 30)

ترجمه: و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت»، [فرشتگان] گفتند: «آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد، و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم.»

فرشتگان بر اساس علم خود جویای حکمت شدند؟ اما علم آنها که علم محض نبود، از این رو پاسخ‌شان از جانب خدای علیم و حکیم، فقط یک جمله بود و آن مربوط به "علم و دانایی":

«قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» - گفت: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید» (همان)

ابلیس لعین و شرّ محض:

ابلیس لعین نیز مخلوقی است مانند سایر مخلوقات. گروهی ملائک هستند، گروهی انسان‌ها، گروهی جنیان، گروهی حیوانات، گروهی گیاهان و ... - ابلیس نیز از گروه جنیان بود.

خداوند متعال به او نیز مانند سایر هموعانش، عقل - شعور - منطق - فطرت - اختیار و انتخاب داده بود و حجت را نیز برایش تمام کرده بود. خداوند متعال او را نیز هدایت کرد، تا جایی که در صف فرشتگان قرار گرفت (مثل انسان‌های مؤمنی که درهای ملکوت به رویشان باز می‌شود و حتی می‌توانند از فرشتگان پیشی بگیرند). اما، ابلیس لعین، در مرتبه‌ی آخر کمال نبود، چون کمال حدی ندارد، پس جا داشت و باید به مدارج بالاتری می‌رسید. ولی یک بیماری پنهان داشت به نام «تکبر» که هنوز ظهور و بروز نکرده بود. خداوند متعال عرصه را برای او مهیا کرد و یک امتحان قرار داد و فرمود به آدم سجده کن. بدیهی است که اگر سجده می‌کرد، بیماریش بهبود یافته و مقامات و درجات وجودیش از آن هم بالاتر می‌رفت، اما به اختیار خود نخواست، سقوط کرد و هلاک شد. (مثل انسان‌ها).

* - اما در عین حال شرّ محض نیست. بله، دشمن انسان است، حسود و بخیل و بدخواه انسان است، اما شرّ محض نیست. کمترین فایده‌اش این است که سبب شناخت حق و باطل و تمیز مؤمن و کافر و منافق از یک دیگر می‌گردد. هر چند که برای خودش فایده‌ای ندارد، چون هدف و نیتش فاسد است - و البته هیچ تسلطی نیز بر انسان مؤمن و متوکل ندارد، مگر این که کسی خودش دلش بخواهد که ولایت او را بپذیرد و از او تبعیت کند.

* - آیا میکروب، ویروس، آفات ذی‌روح یا جامد، اتم، حرارت سوزاننده، برودت منجمد کننده و ...، که هر کدام می‌توانند سبب هلاکت انسان یا حتی جامعه شوند، شرّ و شرّ محض‌اند؟! یا هر کدام در جایگاه خود، نقش و اثر وجودی خود را دارند؟ منتهی اگر انسان به آنها مبتلا شد، برای انسان شرّ می‌شوند. مانند این همه جنایتکار و یا اسطوره‌های فساد و تباهی و ظلم از نوع انسان.

آیا خداوند متعال با خلق فرعون - سایر پادشاهان که اکثراً جاهل و ظالم و مستکبر بوده و هستند - ابوسفیان و معاویه و یزید و امثالهم - جورج بوش پدر و پسر، موشه دایان، گلدامایر، شیمون پرز، نتانیاها و سایر انسان‌های پلید، جنایتکار، فاسد و ظالم، شرّ محض آفریده است؟! خیر، آنها نیز نقش‌های مثبتی در نظام آفرینش دارند، هر چند چون به قصد افساد است، برای خودشان فایده‌ای ندارد - و آنها نیز فقط برای کسانی شرّ می‌شوند که خودشان حکومت، تبعیت و ولایت آنان را بپذیرند.

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (النحل، 99)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند، و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی نیست.

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (همان، 100)

ترجمه: جز این نیست که تسلط او (به طوری که فرمانش نافذ باشد) بر کسانی است که او را به یاری و سرپرستی می گیرند و کسانی که برای خداوند شریک قرار می دهند.

پس نه اصل وجود ابلیس و سایر اجنه شر است و نه اصل وجود انسان خیر یا شر است که گفته شود: «چرا خلق شدند؟»، بلکه ولایت پذیری انسان در خط ولایت الهی خیر است و ولایت پذیری انسان از ابلیس و سایر شیاطین شر است، که همه به اختیار و انتخاب خودش صورت می پذیرد و کسی را جز خدا، بر انسان تسلطی نیست.

ارتباط کلامی - استفاده از لفظ "خواهر عزیز" در انجمن ها و شبکه های اجتماعی و حتی در فضای عمومی (مثل دانشگاه) و یا در حین صدا کردن به نفر، جواب میده (جونم)، اون هم برای خطاب کردن جنس مقابل (غریبه یا از اقوام)، آیا عیبی دارد؟ و چرا؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اطلاق خواهر یا برادر عزیز آن قدر اشکال ندارد که آن پاسخ "جونم"، و آن هم به یک نامحرم اشکال دارد.

الف - قبل از توجه به الفاظ و کلمات، باید به نیت توجه داشت. هیچ کس به اندازهی خود گوینده نمی داند که اصلاً به چه قصدی مرتبط شده؟ چرا چنین خطاب کرده؟ و چرا چنان جواب داده است؟

ب - هر دو نفر یا چند نفری که با هم (به هر طریق و در هر فضایی) مرتبط شده و صحبت می کنند، به ویژه اگر گفتگوی آنها به صورت پنهانی (نجوا) صورت می گیرد، باید توجه و دقت داشته باشند که به هیچ وجه تنها و پنهان نیستند و نفر دیگر آنها خداوند متعال است:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (المجادلة، 7)

ترجمه: آیا ندیده ای - ندانسته ای - که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند؟ راز گفتن هیچ سه تنی نیست مگر آنکه او چهارم ایشان است، و نه هیچ پنج تنی مگر آنکه او ششم ایشان باشد و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن، مگر آنکه او با آنهاست هر جا که باشند، سپس در روز رستاخیز آنان را بدانچه کرده اند آگاه می کند، که خدا به همه چیز داناست.

اخلاق اسلامی اینطور تربیت می کند که بدانید خدایی حاضر، شاهد و ناظر است که به تمامی امور مخفی، سری یا علنی بندگانش بصیر و آگاه است:

«أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (البقره، 77)

ترجمه: و آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند می داند؟

ج - اشکال دارد یا خیر؟ یعنی آیا منطبق با شرع و آموزه های اسلام هست یا خیر؟ آیا مورد رضایت پروردگار هست یا خیر؟ و در این اینگونه موارد، با توجه به نیت و شکل عمل، هر کسی بهتر از دیگران می داند و می فهمد که قصد و کارش درست هست یا خیر، خوب است یا بد؟ « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا - سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد / الشمس، 8»

امتحانی ساده:

امتحان این که آیا نیت و عمل من خوب است یا بد؟ آیا مصداق تقواست یا مصداق فسق و فجور؟ بسیار راحت است. ببینید اگر کسی به شما یا به نوامیس شما، با چنین نیتی «خواهر یا برادر» بگوید و او نیز در جواب "جونم، عزیزم و ... " بگوید، آن را رفتاری درست تلقی کرده و خوشتان می آید؟! یکی نظری به دختری انداخت و به دوستش گفت: «به چشم خواهری، چه دختر خوشگلی!»؛ دوستش نیز پاسخ داد: «انصافاً اگر به خواهرت نیز به همین چشم نگاه می کنی، خیلی آدم رذل و پستی هستی!»

اطلاق خواهر و برادر:

یک موقع گوینده جمعی را خطاب قرار می دهد و به بر اساس فرهنگ جاری می گوید: «خواهران و برادران»، خوب این خیلی زیبا و صمیمانه است. یک موقع با شخص نامحرمی مخاطب است و از باب حفظ حرمت خودش، مخاطبش و دینش می گوید: «خواهر من، برادر من، پدر من، مادر من، عموجان»، این خطاب ها نیز بر احترام متقابل و صمیمت انسانی می افزاید؛ اما یک موقع خودش می داند که در دلش چیست و چرا خواهر یا برادر می گوید؟ در اینجا اصل ارتباطش اشکال دارد، چه "سرکار خانم" بگوید و چه "خواهر بگوید" یا ...! و بدتر از آن پاسخ "جونم" است، به ویژه اگر دخترخانمی حرمت خود را بریزد و اینگونه پاسخ مخاطب نامحرم خود را بدهد. پس دور از شأن انسان است، به ویژه انسان مسلمان و بالخصوص انسان متقی؛ مضافاً بر این که هنجار شکنی، حرمت شکنی و قداست شکنی است، پس از هر لحاظ اشکال دارد و همان بهتر که انسان به مخاطب خود را در چنین مواردی "آقا یا خانم" بگوید.

اگر با تلاش می توان به خواسته هایمان برسیم در خواست کردن از خدا و دعا کردن برای چیست و چه

ضرورتی دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حتی به ذهن هم خطور نمی کند که انسان صرف تلاش کردن، بتواند به همه خواسته‌هایش برسد.

هم عالم هستی بسیار عظیم و پیچیده است و هم انسان، و بالتبع تعاملات دانسته یا ندانسته - خواسته یا نخواستته نیز بسیار متعدد و گسترده می باشد. از این رو نمی توان فقط یک عامل را برای پیدایش و یا تحقق چیزی معین نمود. مثل این که بگوییم: «تلاش، تنها عامل تحقق آرزوهاست». خیر، بلکه «تلاش» فقط یکی از ضرورت‌های لازم است. یعنی چه بسا همه عوامل و علل محقق شده باشد، همه زمینه‌ها مساعد گردیده باشد، اما چون حلقه‌ای به عنوان «تلاش»، اضافه نشده، نیاز مرتفع نگردد.

به عنوان مثال: فرض کنید زمین حاصلخیز باشد، آب زیر زمینی هم باشد، تابش نور و حرارت خورشید نیز مناسب باشد، نزولات آسمانی هم باشد، اما کشاورزی از اینها فایده نبرد و سعی نکند. یا همه شرایط باشد، کشاورز هم کار نکند، اما باران نبارد، یا همه چیز باشد، اما آفت بزند و یا

الف - پس، سعی مهم است، چنان که فرمود:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى» (التَّحْم، 39 و 40)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

ب - اما انسان نباید گمان کند که خودش "رب" شده است، چون سعی و تلاش می کند. بالاخره یکی باید آن سعی را به نتیجه برساند. اگر قرار بود که "سعی" تنها عامل باشد، باید تمامی تلاش‌ها یک نتیجه می داد. مثلاً هر کس تحصیل علم نمود، حتماً عالم شود و هر کس عالم شد، حتماً آدم شود. یا هر کس نماز خواند، حتماً مؤمن شود، یا هر کس کاسبی کرد، حتماً ثروتمند شود.

پس نتایج متفاوت و گاه معکوس و ... نشان می دهد که اولاً "سعی و تلاش" فقط یک عامل است و علت غایی نیست و ثانیاً خود "تلاش" به تنهایی ربوبیتی ندارد که بتواند حاصلی بدهد و خدا باید آن را به نتیجه برساند، یا به تعبیری "شاکر" آن تلاش باشد، یعنی قبول کند و ثمر دهد.

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (الأنسان، 22)

ترجمه: همانا این پاداشی برای شماست و از تلاش شما سپاسگزاری شده است.

مثال:

یک کشاورز فعال و کوشا را در نظر بگیرید، چه می کند؟ زمین را شخم می زند، بذر می کارد، اگر دیم نباشد آبیاری می کند و سپس مراحل داشت و برداشت را طی می نماید. آیا او جز با بکارگیری عقل، فهم، شعور، ذهن، اختیار، اراده، اعضای بدن و ...، که هیچ کدام خلق او نیست، می تواند کاری کند؟ آیا جز در زمین و خاکی که او خلق نکرده، می تواند بذری که او نیافریده بکارد و با آبی که خلقتش دست او نیست آبیاری کند؟ و مهم تر آن اگر همه این کارها را انجام داد، خودش می تواند آن بذر را برویاند؟

«أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرِمُونَ»
(الواقعه، 63 تا 65)

ترجمه: آیا آنچه را کشت می کنید دیده‌اید * آیا شما آن را می‌رویانیید یا ما رویاننده‌ایم اگر اراده حتمی کنیم مسلماً آن را خار و خاشاک می‌گردانیم * پس شما از روی تعجب و تأسف گوئید * حقا که ما غرامت زده‌ایم.

دعا:

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین حکمت و اثر دعا این است که به دانش و بینش انسان در خداشناسی و خودشناسی می‌افزاید و جهت می‌دهد. چرا که دعا کننده اولاً می‌فهمد که خودش نه مالک است و نه قادر و نه ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) - ثانیاً می‌فهمد و باور دارد که خالق، مالک و ربّ اوست - ثالثاً استکبارش از بین می‌رود و به خاطر اندکی از علم یا عمل (سعی و تلاش)، گمان نمی‌کند که مقدرات خودش و عالم در اختیار اوست و رابعاً خود را با "دعا"، به مشیت، اراده، رحمت، لطف و جود الهی مرتبط و متصل می‌نماید. پس اگر این ارتباط و اتصال برقرار نگردد، تمامی سعی‌ها و تلاش‌ها "حبط" می‌شود. قاعده‌ی لازم و ملزوم چنین است:

«قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، 77)

ترجمه: بگو: اگر دعا و عبادت شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند، شما [آیات خدا و پیامبران را] تکذیب کردید، پس به زودی [کیفر آن] دامنگیر و ملازم شما خواهد شد.

سعی و دعا:

* - ما آرزوهایی داریم که هر چند به نظر خودمان بزرگ باشد، اغلب بسیار کوچک و ضعیف هستند. اما برای تحقق آنها "سعی و تلاش" بسیاری نیز می‌نماییم. این در حالی است که نمی‌دانیم آن چه آرزو کرده‌ایم به نفع ماست و یا به ضرر ما؟ ما نمی‌دانیم به همراه یک دست‌آورد خیر و منفعت، چه شرّها یا ضررهایی می‌تواند بیاید؟ مثل این که علم یا ثروت، موجب ضرر و زیان گردد. اگر کسانی که در حوادث رانندگی مجروح، معلول یا کشته شدند، می‌دانستند این خودرویی که برای خریدش آن قدر سعی و تلاش کردند، چه بر سرشان خواهد آورد، هرگز نه سعی می‌کردند و نه می‌خریدند.

قارون:

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: به قارون می‌گفتند: از این نعمتی که خدا به تو داده، به مردم هم بده - او نیز با استکبار تمام می‌گفت: این ثروت حاصل سعی و تلاش و درایت خودم است. مردم وقتی ثروت قارون را می‌دیدند، با خود می‌گفتند: ای کاش خدا کمی هم از آن به ما می‌داد - اما وقتی دیدند این ثروت برای او تکبر

و ظلم آورد و سبب شد تا خودش و اموالش به زمین فرو روند، گفتند: خدا می‌داند به کی بدهد، چه خوب شد که به ما از این ثروت نداد. (القصص، 78 و آیات بعدی).

* - مضافاً بر این که ما بر خودمان مالکیت نداریم، چه رسد به دیگران. اما جهت تحقق آرزوها، با دیگران (اعم از انسان یا طبیعت یا افعال و ...)، ارتباط و تعامل داریم. پس اگر فقط "سعی و تلاش" علت بود، هیچ کاری نتیجه نمی‌داد، چرا که آرزو و سعی و تلاش طرف مقابل چیز دیگری است. مثل ازدواج است، این زوجیت باید با مودت طرفین باشد، صرف خواستن و تلاش یک طرف، حاصلی نمی‌دهد.

* - اما نکته‌ی مهم‌تر آن که اسلام به "انسان و کار و تلاش او"، نگاه عملزدگی یا به قولی "پراگماتیسم" ندارد و "عمل و تلاش" را صرفاً تحرکات فیزیکی نمی‌داند، چنان چه این تلاش را علت تامه برای رسیدن به نتیجه نمی‌داند. پس، سعی و تلاش ابعاد گسترده‌ای دارد که سعی در بندگی، توکل، توسل و دعا از جمله آنهاست. ایمان هم تلاش می‌خواهد، دعا هم تلاشی برای تحقق مثبت خواسته‌هاست. پس اگر کسی صرفاً کار و تلاش فیزیکی کند، اما تلاشی برای خودسازی، خداشناسی، خداپرستی، خدا هدفی و ... نداشته باشد، او را خالق، مالک، رب و رازق نبیند، نه تنها سعی و تلاشش بسیار ناچیز و محدود می‌باشد، بلکه دچار کفر، شرک، خودپرستی و تکبر نیز می‌گردد.

رزق و روزی (یا محصول تلاش):

رزق و روزی نیز تابع قوانین و مقدرات (اندازه‌های) الهی است. به عنوان مثال هر بنده‌ای، حتی اگر انسان کافر و ظالمی باشد، یک کفِ روزی دارد که به او می‌رسد - بخشی از رزق و روزی منوط به ایمان و نماز و صلّه ارحام و ... می‌باشد، که اگر داشت به او می‌رسد - بخش دیگر مشروط به کار و تلاش است که اگر سعی کرد به او می‌دهند - بخش دیگر منوط و مشروط به "دعا" است؛ یعنی اگر از خدا خواست، به او می‌دهد.

نگاه مادی و معنوی:

متأسفانه نگاه مادی به همه چیز، خواسته و ناخواسته دامنگیر ذهن عموم شده است. خواسته‌ها مادی - تلاش‌های فیزیکی و نتایج نیز مادی. یا به تعبیر از خاک به خاک و یا به تعبیر دیگری از هیچ به هیچ. اما انسان وقتی از "دعا" و ضرورت آن سخن می‌گوید، یعنی غیر از فعل و انفعالات فیزیکی یا شیمیایی را نیز می‌بیند. او طالب رشد و کمال در جمیع جهات و به فعلیت رسیدن همه استعدادهای خود می‌باشد. خوب، چه کسی خلق کرده؟ چه کسی هدایت می‌کند؟ چه کسی رشد می‌دهد؟ پاسخ صحیح این است که "الله جلّ جلاله" - حال مرحله دوم این است که آیا خودت هم خواهان این رشد و کمال هستی؟ پاسخ این است که بله هستم - همین

خواهان بودن می شود "دعا". دعا یعنی "خواستن"، اما مهم است که انسان نیاز، خواست و دعای خود را به کدام درگاه می برد، خودش؟ دیگران؟ یا خدا؟
حدیث:

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ ، فَإِذَا أذِنَ اللَّهُ لِلْعَبْدِ فِي الدُّعَاءِ فَتَحَ لَهُ بَابَ الرَّحْمَةِ ، إِنَّهُ لَنْ يَهْلِكَ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ . (منتخب میزان الحکمة : 194)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

برترین عبادت دعاست. هرگاه خداوند به بنده اذن (و توفیق) دعا دهد در رحمت را به روی او بگشاید. بی گمان هیچ کس با دعا کردن هلاک نمی شود.

ای کاش شما هم در سال یکبار هم که شده مثل سایر نهادهای ذریط و بی ربطی که بدون هیچ عملکرد مشخص و معینی برای دیده شدن جلسه و سمینار و گنگره و همایش و می گذارند و گزارش می دهند، جلسه بگذارید و از دوستان و طرفدارانتان دعوت نمایید تا در آن همایش شرکت کنند تا مردم بیشتر با شما آشنا شوند. (پاسخ سردبیر)

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بسم الله الرحمن الرحيم - اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

سلام دوستان؛

إن شاء الله خداوند کریم و مَنَّان به ما توفیق خدمت بیشتر دهد و خدمات نهادهای ذریط را پر برکت و مجموعه‌های بی ربط را متوجه و هدایت نماید.

شاید دو ضرب المثل فارسی زیبا، تمام پاسخ را در بر داشته باشد؛ یکی «سخن از زبان ما می گویی»؛ و دیگری «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل».

*- دوستان عزیز و کاربران گرامی! همان طور که مکرر اعلام شد، این پایگاه به هیچ وزارتخانه، سازمان، نهاد رسمی، گروه یا جریان غیر رسمی و ... تعلق ندارد که هیچ، وابستگی هم ندارد و شاید همین نعمت سبب شده که بتوانیم به راحتی در خدمت عزیزان باشیم.

*- هم چنین، شاید همین استقلال سبب شده است که هیچ نهاد و سازمان ذریط یا بی ربطی نیز نظر لطف و تفقدی به ما نداشته باشد و الحمدلله دستمان از بیت‌المال نیز کوتاه باشد. البته از بهترین حمایت‌ها، که از جمله

حمایت شما عزیزان است، بهره‌مند شده‌ایم. این پایگاه تبلیغاتی ندارد، پس اگر مورد توجه و استقبال قرار گرفته، آن را دوستان به یک دیگر معرفی کرده‌اند.

* - شما می‌دانید که اگر بخواهیم حتی سالانه یک بار سمیناری برگزار کنیم و فرض کنیم که دست کم نصف مخاطبین یک روز [که در تهران هستند] تشریف می‌آورند، باید فضایی جهت پذیرش سه یا چهار هزار نفر - یا در کمترین احتمالش هزار نفر در نظر بگیریم، و گرفتن چنین فضا و امکانات و برگزاری چنین جلسه‌ای چه هزینه‌هایی دارد؟ بله، ما هم می‌دانیم که گاه ده‌ها یا صدها میلیون تومان و گاه حتی بیش از یک میلیارد تومان برای یک جلسه‌ی لازم و مفید یا حتی غیر ضروری و غیر مفید هزینه می‌شود.

* - البته مسئله فقط مشکلات مالی نیست، بلکه مسئله‌ی "ضرورت و فایده" و ... نیز مهم است.

* - ما نیز اهداف و برنامه‌های بسیار ضروری، مفید و لازمی داشته و داریم. مثل این که ظاهر و محتوای پایگاه را تغییر دهیم و کامل کنیم - بخشی به معرفی اسلام به زبان ساده اختصاص دهیم - بخشی به مشاوره‌های خصوصی یا عام اختصاص دهیم - کنفرانس یا بهتر بگوییم «کرسی آزاد اندیشی» و ... در فضای مجازی ایجاد کنیم؛ در نمایشگاه‌های فرهنگی و مطبوعات و رسانه‌ها شرکت کنیم و ... - اما چه کنیم؟ «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل».

* - این پایگاه نیز سالی یک یا دوبار گزارش کار خود را تقدیم می‌کند، اما به کاربران گرامی. به طور معمول هر ساله گزارش یا گزارش‌هایی در بخش «یادداشت سردبیر» یا بخش‌های دیگر تقدیم می‌شود و در پایان امسال نیز [إن شاء الله] تقدیم خواهد شد.

* - البته نه تنها اصرار نداریم، بلکه اصلاً مایل نیستیم تا در این ارتباط صمیمانه با کاربران و مخاطبین عزیز در سرتاسر میهن عزیزمان و هم چنین با هموطنان گرامی در خارج از کشور، شخص یا اشخاص مطرح شوند. این روش فواید بسیاری دارد که از جمله آنها: نزدیک‌تر شدن خودمان (إن شاء الله) به کمی خلوص بیشتر در کار - و هم چنین - راحتی کاربران می‌باشد.

در این پایگاه سعی شده تا "فکر، اندیشه، نگاه، سؤال و پاسخ" محور قرار گیرد، چه برای سؤال کننده و چه برای پاسخ دهنده - در این فضا و امکان این که "چه کسی چنین گفت" نه نقش دارد و نه فایده؛ اما این که "چه گفته شد؟"، "سؤال یا شبهه چیست؟" و "پاسخش کدام است؟" مهم و هدف اصلی می‌باشد.

* - همان‌طور که شاهدید، گاهی دوستان گله می‌کنند که چرا در اینجا تند شدید؟ چرا این‌طوری حرف زدید؟ و حتی گاه اضافه می‌کنند که این توهین بود و ... - اما در پاسخ مکرر توضیح دادیم که افراد همه محترم هستند، همه لطف کرده و بر اساس یک حُسن ظنّ خدمتگزاران خودشان در این پایگاه را مخاطب قرار داده‌اند، پس ما به "شخص" پاسخ نمی‌دهیم که اگر تند بود، او به خودش بگیرد و گله‌مند شود، بلکه پاسخ سؤال یا شبهه را ایفاد

می‌کنیم، لذا اشکالی ندارد که گاهی تند یا کند - محکم یا ملایم و ... باشد. یک موقع پاسخ سؤال حلی است، یک موقع نقضی است، یک موقع پاسخ شعار، شعاری متقابل است و ... مثلاً گاهی می‌گوییم: این شبهه ساخته فلان اندیشه یا فلان جریان است، و ارسال کننده گله‌مند می‌شود که مگر "من" از طرفداران فلان اندیشه یا جریان هستم؟ پس چرا تهمت زدید؟! در حالی که قصد ما شخص نیست، بلکه این است که بنیان ساختاری، جهت هدف شبهه را نیز مطرح کنیم و بعد به پاسخ بپردازیم.

اینها همه به خاطر این است که می‌خواهیم «سؤال و پاسخ» محور باشد.

*- و البته نه تنها منکر یا مخالف گسترش کار و حتی برگزاری جلسات گفتگوی متقابل و سمینار نیستیم، بلکه مترصدیم تا کارهایی صورت دهیم، البته اگر خداوند منان، به دعای خیر شما، توفیق و امکان دهد. پس، با توکل، توسل، امید، نشاط و انگیزه‌ای [که نیاز محیطی و زمانی و هم چنین کثرت کاربران گرامی آن را تقویت می‌کند]، کار می‌کنیم. **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم**. و تاسی می‌کنیم به دعای حضرت هود و سایر انبیا و اوصیای الهی علیهم السلام، باشد که چنین شویم:

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»

ترجمه: من تا آنجا که بتوانم جز اصلاح (حال جامعه را) نمی‌خواهم، و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کردم و به سوی او بازمی‌گردم.

با تشکر و التماس دعای مجدد

مدیریت سایت

جمعیت - آیا دامنه رعایت امر به معروف در صرفه جویی آب نباید مشمول محدود کردن جمعیت و تنظیم تعداد فرزندان برای هر زوجی باشد که در کلان شهرهای با تراکم جمعیت بالا تشکیل زندگی مشترک می‌دهند. آیا ما مسلمانان نیز نباید مادام که دانش و تلاش خود را بیشتر نکرده‌ایم گسترش جمعیت را بر مبنای میزان منابع آبی که داریم تنظیم نماییم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

البته که دامنه‌ی امر به معروف و نهی از منکر، نه تنها بسیار گسترده است، بلکه هیچ امری از شئون فردی و اجتماعی بشر و جامعه‌ی بشری از شمول آن خارج نمی‌باشد.

الف - امر به معروف و نهی از منکر، اختصاص به اسلام ندارد. بشر از وقتی خود و ضرورت زندگی اجتماعی را شناخت، فهمید که رشد فردی و اجتماعی، منوط به احیا و اجرای "امر به معروف و نهی از منکر" است. از این

رو شاهدیم که امروزه "امر به معروف و نهی از منکر"، دست کم در برخی از زمینه‌های اجتماعی، در جهان غرب و یا حتی برخی از ممالک شرقی که کاملاً از اسلام یا هر دین الهی دیگری فاصله دارند، بیشتر رعایت می‌شود. امروزه در بسیاری از جوامع اسلامی، اگر کسی به دیگری بگوید: چرا اشغال روی زمین انداختی؟ چرا صدای ضبط را در خانه یا خودرو بلند کردی؟ چرا در کوچه و خیابان عربده می‌زنی و یا فحش‌های رکیک و ناموسی را با صدای بلند فریاد می‌زنی؟ یا ... - طرف مقابل می‌گوید: به تو چه! و اگر موضوع کمی جدی‌تر و مربوط به رعایت حقوق باشد (مثل تهمت، افترا، شایعه و ...)، دم از دموکراسی و آزادی بیان و ... می‌زند! اما در آن جوامع به یک دیگر تذکر می‌دهند و اگر طرف مقابل نپذیرفت، پلیس، دادگاه و محکومیت و مجازات را در پی دارد.

ب - پس، بحث جمعیت و نفوس نیز از شمول "امر به معروف و نهی از منکر" خارج نیست؛ اما چه کسی گفته و چه دلیلی دارد که مصداق آن، توصیه یک دیگر به خودداری از بارداری و کاهش نفوس باشد؟! چرا توصیه به برخورداری از فرزند بیشتر، که در آموزه‌های اسلامی نیز به آن توصیه شده است، مصداق "امر به معروف" نباشد؟!

ج - در سؤال از جهان غرب مثال زدید؛ در امریکا و کشورهای اروپایی، ازدیاد جمعیت، به رغم کمبودهای فراوان، سوء تغذیه، بی‌کاری، تورم، رها شدن تربیت و ...، به شدت ترویج می‌گردد. کاهش جمعیت یک خطر و معضل جدی اعلام می‌شود، به وقت ضرورت از کشورهای دیگر مرد وارد کردند و می‌کنند و به آنها تابعیت می‌دهند تا جمعیت خود را افزایش دهند، ازدیاد فرزند در یک خانواده را نشان از فرهنگ والا و قداست و احترام بیشتر آن خانواده بر می‌شمارند، در برخی از کشورها، سقط جنین ناقص الخلقه را نیز ممنوع کرده‌اند و ... - اما به ما که می‌رسد، می‌گویند: فرزند کمتر، زندگی بهتر!

د - از وقتی مقام معظم رهبری به ازدیاد تولید امر به معروف کرده‌اند، ضد تبلیغ بسیار گسترده‌ای به راه افتاد. چرا؟! چون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای هم نیست، دائم می‌گویند: "آب کم است؟! - مثل این که در انگلیس و بسیاری از کشورهای اروپایی بگویند: "چون آفتاب کم است، حتی به حدی که اکثر نوزادان با نرمی استخوان متولد می‌شوند، اگر قرص نخورند، دندان‌هایشان بسیار دیر و ضعیف می‌روید - بسیاری از جوانان تا قبل از سن سی سالگی بسیاری از دندان‌های خود را از دست داده‌اند و ...، پس ای مردم بچه‌دار نشوید! آیا تا به حال شنیده‌اید؟! آیا تا به حال شنیده‌اید که در کشورهای اروپایی بگویند: چون آفتاب نداریم و بالتبع زراعت و باغبانی هم نداریم، گندم و جو و سویا و دانه‌های روغنی نداریم، میوه و سبزیجات نداریم ...، پس ای مردم کمتر بزایید؟! "

ه - در جهان غرب و نیز شرق (مثل چین و ژاپن) که به حیات و زندگی فقط نگاه اقتصادی دارند، نه تنها محاسبه می کنند که کاهش جمعیت و کاهش نسل جوان و ازدیاد نسل بازنشسته و ...، چه میزان ضرر اقتصادی، تولیدی، مصرفی، اجتماعی، امنیتی، سیاسی و حتی نظامی وارد کرده است، بلکه محاسبه می کنند که بی فرزندی، تک فرزندی یا کم فرزندی، به لحاظ عواقب سوء آن در سلامت روان، سلامت تربیتی اولاد، گسترش ارتباطات و ...، چه میزان ضرر اقتصادی دارد؟ محاسبه می کنند که اگر تا دو دهه دیگر مجبور شوند از خارج نیروی کار وارد کنند، چه میزان ضرر دارد؟ ... و لذا به شدت توصیه و تأکید بر ازدیاد فرزند و نسل می کنند. اما به ما که می رسد، می گویند: منابع آب و نان کم است، پس با خودپسندی کامل، بچه دار نشوید، خودتان هر چه هست مصرف کنید تا تمام شود و عمر شما نیز به پایان برسد، تا کمتر از دو دهه دیگر، ما بدون هیچ زحمت، هزینه و جنگی، شما را از هر لحاظ به سلطه بکشیم!

و - نگاه خودگرایانه به زندگی، آن هم فقط با دیدگاه مادی، و آن هم در نازلترین حد آن (خوردن و آشامیدن)، نگاه بسیار سخیف و خطرناکی است که اگر به صورت یک فرهنگ درآید، مضرات آن برای فرد و جامعه، به مراتب بیشتر از کم فرزندی می باشد. کسی که چنین نگاهی به حیات و زندگی (اگر چه صرفاً زندگی دنیوی) داشته باشد، در ازدواج، در اشتغال، در اقتصاد و در اجتماع نیز همین نگاه محدود و خودمحوارانه را خواهد داشت و عواقب بسیار تلخ "منفعت طلبی شخصی" را به دنبال خواهد داشت، و این همان چیزی است که دشمنان داخلی و خارجی ما، خواهان و مترصد آن هستند. می خواهند فرهنگ اسلامی و ایرانی این ملت را به فرهنگ خودگرایانه، منفعت طلب، مصرف گرا، سطحی نگر و بی آینده مبدل کنند.

ز - برای ترویج این فرهنگ و ممانعت از ازدیاد جمعیت ایران، از هر راهی وارد می شوند، گاهی میزان منابع آب و نزولات آسمانی را اندازه می گیرند، گاهی مدارس و بیمارستانها را می شمردند و اگر لازم شد، به رغم آن که هیچ اعتقاد و باوری ندارند، به آیات و احادیث [و البته با تفسیر به رأی] نیز متوسل می شوند. ببینید همین اصل سازندهی «امر به معروف و نهی از منکر» را که سی و پنج سال مورد هجمه قرار داده اند، چطور به وقتش مقدس شمرده و برای ضد تبلیغ علیه ازدیاد فرزند و جمعیت به کار می گیرند؟!

فرزند - با این همه مشکلات اقتصادی و فرهنگی و کمبود منابع (آب و ...) در کشور، و مشکلات

عدهای که در تربیت فرزند وجود دارد، چرا تبلیغ می شود که فرزند بیشتری بیاورید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این مشکلات کی نبوده و کی نخواهد بود؟ حالا باید چه کرد؟ به سوی زندگی فردی سوق پیدا کرد؟! یا اهداف و آمال را به حد خودبینی و آن هم در مرتبه نازل‌هی مصرف شخصی پایین آورد؟! آیا هیچ مملکتی با چنین فرهنگی رشد می‌کند؟

در دهه‌ی اول انقلاب، مشکلات به مراتب بیشتر و شدیدتر بود. هم جنگ داخلی داشتیم، هم ترور، هم جنگ خارجی و هم تحریم اقتصادی. از یک طرف این همه سدسازی و آب و برق و گاز رسانی نیز نشده بود و اغلب روستاها حمام نیز نداشتند، چه رسد به برق و گاز و جاده - از سوی دیگر رشد فرهنگی، علمی، اجتماعی و اقتصادی نیز بسیار ضعیف‌تر از حالا بود - از طرفی دیگر آمار بی‌سوادی بسیار بالا بود، از طرفی دیگر این همه مدرسه و دانشگاه نداشتیم، از طرف دیگر ارزاقمان کوپنی بود و گاه مجبور می‌شدیم به خاطر یک قالب کره، یک جارو هم بخریم - از طرف دیگر جانیان اقتصادی که همیشه در همه جوامع بوده و هستند و خواهند بود، کم خیانت نکردند - از طرف دیگر مملکت نیز چنین سر و سامانی نداشت، حتی رئیس جمهور ما یا منافق و جاسوس از آب در می‌آمد یا اگر خوب بود ترور می‌شد و ...؛ اما اهداف و نگاه به دنیا و آخرت و مملکت، اسلامی‌تر بود؛ فاصله گرفتن اذهان عمومی از فرهنگ‌های منحط غربی - که امروزه بیشتر ترویج می‌گردد - بیشتر بود؛ نه گرایش به القائات آنها.

از این رو، هیچ کدام از این مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، امنیتی، تربیتی و ...، مانع از ازدیاد نسل نشد و اکنونی کشوری هستیم با جمعیت 80 میلیون نفری. و این 45 میلیون نفر که طی فقط سی سال اضافه شدند، نه در بیابان خوابیدند و نه گرسنه ماندند. و البته توقعات نیز صدها و هزاران برابر بیشتر شده است. آمار بی‌سواد، کپره‌نشین، بیمار و ... نیز کاهش یافت، شهرها گسترش پیدا کرد، روستاها آبادتر شد - مدارس و دانشگاه‌های متعدد تأسیس گردید، جاده کشی و ریل آهن گسترش یافت و

الف - مشکلات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همه جا هست و چه بسا به مراتب بیشتر از ایران، حتی در امریکا و کشورهای مرفه اروپایی؛ اما برای خودشان ازدیاد نسل و جمعیت را تجویز می‌کنند و برای ما کاهش جمعیت را تبلیغ و حتی القا می‌کنند! چرا؟!

ب - آیا کاهش جمعیت مشکلات اقتصادی و آموزشی و تربیتی را کاهش می‌دهد یا افزایش؟! حتی کشور چین با آن جمعیت قاره‌ای و روزافزون، به این نتیجه رسیده است که سیاست کنترل و تحدی جمعیت غلط بوده و اگر تغییر نیابد، عواقب سویی برای اقتصاد و سایر شئون سیاسی و اجتماعی آنان خواهد داشت.

ج - ما مشکلاتی چون کمبود آب و یا اشتغال را چون از طرفی حس می‌کنیم و از طرف دیگر زیادی برابمان بزرگ‌نمایی می‌کنند درک کردیم [هر چند که غالباً رعایتی هم نمی‌کنیم]، اما آیا معضلات لاینحلی که نتیجه رشد

منفی جمعیت هست را نیز درک کرده‌ایم؟! حتی اگر خودنگر و خودخواه و فردگرا نیز باشیم، به خاطر منافع خودمان هم که شده، باید به این مهم نیز فکر کنیم.

یک مثال:

به آمار بازنشستگان این کشور توجه کنید. قشر عظیمی که از یک سو دیگر نقشی در کار و تولید ندارند و از سوی دیگر باید حقوق دریافت کنند، بازنشست شده‌اند. طبق مطالعات و پیش‌بینی‌های علمی، اگر همین روند پیش رود، تا کمتر از سی سال دیگر، بیش از 25 درصد از جمعیت کل کشور بازنشسته خواهند بود. به طور قطع و یقین، بیش از 40 درصد نیز زنان، مردان و کودکانی خواهند بود که کار نمی‌کنند. یا مشغول تحصیل هستند، یا خانه‌دارند، یا از کار افتاده‌اند، یا جویای کار هستند، اما هنوز فرصت شغلی مناسبی پیدا نکرده‌اند. پس حدود 25 یا در نهایت 30 درصد مردم باید کار کنند تا هزینه زندگی 70 درصد بقیه تأمین شود، و از این تعداد نیز هر ساله عده‌ای بازنشسته یا مستعفی می‌گردند.

د - آیا به تأثیرات منفی تک فرزندی، در تعلیم و تربیت و چگونگی شکل گرفتن شخصیت یک انسان و آینده فرهنگ فردی و اجتماعی نیز فکر کرده‌ایم، یا فقط به کمبودهای اقتصادی (آب و نان) برای شخص خودمان فکر می‌کنیم؟!*

* - ساختار شخصیتی کودکی (انسانی) که برادر و خواهر ندارد، در آینده‌ای نزدیک خویشاوند ندارد؛ عمو، عمه، دایی، خاله ... و فامیل برایش مفاهیم اعتباری و غیر قابل درکی می‌شود، چگونه خواهد بود؟!*

* - همین الان یک مطالعه کنید و ببینید که آیا اغلب کودکان یا نوجوانان تک فرزند (و حتی دو فرزند) در خانواده‌ها، با مشکلات اخلاقی، روحی، روانی و تربیتی مواجه نیستند؟!*

* - با سیاست تک فرزندی، اگر در یک برهه تعداد مولید دختر یا پسر بیشتر شد، چه معضلات لاینحلی در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، آموزشی، تولید صنعتی یا کشاورزی، دانشگاهی، اشتغال، ازدواج و ... پدید می‌آید؟*

ه - تمامی مطالعات داخلی و خارجی حاکی از آن است که کشور ایران و با همین منابع فعلی، ظرفیت جمعیتی سه برابر دارد. پس چرا ما را حتی از رشد 2 درصدی می‌ترسانند؟! پس اهداف دیگری را دنبال می‌کنند که ما باید با هوشیاری و بصیرت عمل کنیم.

پدر و مادرم خیلی اذیتم می کنند. مشکلات خونوادگی دعوا و...، خب اینطوری چه جوری می تونم حق شونو ادا کنم؟ وقتی بهم فحش بدن من چجوری حق پر و مادر رو عطا کنم. آگه خوبی کنم باهاشون جواب خوبیمو با بدی میدن، آگه بدی کنم هم جوابشو با بدی... این ناممکنه تو دین هم دینداری کنم هم احترام والدین.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: قابل کتمان و انکار نیست که برخی از والدین، نه تنها رفتار مناسبی ندارند، بلکه حتی ممکن است بدی و ظلم نیز بکنند. بالاخره وقتی می فرماید که هم "عاق والدین" هست و هم "عاق اولاد"، یعنی ظلم از هر دو طرف ممکن است.

* - بالاخره کسی که در کودکی و نوجوانی و جوانی درست تربیت نشده، مثلاً بد اخلاق، فحاش، حسود، خسیس، بخیل یا متکبر است، با یک ازدواج نیز زیر رو نمی شود، حتی با پست و مقام نیز تغییر نمی کند، بلکه نواقص و رذیله هایش به نوع دیگری ظهور و بروز پیدا می کند. فحاش در خانه اش هم فحش می دهد - بد دهن و بد اخلاق، حتی اگر رئیس جمهور، وزیر، وکیل و استاد دانشگاه هم بشود نیز بد دهن و بد اخلاق است - جبار و متکبر، حتی اگر فقیر و کپره نشین هم باشد، باز جبار و متکبر است. کسی که خسیس یا بخیل است، چه فقیر و مسکین باشد و چه ثروتمند، باز هم خسیس و بخیل است.

* - منتهی به یک مهم دیگر نیز باید توجه کنیم. بیش از دو دهه است که اغلب رسانه ها و ابزار و امکانات آموزشی، تبلیغاتی و تربیتی، به هدف «سیاه نمایی از پدر و مادر و به ویژه پدر»، ضد تبلیغ می کنند. در اغلب فیلم ها و سریال ها، پدر خواسته و ناخواسته "ظالم" جلوه داده می شود - در تحلیل ها و آموزه ها نیز پدر و مادر مقصر و ظالم جلوه داده می شوند. خب، این هجمه تأثیر بسیاری در چگونگی نگاه، توقع، تربیت و اخلاق فرزند نسبت به والدین دارد. از سویی دیگر توقعات بیجا و برآورده نشدن آنها نیز سبب لجاجت و کدورت فرزندان نسبت به پدر و مادر می گردد.

الف - خداوند متعال در چندین آیه تصریح نمود که به پدر و مادر نیکی کنید و واژه‌ی "حُسن و احسان" به کار برد، و سایر آموزه های معصومین علیهم السلام نیز ضمن تأکید به تشریح آن پرداخته است.

دامنه‌ی "نیکی" خیلی وسیع است و البته که هر کس نیکی کند، به خودش نیکی کرده است.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ» (فصلت، 46)

ترجمه: هر که کار شایسته کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیان خود اوست و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

ب - خداوند متعال فرمود که اگر پدر و مادر تو انسان‌های فاضلی بودند، دائم به تو خدمت کردند، خوش اخلاق و مؤمن بودند، از نثار جان و مال برایت دریغ نکردند و ...، به آنها نیکی کن؛ نیکی در مقابل نیکی که بدیهی‌ترین و ابتدایی‌ترین حالت و رفتار انسان است. بلکه فرمود در هر حال "نیکی" کن؛ اما حدی برای اطاعت از آنها قرار داد و فرمود: اگر تو را امر به شرک کردند و یا خواسته‌ای داشتند که با حدودی الهی (واجبات و محرمات) مغایرت داشت، اطاعت نکن و بدان که بازگشت به سوی الله جلّ جلاله است.

ج - وقتی می‌گویید: «در مقابل اذیت و آزار و فحش آنها نمی‌توانم احترام بگذارم و دینداری کنم»، به این بیاندیشید که آیا اگر متقابلاً آزار دهید، بی‌احترامی کنید، یا فحش دهید، دینداری محقق می‌شود؟! پس "دیندار به اطاعت امر خدا و صبر در آن است و نه به عکس العمل متقابل نفسانی".

د - هر دستوری که خداوند متعال داده است، ابتدا برای فایده و رشد خود انسان است و سپس نتایجش بر دیگران و جامعه و نسل مترتب می‌گردد. پس اگر فرمود: «به والدین نیکی کنید»، ابتدا برای رشد و فلاح خود انسان است.

اگر انسان این حقیقت را خوب درک کند، دیگر به نتایج یا عکس العمل طرف مقابل کاری ندارد، چون می‌داند که این نیکی یا احترام به والدین یا دیگران، به نفع خودش است؛ او دارد خودش را تربیت می‌کند و شاکله‌ی خود را نیکو می‌سازد.

ه - دینداری یعنی اطاعت امر خدا. آن وقت هر اطاعتی و هر کاری عبادت می‌شود. پس کسی که به امر خدا و برای رشد خودش و تقرب به خدا کار نیکویی انجام می‌دهد، اجرش را از خدا می‌خواهد، نه از طرف مقابل. و البته خدا هم مضاعف می‌دهد:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (الأنعام، 160)

ترجمه: هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود.

و - نیک بودن و نیکویی کردن، زیاد هم کار راحتی نیست و البته انسان در سختی‌ها ساخته می‌شود - چرا فرمود "جهاد" و چرا فرمود خودسازی "جهاد اکبر" است؟

ز - وقتی کسی به رغم مشکلات یا برخوردهای غلط و ... سعی می‌کند حدود را رعایت کند و از صراط خارج نشود، در واقع "صبر" کرده است. در احادیث فرموده‌اند که نسبت صبر به ایمان، مثل سر است به بدن - یعنی ایمان بدون "صبر و استقامت"، زنده، پایدار و پویا نمی‌ماند، چنان چه بدن بدون سر، دیگر زنده و پویا

نیست و مرده است. و البته نتیجه و اجر "صابرین"، در دنیا و آخرت، کاملاً متفاوت است. هنگام ورود به بهشتی جداگانه (بهشت عدن)، ملائک همه در صف ایستاده‌اند که به آنها به خاطر صبرشان سلام دهند:

«وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ هُمُ عُقْبَى الدَّارِ» (الرعد، 22)

ترجمه: و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش‌سرای باقی.

«جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ» (همان، 23)

ترجمه: [همان] بهشت‌های عدنی که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند.

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» (همان، 23)

ترجمه: [و به آنان می‌گویند] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید راستی چه نیکوست فرجام آن‌سرای.

*****-** پس، از خداوند متعال توفیق معرفت و ایمان و اطاعت بجواییم و فقط با خودش معامله کنیم، نه این که بابت نیکویی به دیگران، از آنان انتظار عمل متقابل یا حتی اجر و پاداش داشته باشیم. در اطاعت اوامر الهی و سختی‌ها، صبر و استقامت داشته باشیم، تا بشود دینداری.

حجاب‌های هفتگانه چیست؟! کامل بیان کنید. تربیت امام حسین را هم در این مورد توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بی‌تردید توضیح کامل ممکن نیست. نه بضاعت علمی ما به آن حد است، نه اشراف ما که هنوز پشت لایه‌های ضخیم‌تر حجاب نفس مانده‌ایم به حداقل قابل قبولی رسیده است؛ و نه این مقوله آن قدر ساده است که بتوان حتی در یک یا دو کتاب به آن پرداخت.

الف - اجمالاً اشاره می‌شود که "حجاب" به هر چه مانع از کشف و شهود حقایق بیشتر گردد، گفته می‌شود. به عنوان مثال: پوست ما حجابی است که گوشت دیده نشود و پلک چشم حجابی است که هر چند کوچک به نظر می‌آید، اما مانع دیدن هر چیزی می‌گردد. و همین‌طور هر چیزی می‌تواند مانع و حجابی برای دیدن چیز دیگری باشد.

ب - حجاب (مانع) نه تنها الزاماً "بد" نیست، بلکه در بسیاری از موارد خوب، لازم و ضروری است. چنان چه لایه‌های بیرونی بدن انسان و حیوان، از یک سو آن چه در درون است را حفاظت می‌کند و از سوی دیگر مانع و حجابی برای دیده شدن آنهاست.

ج - در عالم معنا نیز همین‌طور است و اساساً عکس (تصویر) عالم معنا (بالا) در مرتبه نازل‌اش همین طبیعت است. در عالم معنا نیز حجاب‌هایی بسیار جذاب و معرفت بخش وجود دارد که به آنها «حُجُب نوری» گفته می‌شود، مثل همین دنیا که گاه شدت نور سبب می‌گردد که آدمی نبیند - حجاب‌هایی هم از شدت تاریکی مانع دیدن می‌شوند که به آنها «حُجُب ظلمانی» گفته می‌شود.

جمال و حجاب و احکام:

به رابطه "جمال"، "حجاب"، و "احکام" دقت کنیم. هر آن چه در عالم دیده می‌شود، تجلی جمال الهی است، اما همه لایه در لایه و حجاب در حجاب است. به عنوان مثال: همه سطح کوه یا سطح اقیانوس را می‌بینند، اما همین سطح حجاب است؛ مثل چادر است. اما هر کس نزدیک‌تر و مقرب‌تر شود، محرم‌تر می‌گردد و حجاب‌های یکی پس از دیگری برایش برداشته می‌شود. مثل یک کوه‌نورد، سنگ‌شناس، غواص، دانشمند و محقق و ...، اما هر چه جلوتر رود، همان چیزی که برایش کشف و مشهود می‌شود، خودش حجابی است برای دیدن عمق آن - پس باید مقرب‌تر و محرم‌تر گردد.

زن، آینه جمال الهی است. برای همه جز محارم خود در حجاب است. اما جذبه‌هایی دارد که حتی برای هر محرمی به جز "شوهر" در حجاب می‌ماند. چه جذبه مادی مثل بدن و شهوت جنسی، چه جذبه معنوی مانند "عشق".

حجاب‌ها در سیر الی‌الله:

در سیر الی‌الله، به هدف نایل آمدن به "لقاء الله" نیز همین قواعد و قوانینی که مرتبه‌ی نازل‌هی آن را در طبیعت می‌بینیم حاکم است، منتهی در مراتب بالاتر و کامل‌تر.

چرخ با این اختزان، نغز و خوش و زیباستی

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت

برود بالا همان با اصل خود یکتاستی (میرفندرسکی)

پس سالک باید مرحله به مرحله، با معرفت و تقرب خود، حجاب‌ها را کنار بزند.

* - بی‌تردید "حجاب اول"، نفس است که مربوط به بدن است و بدن نیز حیوانی است. پس انسان باید از این مرحله گذر کند. بین میل به انواع شهوات (خوردن، خوابیدن، جماع و ...) در میان انسان‌های کامل یا عرفا و

انسان‌های معمولی یا غافل فرقی نیست، به جز آن که او نفس را مهار کرده و افسارش را به عقل داده و عقل نیز نبی درونی است - اما این افسار عقل و خودش را به حیوان نفس سپرده است تا هر کجا که می‌خواهد او را ببرد.

*** -** حجاب خودبینی و تکبر - حجاب عُجب - حجاب جهل ...، همه حجب ظلمانی هستند و حتی گاه عبادت و علم نیز حجاب می‌شود. چنان چه در روایت آمده: « **الْعِلْمُ هُوَ حِجَابُ الْأَكْبَرِ** - علم حجاب اکبر است» - ندیدم که علم برخی به جای روشنایی بخشی، سبب تکبر، غرور و حتی کفر آنها می‌گردد؟! این دنیا خودش حجاب است، تا برزخ دیده نشود، برزخ حجاب قیامت است. چشم بصیر که حجاب‌ها را کنار زده، از همین جا برزخ را نیز می‌بیند، چنان که می‌گویند: فلانی چشم برزخی دارد - کسی که بیشتر حجاب‌ها را کنار زده، قیامت و حیات اخروی را نیز می‌بیند و به همین دلیل ایمان و یقینش کامل‌تر می‌شود.

هفت:

در "هفت" رمز و رموزی هست منطبق با عالم هستی در مراتب خودش. آسمان‌ها هفت طبقه - زمین هفت طبقه - سوره حمد هفت آیه (المثانی) - ایام هفته هفت روز ... تا "هفت شهر عشق". جالب است بدانیم که اگر اسم‌های تکراری اهل عصمت علیهم‌السلام را حذف کنیم، باقیمانده "هفت اسم" می‌شود. [محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی - صلوات الله علیهم اجمعین].

*** -** اراده، مشیت، وحی و اوامر الهی، از عرش اعلی مرتبه به مرتبه نازل می‌گردد تا زمین برسد و حتی نازل‌تر می‌شود تا از قلب معصوم صلوات الله علیه، در قالب و حجاب حرف (کلام) و عمل (سنت)، به دیگران ابلاغ گردد.

پس از دریافت پیام، مراتبی طی می‌شود تا به "عقل و قلب" برسد و اگر در این فرودگاه نشست، در قالب جمیع عبادات [از تفکر گرفته، تا ذکر یا انجام حدود الهی]، صعود می‌کند و باید عوامل معرفت، ایمان، عشق، اخلاص و ... را پشت سرگذارد تا مقبول و مرضی محبوب واقع شود.

*** -** این گذر سخت است، دشوار است، گاه محال یا غیر ممکن به نظر می‌رسد، اما خداوند سبحان کسی را رها نکرده است، و نور برای روشنایی راه و کنار زدن حجاب‌های ظلمانی و هم چنین کشتی نجات برای گذر سلامت از طوفان و سیل بلایا فرستاده است: «**إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحَ الْهُدَى وَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ**»

روایت:

هشام به حضرت موسی ابن جعفر «ع» می‌گوید: به چه علت تکبیرات مستحبه اول هر نماز هفت تکبیر شد؟ امام (ع) می‌فرماید: خداوند هفت آسمان و زمین را هفت طبقه و حجب را هفت حجاب خلق کرد، وقتی رسول اکرم شبانگاه به معراج رفت و میان او و مقام پروردگار، قاب قوسین او ادنی بیشتر فاصله نبود، خداوند

تبارک و تعالی برای رسول اکرم یک حجاب از هفت حجاب را برداشت. رسول اکرم هم یک تکبیر گفتند. حضرت رسول کلماتی را که در اول نماز می‌خوانند را قرائت فرمودند. حجاب دوم برداشته شد، باز رسول اکرم تکبیر گفتند، و هر حجابی که برداشته می‌شد یک تکبیر می‌گفتند تا حجاب‌های هفت گانه مرتفع شد و هفت تکبیر کامل شد. بعد از گفتن هفت تکبیر، خداوند متعال فرمود: الان به مقام مخصوص من رسیدی. پس نام مرا بر زبان جاری کن. (امام خمینی رحمه الله علیه، سرّ الصلوة ص 129)

درس:

امام خمینی رحمه الله علیه: اول شرط تحقق سیر الی الله، خروج از بیت مظلّم نفس و خودی و خود خواهی است. چنانچه در سفر حسی عینی، تا انسان به منزل و جایگاه خویش است، هر چه گمان مسافرت کند، بگوید من مسافرم، مسافرت تحقق پیدا نکند، مگر به خروج از منزل و اختفای آثار بد، همین طور این سفر عرفانی الی الله و مهاجرت شهودی، تحقق پیدا نکند مگر به خروج از بیت مظلّم نفس و اختفای آثار آن. تا جولان تعینات و دعوت اذان کثرت در کار است، انسان مسافر نیست، گمان مسافرت است و دعوی سیر و سلوک است؛ قال الله تبارک و تعالی:

«وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» [النساء، 100]

ترجمه: و کسی که در راه خدا از وطن چشم می‌پوشد و مهاجرت می‌کند، اگر به موانعی بر می‌خورد به گشایش‌هایی نیز بر خورد می‌نماید و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است. (چهل حدیث امام «ره»، ص 625)

جهت کسب معرفت بیشتر، باید کتبی چون: لقاء الله از مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - سرّ الصلوة و چهل حدیث از امام خمینی رحمه الله علیه را به دقت و به دفعات مطالعه نمود.

زمستان ۱۳۹۳
بهمن

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

پاسخ های کوتاه

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

پاسخ های کوتاه - بهمن 1393

س 296 - برخی افراد مسن بر این باورند که تهران آینده خوبی ندارد و در فاضلاب خود فرو می رود. مأخذ آنها در بیان این پیشگویی اخباری است که از پدران و مساجد زمان خود شنیده اند. اگر این باور صحت دارد آیا این قضیه نزول بلا بخاطر غضب الهی بر ساکنین این شهر است یا اینکه نظیر زلزله بم است که بر افراد غیرمغضوب نیز قابل وقوع است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نیازی به پیشگویی قدما و یا معاصرین نیست، همه می دانند که تهران از یک سو روی گسل زلزله بنا شده است و از سویی دیگر زیر هر خانه اش چاه آب و چاه فاضلاب حفر شده است. پس احتمال خطر همیشه بوده و هست.

در این مقوله به چند نکته ی بسیار مهم باید توجه شود:

الف - هر بلا و ابتلایی (هر چند بسیار ناخوشایند به نظر رسد)، الزاماً "عذاب الهی" نیست؛ حتی گاه شرایط به گونه ای است که رسیدن به نعمت، منوط به گذر از نعمتی می گردد.

ب - عذاب الهی، حتماً و یقیناً پس از گذر یک قوم از حدّ و حدود مشخصی در کفر و شرک و معصیت نازل می گردد.

ج - عذاب صرفاً وقوع حوادث طبیعی مثل سیل، زلزله، طوفان یا صاعقه نیست. استدراج [عذاب تدریجی] که معمولاً به شکل غفلت مردم، افتادن به ورطه ی سقوط، مسلط شدن مفسدین و ظالمین و طواغیت بر آنها ظهور و بروز می یابد، عذابی به مراتب شدیدتر و مهلک تر است.

د - گناه نیز فقط مفاسدی چون: شرب خمر، زنا، دزدی، قمار ...، یا خدایی نکرده ترک نماز و واجبات و ارتکاب به محرّمات نیست؛ غفلت گناه است، جهالت گناه است، اهمال گناه است، بی توجهی به تذکّارها گناه است و ... - پس اگر عده ای مؤمن، روی گسل زلزله، خانه های سست و غیر اصولی بسازند، بعد زلزله ای با

شدت کمتر از 5 ریشر شهر آنان را بر سرشان آوار کند، این عذاب همان جهالت و غفلت است. مگر زلزله‌ی 7 ریشری در ژاپن خسارت چندانی به بار نمی‌آورد، به خاطر ایمان آن بت پرست‌ها به توحید و معاد است؟

ه - اما اگر اینگونه حوادث واقعاً عذاب باشد، گاهی خوبان را نیز به خاطر رضایت، سکوت، همراهی مستقیم یا غیر مستقیم و ... با گناه و گناهکاران، شامل می‌گردد.

چند مثال ساده:

* - ندیدید اگر گروهی از مردم و زن به صورت مختلط برقصند، مؤمنین اشکال می‌کنند، اما وقتی نوبت به عروسی پسر یا دختر خودشان رسید، می‌گویند: اولاً این عروسی است و ثانیاً یک شب اشکال ندارد؟! یعنی به غیر از معصیت ارتکاب به حرام، دین‌سازی هم می‌کنند و صدور احکام نیز می‌نمایند و در واقع بدعت می‌گذارند که گناهش از آن رقصیدن نیز سنگین‌تر است.

* - ندیدید عموم مسلمانان و مؤمنین، ربا را حرام و شمشیر کشیدن به روی خدا و رسول صلوات الله علیه و آله می‌دانند و نزول‌خوار را لعن می‌کنند، اما اگر یک وام ربوی برای ساخت خانه، یا خرید خودرو یا ... به آنها داده شود، با میل و رغبت و اشتیاق تمام اخذ می‌کنند و اگر بپرسید چرا؟ هزار بهانه می‌آورند و دست آخر می‌گویند چاره‌ای نبود؟ گویا اسلام ربا را برای وقت خوشی و دارایی حرام کرده است و اگر گرفتاری پیش آمد، دیگر حلال می‌شود؟!

* - مردم مسلمان نیز رابطه دو نامحرم را حرام می‌دانند، چه رسد به مؤمنین - اما چه بسیارند کسانی که وقتی برای دختر و پسرشان به خواستگاری می‌روند و یک دیگر را می‌پسندند، با محرمیت مخالفت می‌کنند، و به اسم نامزدی این دو جوان را به گناه می‌کشاند و بدتر آن که فتوا می‌دهند: چون قرار است ازدواج کنند، یا نامزد یک دیگرند، اشکالی ندارد؟!

* - آیا همه مسلمانان و مؤمنان "شاکر" هستند؟ یعنی نعمات را درست و به جا و به اندازه استفاده می‌کنند؟! آیا نفرمود کفران نعمت و ناسپاسی استحقاق عذاب شدید دارد؟

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم علیه السلام، 7)

ترجمه: و (به خاطر آرید) زمانی که پروردگارتان اعلام کرد که اگر شکر گزارید حتماً بر (نعمت‌های) شما می‌افزایم، و اگر کافر شدید یا ناسپاسی کردید البته عذاب من بسیار سخت است.



تاریخ - بهمن 1393

پاسخ ابن تیمیه: (حقیقت این است که علی برای ولایت [خلافت] بر مردم می‌جنگید، و به همین دلیل جمعیت زیادی را کشت و در زمان حکومتش هیچ جنگی با کفار نداشت و هیچ سرزمینی از آن‌ها را فتح نکرد و در آن زمان برای مسلمانان هیچ افزایش خیری نبود) - این سخنی از ابن تیمیه است. لطفاً جواب او را بدهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخ‌گویی به سؤالات و شبهات:

با ابن تیمیه باید بحث را از جای دیگر و آن هم از صفر شروع کرد، چون هیچ اعتقاد درستی به توحید و معاد نداشت، چه رسد به سایر معارف و تاریخ اسلام. او از این عقاید باطل و بالتبع آن افتراها بسیار داشت، حتی نسبت به خداوند سبحان، چه رسد به امیرالمؤمنین علیه السلام که بغض دیرینه‌ی صاحب چنین اندیشه‌هایی است. البته نه فقط به خاطر شمشیرش که ظالمین را به جای خود نشانده، بلکه به خاطر علم، حکمت، بصیرت و تمامی کمالاتش. آیا انتظار می‌رود ابن تیمیه که به خداوند متعال، افترای دست و پا و چشم داشتن می‌زند و برای او جسمیت قائل است، قرآن و معارف و احکام پیامبر صلوات الله علیه و آله را با تفسیر به رأی و احکام جعلی تحریف می‌کند، علی شناس باشد و به امیرالمؤمنین علیه السلام معرفت و محبت داشته باشد و از نیات او نیز با خبر باشد و به او تهمت نزند؟! اگر چنین نبود که خروجی اندیشه‌ها و باورهایش وهابی و داعشی و القاعده نمی‌شدند. در هر حال تمامی جنگ‌هایی که ایشان در رکاب رسول الله صلوات الله علیه و آله داشتند، علیه کفار بود. و اگر قرار بود برای نفس (حکومت) بجنگند، بلد بودند که از همان ابتدا هر مخالفی را گردن بزنند. اما در زمان حکومت ایشان، دیگر کفار در مرزهای بسیار دور بودند و دیگر نه دلیلی برای حمله مستقیم داشتند و نه امکان چنین حمله‌ای داشتند. ولی (مثل کفار مسلمان نمای امروزی)، جنگ‌های درون مرزی راه انداختند. چهار سال و نیم حکومت و سه جنگ بزرگ با مارقین، قاسطین و ناکثین.

جنگ جمل (فتنه ناکثین):

ناکثین یا گروه پیمان شکنان، کسانی بودند که در مدینه با امام علی علیه السلام بیعت کردند و به خاطر نرسیدن به مطامع نفسانی و منافع شخصی و حزبی شان، بیعت خود را شکستند. سردمداران این گروه، طلحه و زبیر بودند که توانستند عایشه، همسر پیامبر و کمک‌های بی‌دریغ بنی‌امیه، به مکه آمدند و لشکری بزرگ را فراهم کردند، خود را به بصره رسانده، آنجا را تصرف کردند و جنگ جمل را بر پا نمودند.

جنگ صفین (فتنه قاسطین):

قاسطین یا گروه ستمگران و ظالمان، سردمدار این گروه، معاویه بود که با معاونت و دستکاری عمرو عاص و با حيله گری و آفریدن حوادث فریبنده و فتنه‌های گوناگون، سعی کردند تا ذهن، فکر و اهتمام حاکمیت را به رفع فتنه‌ها و دشمنی‌های خودشان معطوف کنند، تا مجالی برای ایشان جهت سامان بخشی به نظام اسلامی و وضعیت مسلمین نماند. (از این سیاست‌ها، فتنه‌ها و جریان‌ها، امروز نیز بسیار می‌بینیم).

سراجام نبرد صفین در منطقه‌ای میان عراق و شام، بین معاویه و امام علی علیه السلام اتفاق افتاد و یکی از سه جنگ داخلی است که در حکومت کمتر پنج ساله‌ی امام علی علیه السلام بر ایشان تحمیل شد.

جنگ نهروان (فتنه مارقین):

پیدایش مارقین یا همان خوارج، نتیجه فتنه‌ی معاویه بود. آنها گروهی بودند که تا پایان جنگ صفین در رکاب امام علی علیه السلام شمشیر زدند و از یاران حضرت بودند؛ ولی به واسطه شیطنت بعضی از منافقان، پس از قضیه حکمیت، از دین خارج شدند و در بیرون شهر کوفه، گروهی را تشکیل دادند که به «نهروانیان» معروف شدند و به جنگ با امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و به همین اعتبار، آنان را «خوارج نهروان» نامیده‌اند.

بجانه‌ی آنها (مثل همین امروز) این بود که چون خود را عامل گرفتاری‌ها و انحرافات (به ویژه در قائله حکمیت) دیدند و فهمیدند که در مذاکرات فریب خوردند، ایشان را متهم کردند که اصلاً تو چرا فشار ما را پذیرفتی، چرا چنین کردی و چرا چنان نکردی؟ پس باید بیایی در مسجد و اقرار به گناه کنی و استغفار نمایی و کنار روی و ... - چون حيله نتیجه نداد، کار را به جنگ کشیدند.

کفار:

حالا چه کسی گفته که "کفار" حتماً باید از کشورهای خارجی باشند و یا شناسنامه خارجی داشته باشند؟ آیا دست کم سردمداران اینها کافر و مشرک و منافق نبودند؟! آیا حتی طبق فقه تسنن، کسانی که بر خلیفه خروج کنند، کافر، باغی و طاغی و یاغی نیستند؟ چطور شد که حکم قتل سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام را به عنوان خارج شده از دین به خاطر عدم بیعت با یزید لعنة الله و خروج برای اصلاح امت جدش می‌دهند، اما وقتی خودشان به جنگ امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌آیند، کافر یا دست کم ظالم و جاهل محسوب نمی‌گردند؟!!

جنگ:

چه کسی گفته که ملاک ایمان و کار با خدا، فقط "جنگیدن" است؟ چه کسی گفته که حتماً باید با هر کافری جنگید؟ چه کسی گفته که الزاماً همه خارجی ها دشمنند؟ چه کسی گفته که نشر اسلام فقط با شمشیر است؟ این که اندیشه و رسم اعراب جاهلیت است. این تصویری است که اسلام امریکایی با ایجاد گروهک‌هایی مبتنی بر اندیشه‌های ابن تیمیه و متکی بر وهابیت (مثل القاعده، طالبان، سلفی، داعشی و ...) از اسلام نشان می‌دهد.

خلافت:

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اگر برای خلافت هم می‌جنگید، حق او بود و حتی اگر نجات‌بخش بود، چون مصلحت حفظ اسلام را در آن ندید. چرا که خدا او را به خلافت منصوب نموده بود و رسول خدا صلوات الله علیه و آله ایشان را معرفی نموده بود و برای ایشان از همگان بیعت اخذ نموده بود. پس جنگ برای خلافت، حکومت و ... از جانب ایشان یا هر معصوم دیگری، حق و جهاد فی سبیل الله است. چنان که ما نیز امروز برای احقاق و حفظ و تداوم حکومت اسلامی خود و بر طبق رهنمودها و دستورات اسلام و تحت رهبری "ولایت فقیه" می‌جنگیم.

افزایش خیر:

اینها چه می‌فهمند که خیر چیست و مصداقش کدام است؟ آیا خیر فقط در کشورگشایی تعریف شده است؟! یک حکومت کمتر از 5 سال، الگوی حکومتی برای هر جامعه‌ی مستقل و بالنده‌ای شده است - کور کردن چشم فتنه و فتنه‌گران، اسلام را برای همیشه نجات داده است - بصیرت، استراتژی و تاکتیک‌های ایشان در برخورد با دشمنان در جنگ نرم و جنگ سخت، دکترین سیاست و حکومت‌داری شده است...، اما برای آنان که فقط دستی بر غلاف شمشیر دارند و آن هم برای کشتن مسلمانان، چه پاسخ و توضیحی می‌شود ارائه داد؟! *

چه کسانی شهدای کربلا را دفن نمودند؟**ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات:**

"چه کسانی شهدای کربلا را دفن نمودند؟" با این که چگونه آنها را شناسایی و دفن کردند، دو مقوله جداگانه است.

ممکن است برخی گمان کنند که بالاخره عده‌ای آمدند و بدن‌های بی‌سر و پاره‌پاره را به صورت ناشناس دفن کردند. اما چنین نیست، چرا که اولاً آنها غریبه یا غیر مسلمان نبودند، ثانیاً حادثه‌ی کوچکی نبود و برایشان مهم بود که کدام بدن متعلق به کیست؟ ثالثاً می‌دانستند که اجساد بزرگان و اولیایی از اولاد رسول اکرم صلوات الله

علیه و آله، مثل شخص امام حسین، حضرت ابوالفضل، حضرت علی اکبر، حضرات قاسم و عبدالله ... علیهم السلام در میان این اجساد است. لذا مترصد بودند که حتماً شناسایی شوند.

*- در مورد این که چه کسانی اقدام به تدفین کردند، در کتب معتبر تاریخی و حدیثی شیعه و سنی آمده است که «قوم بنی اسد»، یک روز پس از پایان فاجعه و خروج تمامی سپاهیان عمر سعد (لعنة الله عليهم اجمعين) از کربلا، آمدند و اقدام به تدفین کردند.

از علمای اهل تسنن، طبری در تاریخ طبری - بلاذری در انساب و مسعودی در مروج الذهب و ... تصریح دارند که قبیله بنی اسد اقدام به تدفین کردند و در میان علما و محدثین شیعه نیز شیخ مفید در الارشاد - و سید بن طاووس در لهوف - و ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب و ... نیز همین قول را آورده‌اند.

چرا قوم بنی اسد و آنها کیانند؟

لازم است بدانیم که قبیله بنی اسد، که قبیله معروفی حتی در سلحشوری است، نزدیک‌ترین قبیله به کربلا بودند که در غاضریه سکنا داشتند.

بنی اسد از قبایل سلحشور عرب بودند. هنگام بنای کوفه، این قبیله محله‌ی خاصی را در جنوب مسجد کوفه به خویش اختصاص دادند. در سال 36 هجری در جنگ جمل، با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند و در کنار آن حضرت جنگیدند؛ اما در قیام عاشورا در سال 61 هجری، به سه دسته تقسیم شدند: موافق با امام - مخالف با امام و بی طرف (مثل تمامی جریان‌های تاریخی). از این رو چه در میان شهدای کربلا و چه در میان جنایتکاران این میدان، نام بزرگانی دیده می‌شود که اهل این قبیله و قوم بودند. مثل: حبیب بن مظاهر، انس بن حرث، مسلم بن عوسجه، قیس بن مسهر، موقع بن ثمامه و عمرو بن خالد صیداوی که از سران موافقان بودند و حرمله بن کاهل اسدی لعنة الله علیه، قاتل طفل شیر خوار، که از سران مخالف بود. پس عزم آنها برای شناسایی و جداسازی دوست و دشمن در میان اجساد قبل از تدفین، تشدید شد.

چگونگی شناسایی و تدفین:

اما آنها چگونه می‌توانستند که بدن حضرت سیدالشهداء و سایر شهدای کربلا علیهم السلام را که بی سر و قطعه قطعه بودند تشخیص دهند و از سایر کشته‌های سپاه عمر سعد جدا کنند؟ به ویژه بدن مبارک امام حسین علیه السلام را با توجه به این که معصوم را جز معصوم تدفین نمی‌کند؟

پس حضور امام معصوم، چه برای تدفین ایشان و چه برای شناسایی سایر اولیاء الله و شهدای کربلا که باید مبتنی بر علم و اسباب غیبی باشد، ضرورتی اجتناب ناپذیر بود.

برای کسانی که اساساً "ولایت و امامت" را قبول ندارند، سخت است که بپذیرند امام سجاد، حضرت علی بن الحسین علیه السلام که به حسب ظاهر در اسارت و در حال کوچ دادن به سوی شام بودند، با قدرت ولایی

برگشته باشند و با علم الهی شناسایی کرده باشند، اما برای کسانی که "ولایت و امامت" را می‌شناسند و باور دارند، حتی اگر هیچ حدیث و نقلی هم نباشد، یقین وجود دارد که هیچ راه کار دیگری جز این نمی‌باشد. مانند رسیدن امام جواد علیه‌السلام در هنگام احتضار امام رضا علیه‌السلام و یا ظاهر شدن امام زمان علیه‌السلام برای تدفین امام حسن عسکری علیه‌السلام. هر چند که حدیث در خصوص کربلا نیز بسیار است، مبنی بر این که امام سجاد علیه‌السلام به صورت ناشناس تشریف آوردند، بدن مبارک امام حسین و حضرت عباس علیهما‌السلام را خود تدفین نمودند و سپس سایر شهداء را تک به تک به افراد قبیله بنی اسد معرفی کردند و آنها نسبت به تدفین سایرین اقدام کردند.

حدیث:

راوی گوید: نزد امام رضا علیه‌السلام بودم. علی بن ابی حمزه و ابن سراج و ابن مکاره نیز وارد شدند. پس از سخنانی که میان آنان و امام درباره‌ی امامتش گذشت، علی بن ابی حمزه گفت: از پدرانت برای ما روایت شده که عهده‌دار امر دفن امام، جز امام نمی‌شود. از امام پرسید: پس بگو حسین بن علی علیه‌السلام امام بود یا نه؟ گفت: امام بود. پرسید چه کسی عهده‌دار کار او شد؟ گفت: علی بن الحسین علیه‌السلام. پرسید: او کجا بود؟ او که دست ابن زیاد اسیر بود! گفت: بی‌آنکه بفهمند بیرون آمد و پدرش را دفن کرد و برگشت. (بحار الانوار، ج 42، ص 187)

نقل تاریخی:

چون امام سجاد(ع) آمد، بنی اسد را دید که کنار کشتگان گرد آمده‌اند و سرگردانند؛ نمی‌دانند چه کنند و کشته‌ها را نمی‌شناسند، چون بین بدن‌ها و سرهای مقدس جدایی انداخته بودند و گاهی از بستگان آنان می‌پرسیدند. امام سجاد به آنان خبر داد که برای دفن این اجساد پاک آمده است. آنان را با نام و مشخصات معرفی کرد. هاشمیان را از دیگران شناساندند. ناله و شیون برخاست و اشک‌ها جاری شد و زنان بنی اسد مو پیشان کردند و سیلی به صورت زدند و بلند گریه کردند. به محل قبر آمد، کمی از خاک‌ها را کنار زد. قبر حاضر و آماده و صندوقی شکافته آشکار شد.

حضرت دستان خود را زیر کمر امام حسین (علیه‌السلام) گشود و گفت: بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله، صدق الله ورسوله، ماشاء ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم. امام به تنهایی بی‌آنکه بنی اسد در این کار همراهی اش کنند پیکر مطهر را وارد قبر کرد و به آنان گفت: همراه من کسی هست که یاری می‌کند. چون او را در قبر نهاد، صورت بر آن رگ‌های بریده نهاد و گفت: خوشا سرزمینی که پیکر پاک تو را در بر گرفت! دنیا پس از تو تاریک است و آخرت با فروغ جمالت روشن است. اما شب بیداری و غم است و

اندوهگین همیشگی، تا آنکه خداوند برای خاندان تو سرای آخرت را برگزیند که تو در آنی. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد از من، ای فرزند رسول خدا!

و بر قبر نوشت: **این قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را لب تشنه و غریب شهید کردند.** آنگاه به طرف عمویش عباس رفت و او را در همان حال دید که فرشتگان آسمانها را دهشت زده، و حوریان بهشتی را گریان ساخته بود. خود را روی بدن مقدس او انداخت و رگهای بریده‌اش را می‌بوسید و می‌گفت: **پس از تو خاک بر سر دنیا! ای قمر بنی‌هاشم! از من سلام بر تو باد، ای شهید خدایی! رحمت و برکات الهی بر تو باد!**

برای او نیز قبری گشود و به تنهایی او را وارد قبر کرد، همان‌گونه که برای پدرش کرد و به بنی اسد فرمود: با من کسانی‌اند که یاری‌ام می‌کنند. آری، برای بنی اسد مجالی گذاشت تا در دفن شهدای دیگر مشارکت کنند. دو جا برای آنان تعیین کرد و فرمود دو گودال کنند؛ در اوّلی بنی‌هاشم را و در دیگری اصحاب را قرار دادند. اما حر ریاحی را قبيله‌اش بردند، به جایی که هم اینک قبر اوست. گویند: مادرش حاضر بود. چون دید که اجساد دیگر را چه می‌کنند (دفن همه در یک جا) حر را به این مکان برد. (مقتل الحسین، مقرر، ص 469)

زمستان ۱۳۹۳
اسفند

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
اعتقادی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

اعتقادی - اسفند 1393

خدا شناسی - آیا خداشناسی مقدم بر امام شناسی است و یا بر عکس می باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

باید مقصود از سؤال مشخص شود.

تردید نیست که "خداشناسی" بر هر شناختی مقدم است. همه انبیا و رسولان و ائمه علیهم السلام نیز آمده اند تا انسان تحت تعلیمات و تذکرات و حیانی و تربیت آنها، خداشناس و خداپرست شوند. چنان چه فرمود:

« كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ » (البقره، 151)

ترجمه: همان طور که در میان شما، فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم، [که] آیات ما را بر شما می‌خواند، و شما را پاک می‌گرداند، و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

شناخت خدا:

کسی نمی‌تواند ابتدا به ساکن برود و "خدا" بشناسد. بشر خودش و موجودات محدودتر از خودش را نیز نمی‌تواند بشناسد، چه رسد به خدا! بلکه، این خداست که خود را با اسماء، آیات و نشانه‌هایش می‌شناساند، چنان چه هر چیزی اول خود خودش را با ظهورش می‌شناساند و بعد دیگران آن را می‌شناسند. و البته کار بشر این است که به آن شناساندن و شناسایی ایمان بیاورد.

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ » (فصلت، 53)

ترجمه: به زودی آیات خود را هم در آفاق و خارج از وجود آنان و هم در داخل وجودشان نشان خواهیم داد تا روشن گردد که خدا حق است آیا این شهادت برای پروردگار تو بس نیست که او ناظر و گواه بر هر چیزی است.

شناخت اهل عصمت علیهم السلام:

بالتبع شناخت انبیای الهی، رسولان، امامان و اهل عصمت علیهم السلام نیز برای بشر ممکن نیست، مگر آن که خدا آنها را بشناساند. خداست که انبیا و رسولان و امامانش را بر می‌گزیند و برای هدایت به سوی بندگانش می‌فرستد، پس اوست که باید آنان را بشناساند؛ که البته با دلایل و براهین روشن، با معجزات، با کتاب و ...، این کار را انجام می‌دهد و کار بشر آن است که کتمان و کفران نکند و به آن شناسایی ایمان بیاورد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، 25)

ترجمه: با اینکه ما رسولان خود را همراه با معجزات روشن گسیل داشتیم، و با ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم را به عدالت خوی دهند، و آهن را که نیروی شدید در آن است و منافع بسیاری دیگر برای مردم دارد نازل کردیم، تا با سلاحهای آهنین از عدالت دفاع کنند، و تا خدا معلوم کند چه کسی خدا و فرستادگان او را ندیده یاری می‌کند، آری خدا خودش هم نیرومند و عزیز است.

پس، این خداست که خودش را معرفی می‌کند، پیامبرش را معرفی می‌کند و امامش را معرفی می‌کند؛ و کار انسان این است که گر و کور با حقایق عالم مواجه نگردد، این حقایق را دریابد و به این شناسایی‌ها ایمان بیاورد. این خداست که خودش را، معاد را، نبوت و ولایت و امامت را در توسط پیامبر درونی (عقل) و پیامبر بیرونی (رسول و وحی منزل به او) معرفی می‌کند و می‌شناساند، و بشر فقط باید که فقط کتمان، تکذیب و ناسپاسی نکند.

کار انبیای الهی و بالتبع امامان علیهم السلام:

خدا می‌شناسد، اما باید امکان شناخت را نیز به بشر داده باشد. لذا ابتدا "عقل و قلب" و "فطرت" را قرار داد و سپس پیامبران را با وحی گسیل داشت و امامان را برای رهبری برگزید. منتهی عقل و قلب و فطرت انسان‌ها، به واسطه غفلت از حقایق و نیز توجه به دنیا، محبوب و مستور می‌شود، پس کار آن فرستادگان، کنار زدن این پرده‌ها و غبارهای غلیظ از عقل، قلب و فطرت است. چنان چه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ، وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ، لِيَسْأَدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ ، وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرْوَهُمُ الْآيَاتِ الْمُقَدَّرَةَ» (نهج البلاغه، خطبه 1)

ترجمه: بازداشتند، و رابطه بندگی ایشان را با حق بریدند. پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمت‌های فراموش شده او را به یادشان آرند؛ و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیرانند، و نشانه‌های الهی را به آنان بنمایانند.

بدیهی است اگر کسی خدا را نشناسد و به او ایمان نیاورد، رسولش صلوات الله علیه و آله را نخواهد شناخت و اگر کسی او را نشناسد و ایمان نیاورد، جانشینان بر حق و امامان او را نخواهد شناخت و کسی که آنان را نشناسد، از صراط دیل خارج خواهد شد. در دعای «اللهم عَرِّفْنِي نَفْسَكَ...» همین معنا و حقیقت را درخواست می‌نماییم.

شناخت اسماء، آیات و نشانه‌ها:

پس خداست که خود را می‌شناساند، اما چگونه؟ با اسماء، آیات و نشانه‌هایش، لذا شناخت نشانه‌ها و نشانه‌های برتر و آشکارتر لازم می‌آید. علم امروز روی "نشانه‌شناسی" تمرکز کرده است و کار بشر همین نشانه‌شناسی است.

همه چیز، نشانه و اسم خداست، پس برترین آنها می‌شود "اسم اعظم" خدا؛ و انسان کامل، برترین نشانه‌ی خداست. پس خدا با این نشانه‌ها (اسماء)، توسط خدا شناسانده و توسط بشر شناخته می‌شود. از این رو امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «بِنَا عُبْدَ اللَّهِ. وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ. وَ بِنَا وَحْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - به وسیله ما خدا بندگی می‌شود. و به وسیله ما خدا شناخته می‌شود. و به وسیله ما توحید خداوند متعال تحقق می‌یابد. / اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، ح 10»

تقدم و تأخر در شناخت:

پس، بحث تقدم و تأخر در شناخت نیست. خدای تعالی "معروف" است، او خود را در اسماء، آیات و نشانه‌هایش، در آفاق و انفس می‌شناساند و این اسماء، آیات و نشانه‌ها، که اعظم آنها اهل عصمت علیهم السلام هستند، او را نشان می‌دهند. از این رو موحد در همه چیز خدا می‌بیند و البته وجود مقدس آیات و نشانه‌های برتر، (اسم‌های اعظم) که مظهر اسم‌های الهی هستند، بیشتر می‌بیند و می‌شناسد. تا خدا جلوه و تجلی نکند، شناخته نمی‌شود و تا کسی تجلی را نبیند و نظر به وجه‌الله نکند، خدا را نمی‌شناسد.

آیت‌الله جوادی آملی:

«امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: در معرفت شناسی اگر کسی پیش انسان حاضر باشد اول خود او را می‌شناسد بعد اسم و وصف او را اما اگر غائب باشد اول از راه اسم و وصف و نشانه‌ها با او آشنا می‌شود بعد مسمی را می‌شناسد. بعد حضرت به آیه 90 سوره یوسف استدلال می‌کند که برادران یوسف علیه‌السلام به او گفتند آیا تو یوسفی و نگفتند آیا یوسف تویی؟ «أَإِنَّكَ لَأَنْتَ یُوسُفُ». استدلال حضرت به این است که چون یوسف را دیدند و شخص را شناختند از مسمی پی به اسم و وصف او بردند.

بعد حضرت می‌فرماید: خدا حاضر و شاهد است. آن کسی که به دنبال برهان می‌گردد و اول خالق و واجب الوجود را می‌شناسد بعد پی به مسمی می‌برد، در حضور نبوده و همیشه غایب بوده است، ولی کسی که الله را با

درون خود مشاهده می کند اول او را می شناسد بعد اسم و وصف او را.» (سخنرانی در جمع طلاب و روحانیون - مسجد اعظم قم)

دین - من به دینم شک دارم. شک دارم که اسلام دین حقیقی باشد، با توجه به اینکه تو شبکه‌های اجتماعی گروه‌های ضد اسلام زیادی هم ساخته شدن، شک من بیشتر شده. سردرگم. لطفا کمک کنید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مطالعه و تحقیق کنید تا شک‌تان برطرف شده و به یقین مبدل گردد.

شک گاهی خیلی هم خوب است، اما چرا به آن شبکه‌های اجتماعی که هم خودشان اقرار دارند و هم شما اذعان دارید که ضد دین هستند، شک نکردید؟!

اتفاقاً قوه‌ی "شک" و تردید را داده‌اند تا اولاً مقدمه‌ای بر یقین باشد و ثانیاً انسان عاقل هر چیزی را سریع قبول نکند و هر ادعایی را نپذیرد، و بعد ذلیل هر ادعا و دعوتی نگردد، تا به سرعت به بند اسارت و بندگی کشیده نشود؛ بکه ابتدا کمی شک کند. اما چرا انسان باید در مقابل هر نوع جریان و پیامی که خودش می‌داند "ضد تبلیغ علیه دین" است، تسلیم و مطیع باشد، اما راجع به حقایق روشن دینی "شک" کند؟!

این دیگر "شک کردن" نیست، بلکه "بدل خوردن" است. برای هر حقیقتی، بدلی وجود دارد و بدل "شک صحیح" نیز شک به حق و حقایق، به جای شک به باطل و اباطیل است.

الف - انسان "عقل" دارد، "اختیار" هم دارد - "یقین" دارد، "شک" هم دارد - "ایمان" دارد، "کفر" هم دارد - "حبّ و میل" دارد، "بغض و تنفر" هم دارد؛ اینها که بد نیست، منتهی وقتی بدل خورد، هر یک را جای دیگری مورد استفاده قرار داد، ضرر می‌کند.

ب - چرا انسان باید خود را هوای آلوده قرار دهد و بعد بگوید: شک کردم که اصلاً هوای تمیز هم وجود دارد، یا اصلاً تمیزی همین است و شاید هوای تمیز آلوده است؟ چرا انسان باید خود را عالماً و عامداً مخاطب دشمنان دین و دنیا و آخرت خود قرار دهد و پس از آن که ذهن و قلبش هدف قرار گرفت و مجروح شد و قلبش بیمار شد، بگوید: اساساً به "اسلام و سلامتی دینی" شک کردم.

ج - در عین حال، باز هم بیان می‌شود که اصل "شک کردن"، بد و مذموم نیست، منتهی اولاً شک منطقی و ثانیاً شک به موقع.

انسان باید دقت کند که چرا شک کرده است و وقتی شک پیش آمد، چه می‌کند؟ دست روی دست می‌گذارد و می‌گوید: «من شک کردم؟!» یا می‌رود تحقیق و جستجو می‌کند تا شک و تردیدش بر طرف گردد؟

د - آیا تا به حال هیچ شک کرده‌اید که «شاید این شبکه‌های اجتماعی ضد دین، خیر و سعادت مرا نمی‌خواهند؟». خب اگر یقین به دشمنی آنها حاصل است، پس چرا باید ضدتبلیغ آنها در انسان تأثیر بگذارد؟! و اگر به دشمنی آنها یقینی حاصل نیست و انسان شک دارد که نکند دوست هستند و خیر انسان را می‌خواهند، خب کار راحتی است، ببینیم به چه چیز ما را دعوت می‌کنند؟ به کدام سو می‌خوانند و از کدام هدف و جهت باز می‌دارند؟

شک در دین:

دین هم همین‌طور است. دین حقیقی (اسلام) یک سایه نیست که انسان شک کند که آیا درست دیده یا خیر؟ بلکه یک ساختار "اعتقادی و عملی" است. اصولی دارد، فروعی دارد، امر دارد، نهی دارد، دعوت دارد، بازدارندگی دارد، حلال و حرام دارد. و انسان نیز عقل، قلب، علم و شعور و اختیار دارد. اسلام عزیز، مبدأ و معاد (توحید و قیامت) را می‌شناساند و سپس به ایمان به آن دعوت می‌کند. دلایل عقلی و منطبق با فطرت را بیان می‌کند و سپس فرا می‌خواند و پس از اثبات به این دعوت، راه کارهای درست زندگی کردن و سالم رسیدن به مقصد را نشان می‌دهد.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الزّوم، 30)

ترجمه: پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده؛ و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. خداوند حکیم در اسلام، انسان را متوجه خودش می‌کند تا تردیدش برطرف گردد. در مقابل "کفر" است که به هیچ دلیل عقلانی مستدل نمی‌شود و با هیچ گرایش فطری سازگاری ندارد و هیچ برنامه‌ای هم جز نفس‌پروری ندارد و نتیجه‌ای هم جز به بندگی فراعنه و طواغیت کشیدن ندارد. روح را می‌کشد و جسم را چاق و باد می‌کند، به طوری که پوست از گوشتش جدا شود، تا خوب خوب بخورد و مثله شود. خب، حالا یکی شک کرد، چه اشکالی دارد؟ به دعوت هر کدام، دلایل هر کدام، راه هر کدام و نتیجه‌ی هر کدام نگاه می‌کند، شکش برطرف می‌شود و به یقین می‌رسد.

قرآن کریم، نه بافته‌های منفعت طلبانه عده‌ای فاسد و فاسق است و نه شعارهای ژورنالیستی برای فریب مردم و نه مبتنی بر ظنّ و گمان به نام نظریه.

خدا در قرآن کریم از انسان، جهان، عالم هستی، اول و آخر تعریف درست و اطلاعات کامل و مستدل می‌دهد، چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌های منطبق با حقایق عالم هستی را نیز در جزئی‌ترین و کلی‌ترین شعون فردی و اجتماعی بشر بیان می‌کند. قرآن کتاب انسان شناسی است:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، 10)

ترجمه: و حقا که ما به سوی شما (و همه آیندگان تاریخ) کتابی نازل کردیم که در آن یادآوری شماست، پس آیا نمی اندیشید؟

چرا تبلیغات گسترده علیه اسلام ناب؟

شک در مورد هر چیزی با فکر، اندیشه، مطالعه و تحقیق برطرف شده و جایش را به یقین می دهد. در همین مورد هم کافیهست که انسان با خود بیاندیشد که چرا این قدر از اسلام ناب ناراحت هستند و علیه آن ضد تبلیغ می کنند. چه چیزی در مسلمانی ماست که آنها را رنج می دهد؟!

در این عالم هشت میلیاردی، چند دین بزرگ مثل اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودیسم و هندوئیسم وجود دارد و هم چنین هزاران دین کوچک، و حتی "شیطان پرستی" هم وجود دارد، چه به شکل تشکیلاتی (فراماسونی) و چه به شکل فرقه ای. هر کدام نیز دهها شعبه و مذهب دارند؛ اما ظاهراً هیچ کس با دین و آیین دیگری کاری ندارد، اسمش را هم آزادی و دموکراسی گذاشته اند. پس چرا این همه نسبت به "اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و اله" و مسلمانی ما حساس و دشمن هستند و چرا این همه وقت، هزینه، فکر، امکانات و تجهیزات را به مقابله با این دین و اندیشه اختصاص داده اند؟

این اسلام به چه دعوت می کند که پذیرش آن، پایه های کاخ سفید، کرملین و واکینگهام را می لرزاند؟! و امید ستمکاران و استثمار کنندگان و سلطه گران را به ناامیدی می کشاند؟
خب انسان کمی فکر کند، تمامی شک هایش به حقانیت اسلام و قرآن و اهل بیت علیهم السلام از بین می رود. هر چند مطالعات زیادی نداشته باشد و یا حتی در عمل آن طور که باید مقید نباشد و کوتاهی هایی داشته باشد، اما شک نمی کند.

دین و انسانیت - در فضای مجازی مطالب بسیار زیادی یافت می شود که می گویند: "دین ما دین انسانیت است"، لطفا در مورد دین انسانیت توضیح دهید!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در فضای مجازی خیلی چیزها می نویسند، منتهی مهم و قابل توجه این است که نویسنده باید توضیح دهد، دلیل بیاورد، اثبات کند، سند و یا شاهی اقامه کند ... پس ما منظور نویسنده را نمی دانیم. خودش باید بگوید که "انسانیت" یعنی چه و منظورش از "دین انسانیت" کدام است؟

اما در هر حال، بدیهی است که "دین" برای "انسان" است و دینی می‌تواند کامل و سالم (اسلام) باشد که از یک سو با جامعیت کامل، تمامی شئون فردی و اجتماعی انسان را شامل گردد و از سویی دیگری منافاتی با "عقل و فطرت" نداشته باشد.

انسان، موجودی تک بُعدی و تک منظوره و یا تک سلولی نیست، بلکه بسیار پیچیده است. خداوند متعال که خالق انسان و جهان است، فرمود که او را در بهترین اندازه‌ها خلق کردم:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، 4)

ترجمه: که به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت (در جسم و روان) آفریدیم. (قامت مستقیم، اعضا متناسب، بشره ظاهر، مغز متفکر، روح قابل فضایل دادیم)

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، انسان را متذکر می‌شود که "گمان نکن جسم صغیری هستی، بلکه علمی در تو پیچیده شده است"، از این رو ب انسان «عالم صغیر» و حتی برخی «عالم کبیر» می‌گویند.

انسان:

انسان روحی از عالم امر الهی دارد - ملکوتی از عالم ملائک دارد - عقل و اختیاری دارد که حتی ملائک ندارند - ظرفیت و استعداد علمی او به قدری است که می‌تواند متعلم کلّ اسما و نشانه‌های الهی گردد (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) و به حقایقی از علم دست یابد که حتی از توان علمی ملائک نیز بالاتر است و لذا معلم ملائک شود - انسان فطرتی خدانشناس، خداپرست و خدا جو دارد و عاشق آن هستی و کمال محض آفریده شده است - انسان می‌تواند امیدوار باشد به «لقاء الله» و نظر کند به «وجه الله» ... و به مقام خلیفه‌اللهی و مقام محمود برسد .. - از سوی دیگر، همین انسان، از بدنی کاملاً حیوانی برخوردار است و رویش‌های نباتی نیز دارد و از جمادی نیز بی‌بهره نیست.

بدن حیوانی، زندگی و حیات حیوانی دارد - بالتبع غرایز حیوانی دارد - بر اساس «شهوة و غضب» حرکت می‌کند، چنانچه روحش بر اساس «حبّ و بغض» حرکت می‌کند - میل (شهوة) به امنیت و حفظ سلامت تن، خوردن، نوشیدن، خوابیدن، جماع، تولید مثل، مسکن، مالکیت محیطی، قدرت فیزیکی ... و سایر شهوات از یک سو، و غضب (دشمنی) نسبت به هر تهدیدی که تمایلات و شهوات او را هدف بگیرد، از سویی دیگر. چنانچه روحش عاشق خداست، عاشق کمال است، عاشق معرف و جمال است، عاشق وصال و لقا است (حبّ) و با هر چیزی یا هر شخصی که مزاحم رسیدن او شود، دشمنی دارد (بغض).

دین انسانیت:

پس انسان ممکن است یک سو به عمل کند. ممکن است به گمان میل به حیات اخروی، دنیاپیش را تلف کند و به آخرت نیز نرسد و ممکن است با توجه به «نفس حیوانی»، از روح و ملکوت خود که اصل وجودش است غافل

شود، عقلش معیوب و قلبش محبوب گردد، و یک حیوان تمام عیار و بلکه بدتر گردد و خود را در مراتب وجود به جای "اعلیٰ علیین" به "اسفل السافلین" بکشاند:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ أَدَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ لَهُمْ أَضْلٌ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، 179)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترینند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

پس، انسان کسی است که بداند بدن و تمامی قوا و استعدادهای مادی او، وسیله حیات و زندگی او در این دنیا می‌باشند و "هدف" نیستند. مال، مالکیت، قدرت، فرزند و سایر شهوات، همه امکانات و وسایلی برای رشد هستند و نه "هدف". و برای رسیدن به این حقایق، تعلیم و تربیت و دین و راهبری لازم دارد.

«دین انسانیت»، دینی است که سلامتی روح و جسم را با هم در نظر گرفته باشد و از هر حیث "اسلام" باشد. دینی که زندگی فردی را از زندگی اجتماعی جدا نکرده باشد - بین منافع شخصی و اجتماعی دیوار بلندی نکشیده باشد - بین قوای عقل و جنود نفس، جنگی راه نیانداخته باشد که در آن نفس حیوانی مالکیت و حاکمیت بر وجود انسانی را زیر سلطه بکشد، بلکه عقل حاکم باشد - بین عواطف و احساسات ارتباط منطقی برقرار کرده باشد - دستورالعمل‌هایش برای رفع نیازهای مادی و زندگی حیوانی، عاقلانه، عالمانه و حکیمانه و در جهت رشد انسانی او باشد ... و بالاخره بین دنیا و آخرت سدی محکم نساخته باشد. بلکه ارتباطات حکیمانه و منطقی و قسط را در تمامی شئون فردی و اجتماعی حاکم گردانیده باشد، به این می‌گویند: دین انسان و انسانیت.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ ...» (الحديد، 25)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با بینه‌های آشکار (دلایل عقلی و منطقی و معجزات) روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (امام و قوه سنجش و تشخیص حق از باطل) را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

رابطها - فردی مدعی است اگر از ساختمان سقوط کنی خواهی مرد و ربطی ندارد که مسلمان باشی یا کاتولیک یا ... و با همین برهان آن را در مورد شفاعتی که در اسلام آمده و دفع بلا بواسطه صدقه و آثار نماز در زندگی و زندگی اسلامی و ... ربط می دهد و می گوید تمامی این مسائل خرافه است و امکان ندارد که مثلاً مورد لطف خدا قرار بگیری و طول عمرت بیشتر شود و یا ... و امامان و پیامبران و ادیان هیچ نقشی در زندگی این دنیا برای ما ندارند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیا این فرد مدعی، دلیلی هم برای ادعاهایش آورده، یا فقط یک مثال غلط برای موضوع آورده و هر چه دلش خواسته را نفی کرده و حالا شما به دنبال دلایل و براهین برای نقد ادعای او می گردید؟! چرا منکرین همیشه آنقدر مغرور و متکبر هستند که گمان می کنند ادعاهایشان نیازی به هیچ دلیل و منطقی ندارد، اما اگر کسی ادعای آنها را نپذیرفت، باید صدها و هزاران دلیل ردیف کند؟! و چرا ما هیچ گاه از گوینده و مدعی دلیل و سند نمی خواهیم و همیشه می گوئیم: یکی چنین گفت، حالا پاسخ مستدل آن کدام است؟! به او بگوئید: اگر خدا، قرآن، آموزها و سیره اهل عصمت علیهم السلام ربطی به سعادت ما نداشته باشد، یقیناً ادعای شما به مراتب بی ربطتر است، پس چرا می گوئید؟

الف - گاهی انسان باورها و تشکیکها و نیز ایمانها و کفرهایی دارد که ریشه در عوامل دیگری دارند، چنانچه گاه بروزهایی از یک بیماری جسمی یا روانی دارند که ریشه اش، نقصان یا عارضه‌ی دیگری است. در اینجا پزشک (پاسخگو) باید بتواند ریشه‌یابی کند.

به عنوان مثال: کسی متوجه می شود پاشنه‌ی پایش درد می کند، ابتدا روزی چند دقیقه پایش را روی بلندی قرار می دهد، پاشنه را چرب می کند، بعد مشکل را به دیگران می گوید و هر کسی علتی و راه حلی ارائه می دهد، بعد کفشش را عوض می کند ... و خلاصه هر کاری می کند، این درد آرام نمی گیرد. اما پزشک متبحر با آزمایشات او را آگاه می کند که مثلاً با ادرارش پروتئین دفع می کند و علت درد پاشنه همین است. این درد، بروز و ظهور آن بیماری است.

ب - مسائل اعتقادی نیز همین طور است. یکی نه خدا را می شناسد و نه به او ایمان دارد، بالتبع شناخت و ایمانی نسبت به قرآن و اهل عصمت علیهم السلام نیز ندارد، از معاد نیز چیزی نمی داند، بعد در خصوص اثر صدقه یا شفاعت حرف می زند! خب، حالا به او چه باید گفت و از کجا باید شروع کرد؟

حال می پرسیم: آیا او خدا را قبول دارد و لطف او را قبول ندارد، یا اساساً خدا را قبول ندارد، اما راجع به لطف او آثار لطفش بحث و مخالفت می نماید؟!

ج - البته که اگر با بینش مادی همه چیز را ببیند و نسبت به دانش محدود خود نیز حکم کند، همین می‌شود و در جهل مرکب می‌ماند. اما اگر کمی در گفته‌ی خویش تأمل و تفکر کند، کمی مطالعه نماید، کمی غرور و کبر خود را بشکند، به حقایق دیگری می‌رسد. عقل و قلب نیز به خاطر همین ربط‌های ناصواب محبوب می‌شوند و تا حجاب کنار نرود، نوری پرتوافشانی نمی‌کند.

د - امروزه نه تنها دانشمندان علوم تجربی (حتی بی‌دینان آنها)، بلکه اغلب مردم می‌دانند که این عالم یک زنجیره‌ی به هم پیوسته است که بر اساس قوانینی چون علت و معلول - جذب و دفع - نظم و ناظم - تأثیر و تأثر - حرکت و محرک و ...، استوار شده است. پس نمی‌تواند بگوید: «ربطی ندارد».

پزشکان و محققان مادی نیز بر اساس تجربیات و اکتشافات علمی می‌گویند: ایمان به خدا و حتی شنیدن صدای تلاوت قرآن و ...، در بهبود وضع بیمار مؤثر است. می‌گویند: کسانی که در زندگی بخشش دیگران یا بخشش به دیگران (صدقه) دارند، از طول عمر بیشتری برخوردار هستند - می‌گویند: حرص و حسد و دشمنی، سبب بروز بیماری‌ها، ناتوانی جسم و کاهش طول عمر می‌شود و هزاران مطلب دیگر.

خب، حالا اگر مدعی، این حداقل‌ها را که یافته‌های علم تجربی است قبول ندارد، دیگر بحثی باقی نمی‌ماند و اگر قبول دارد، نباید مدعی شود که وقتی نوبت به اسلام و احکام اسلام و روابط انسانی در نظام الهی خلقت که می‌رسد، دیگر هیچ چیزی به هیچ چیزی ربطی ندارد و مثال بیاورد که انسان اگر از بلندی افتاد می‌میرد.

ه - پیروی از هر فرهنگ، شخص یا الگویی در تمام زندگی انسان و حتی سلامت ظاهری و طول عمرش تأثیر می‌گذارد و هم چنین عشق و علاقه و محبت به هر چیزی، در تمامی ساختار ظاهری و باطنی و جسمی و روانی انسان تأثیر می‌گذارد؛ عدالتخواهی، اخلاق‌گرایی و میل به کمال تأثیراتی در زندگی شخصی و اجتماعی دارد و میل به ظلم، فساد، جنایت و ...، تأثیرات دیگری دارد - پیروی از علم و عالم تأثیری دارد و تبعیت از جهل و جاهل تأثیرات دیگری دارد - تأسی به انسان‌های کامل و کامل‌تر در ساختار زندگی شخصی و ساختار جامعه مدنی تأثیری دارد و تأسی به انسان‌نماهای حیوان صفت، آثار دیگری در پی دارد.

حال چه شد که اگر بحث از توحید، معاد، اسلام، انسان‌های کاملی چون اهل عصمت علیهم السلام شد، همه این تأثیرها، آن هم به صورت غیر علمی و شعاری، نفی می‌شود؟! خب این دیگر فقط "بغض" است.

و - پس این ادعاها، ظاهری دارند و باطنی. مثل همان درد پاشنه‌ی پا می‌مانند. شکل ظاهری، یک ادعا است، اما مشکل جای دیگری است. اعتقادات از ریشه اشکال دارد، ضعف علمی وجود دارد، نفس بر عقل چیره شده است، قلب به واسطه غفلت‌ها و نفس‌گرایی‌ها بیمار شده است و باید مسائل ریشه‌ای مطرح شود. لذا بحث به

صورت یک بُرش مقطعی و موضوعی نسبت به امام، شفاعت یا تأثیر ایمان و احکام و صدقات و دعا و ...، نتیجه نمی دهد، چون اصلش را نشناخته و قبول ندارد. مثل عوض کردن کفش می ماند.

ز - او می گوید: ایمان، نماز، صدقه، تاسی به اهل بیت علیهم السلام و ... "ربطی" ندارد، اما نمی داند که همه ساختار زندگی، بر اساس همین "ربط"ها شکل می گیرد.

فرمود: وقتی جوانان اصحاب کهف، قیام کردند و گفتند رب ما، این قدرت‌ها و بت‌ها نیستند، بلکه رب آسمان‌ها و زمین است، ما قلب‌شان را "ربط" دادیم.

«وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِنَّهَا لَقَدْ فُلْنَا إِذَا شَطَطًا» (الکهف، 14)

ترجمه: و دل‌های آنان را (با ربط به ایمان توحیدی) استوار داشتیم آن گاه که (در مقابل دیکتاتور وقت) قیام کرده گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است ما هرگز جز او معبودی را نخواهیم خواند که در آن صورت سخنی به تجاوز گفته‌ایم.

بدیهی است تفاوت بسیاری وجود دارد، بین تزلزل و اضطراب و بالتبع قدرت استحکام و بقا، بین قلبی که به خدا مرتبط است و قلبی که فقط به فانی و فنا مرتبط است، و همین اطمینان و استحکام قلبی، در تمامی شئون ظاهری و باطنی و نیز فردی و اجتماعی تأثیر می گذارد. لذا فرمود:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، 28)

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می یابد آگاه باشید که دل‌ها تنها به یاد خدا آرام می یابد.

پس، نه تنها همه چیز مرتبط است و ربط دارد، بلکه این چگونگی همین ربط‌هاست که تأثیرات مثبت و یا منفی را در تمامی امور و شئون به جا می گذارد.

حبل الله:

انسان یله و رها نیست و نمی تواند باشد، پس حتماً خود را "مرتبط" می سازد، حال یا ریسمانی سست چنگ می زند و یا به ریسمان محکمی متصل می شود، و کسانی که به "حبل الله" [قرآن و عترت] چنگ می زند، هرگز سقوط نمی کنند.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (آل عمران، 103)

ترجمه: و همگی به وسیله حبل خدا (قرآن و عترت) خویشان را حفظ کنید و متفرق نشوید و نعمت خدا بر خویشان را بیاد آرید، بیاد آرید که با یکدیگر دشمن بودید و او بین دلهایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه نعمت او

برادر شدید. و در حالی که بر لبه پرتگاه آتش بودید، او شما را از آن پرتگاه نجات داد. خدای تعالی این چنین آیات خود را برایتان بیان می کند تا شاید راه پیدا کنید.

دین - جوونی که تا سن 20 سالگی کاملاً مذهبی بوده، حالا رفته خوابگاه دانشجویی، این شبهه رو طرح کرده اگر هدف از پذیرفتن دین دستور درست زندگی کردنه من خودم درست زندگی می کنم دروغ نمی گم، خلف وعده نمی کنم، به نامحرم نگاه نمی کنم، به پدر و مادرم محبت می کنم ... پس چه نیازی داره دین داشته باشم؟ دین به چه درد من میخوره؟ دیگه اینکه چرا پیامبر به ایران حمله کرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متأسفانه ایشان در همان دورانی که به ظاهر و به گمان خودش کاملاً مذهبی بوده نیز دین (اصول دین) را نشناخته بود و همین امر سبب گردید که تا به محض آن که کمی محیط و مخاطبینش تغییر یافت، کل دینش بر باد رفت. او از خودش هدفی برای دین تعریف می کند و سپس بر اساس آن تعریف خودش را از دین بی نیاز می شمارد - او لفظ «درست زندگی کردن» را می آورد، در حالی که نمی داند «درست زندگی کردن» یعنی چه و شمول آن کدام است؟ او حتی نمی داند که پیامبر عظیم الشان صلوات الله علیه و آله، به ایران حمله نکرد، بلکه حمله اعراب در زمان خلیفه دوم بود و یقیناً آنان نیز زیاد هم داعیه دین و اسلام نداشتند، وگرنه به رغم معرفی و بیعت با پیامبر اگر صلوات الله علیه و آله، مبنی بر پذیرش ولایت، امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، او را کنار نمی زدند.

او چند بخش از اخلاقیات فروع دین، مثل دروغ نگفتن، دزدی نکردن و نیکی به والدین را مثال آورده، و با «من، من، من»، مدعی است که «من» خودم این کارها را انجام می دهم، پس نیازی به دین ندارم(!؟)

الف - قطعاً او نمی داند که "دین" در درجه اول برای اصلاح و اکمال نوع نگرش به عالم هستی و شناخت صحیح از مبدأ و معاد (جهان بینی) است. اگر برای کسی توحید و معادی مطرح نباشد، دیگر چه فرقی دارد که دروغ بگوید یا نگوید؛ و به طور کلی "اخلاقیات" در جهان بینی ماتریالیستی، هیچ توجیهی ندارد، چنانچه خودشان مدعی هستند: «حقیقت واحدی وجود ندارد - مفهوم مطلق وجود ندارد - ارزش و ضد ارزشی وجود ندارد و ...»

ب - وقتی انسان فهمید که خودش کیست؟ از کجا آمده و به کجا می رود؟ آن وقت است که مفهوم زندگی درست را می فهمد و برای درست زندگی کردن، به دنبال «چه باید کرد و چه نباید کرد»ها یا قوانین بهترین راه برای سالم رسیدن به مقصد می گردد، که در ادبیات و فرهنگ دینی به آن «شرع» گفته می شود. پس دروغ

نگفتن، دزدی نکردن، نیکی به والدین ... و به طور کلی تمامی واجبات و محرمات، فقط در همین حیطه‌ی قوانین (شرع) مطرح است. بدیهی است که اگر اصول دین کسی متفاوت باشد، فروع دینش نیز متفاوت می‌شود.

ج - انسان خودش مخلوق است، می‌گوید: چه نیازی به خالق دارم - خودش مرزوق است، می‌گوید: چه نیازی به رازق دارم - خودش مربوب است، می‌گوید: چه نیازی به ربّ دارم - خودش فانی است، می‌گوید: چه نیازی به باقی دارم؟ خب چنین مواضعی فقط ناشی از جهل انسان به حقایق عالم هستی و خودش از یک سو و سپس غرور و تکبر بی‌جا در بی‌نیاز دیدن خودش از سوی دیگر دارد.

د - شرح حال آنان که دائم «من، من» می‌کنند، و مدعی هستند که خودم می‌دانم، خودم می‌توانم، خودم ... و هیچ نیازی حتی به خدا و دین خدا ندارم، در سوره العلق، آیات 6 تا 12، به خوبی تشریح شده است. حال خوب به آیات ذیل دقت نمایید:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ * أَن رَّآهُ اسْتَعْتَى * إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ»

ترجمه: چنین نیست [که می‌پندارند]، بی‌شک آدمی طغیان می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز بیند * در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست.

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى * عَبْدًا إِذَا صَلَّى * أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى * أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى *

ترجمه: آیا دیدی آن شخص را که نمی‌گذرد (باز می‌داشت)؟ * بنده‌ای را که به هنگامی که نماز می‌خواند * به من خبر ده، اگر (آن کس که نماز می‌خواند) بر پایه هدایت باشد * یا (دیگران را) به تقوی فرمان دهد.
نکته:

دقت کنیم که در ابتدای آیه نفرمود که انسان وقتی غنی می‌شود، طغیان می‌کند، چرا که انسان (و هر مخلوق دیگری) هیچ‌گاه غنی نمی‌شوند و همیشه فقیر و نیازمند هستند، و اگر فقر و نیاز نداشت که دیگر مخلوق و پدیده نبود که به خالق نیاز داشته باشد، بلکه فرمود: «انسان وقتی خودش را غنی می‌بیند، طغیان می‌کند» - یعنی وقتی گمان کرد و چنین تخیل کرد که دیگر کامل است، همه چیز را می‌داند و همه چیز در اختیار اوست و این «من» همه چیز است، طغیان می‌کند، یعنی از پوسته و مسیر انسانیت خود که در عبودیت الله جل جلاله تعریف شده و شکل می‌گیرد، خارج می‌شود.

امامت - شایسته سالاری با کاری که پیغمبران و امامان می کردند، یعنی پسران خودشان را جانشین خود می کردند چگونه توجیه می شود؟ این با شایسته سالاری تناقض دارد و کاریست که شاهان در طول تاریخ می کردند. لطفا پاسخ با ذکر منبع.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

«شایسته سالاری را باید با عقل و وحی تطبیق داد، یا برعکس؟ - شعار شایسته سالاری را باید با فرهنگ و سیره اهل بیت علیهم السلام مطابقت داد یا بالعکس؟»

به چند نکته‌ی بسیار مهم توجه نمایید:

الف - همیشه باید اشخاص، گفته‌ها، شعارها و عملکردهای شان را با "عقل، وحی و آموزه‌های دینی" تطبیق داد و سنجیده شود، نه این که حتی اصول دین و اساسی‌ترین ارکان خلقت و هدایت را با شعارهای افراد، که گاه برای هوچی‌گری، تبعیت از هوای نفس، منافع شخصی و حزبی و ... بیان می‌کنند سنجیده شود.

ب - سالاری یعنی چه و سالار کیست؟ شایستگی چیست و معیارش کدام است؟ و شایسته کیست؟ و چه کسی تشخیص می‌دهد؟

برای موحد و مؤمن، سالاری در ولایت الهی است. ولایت الله است که در اولیاء الله تسری می‌یابد و با شعائر ژورنالیستی نیز تغییر نمی‌کند.

«شایسته سالاری»، یک شعار غلط و تقلیدی از غرب است که جهت ایجاد اعوجاج در افکار عمومی بود که توسط آقای خاتمی مطرح شد و به همین دلیل مقام معظم رهبری، آن را به واژه‌ی «شایسته سالاری دینی» اصلاح نمودند، تا جلوی این اعوجاج بزرگ و اهدافش را بگیرند و اندیشه را به مسیر حقش برگردانند.

ملاک شایستگی را خداوند ربّ العالمین تبیین و تعریف می‌کند که برتری و شایستگی را در "تقوای الهی" بر شمرد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، 13)

ترجمه: ای مردم، بی‌تردید ما همه (افراد نوع) شما را از یک مرد و زن (آدم و حوا) آفریدیم، و یا هر فرد شما را از یک پدر و مادر خلق کردیم، و شما را قبیله‌های بزرگ و کوچک قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید (پس در میان شما برتری نژادی نیست بلکه) مسلماً گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزکارترین شماست همانا خداوند بسیار دانا و آگاه است.

انتخاب امامان:

پیامبران و امامان صلوات الله علیهم اجمعین را خداوند علیم، حکیم و رب العالمین که هادی است انتخاب می کند، و این انتخاب خود آنها نیست که برخی مدعی شوند و دعوی «شایسته سالاری» را حتی به عرصه "ولایت و امامت" بکشانند (مثل سقیفه). و البته که خداوند متعال کامل ترین، بهترین، عالم ترین، عامل ترین، موحدترین، مؤمن ترین و اشرف مخلوقات را بر می گزیند و البته اوست که می داند رسالت خود را کجا قرار دهد و مسئولیت های متفاوت را بر عهده ی کدام یک از بندگان قرار دهد:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، 124)

ترجمه: و چون آیه و معجزه ای بر آنها (کفار قریش) بیاید می گویند: ما هرگز ایمان نمی آوریم تا به ما نیز آنچه به فرستادگان خدا داده شده (از نبوت و کتاب و معجزه) داده شود خداوند داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد به زودی کسانی را که گناه کرده اند ذلت و خواری در نزد خدا، و عذابی سخت به سزای مکاری که انجام می دادند خواهد رسید.

ج - پس کسی که می خواهد با شعار «شایسته سالاری» به جنگ ولایت، امامت و امام رود، اصلاً نه می داند که امام را چه کسی انتخاب می کند و نه می داند که امام کیست و دارای چه ویژگی هایی است و نه اصلاً می داند که تعریف شایستگی چیست و تشخیص آن با کیست؟

د - امام، "خلیفه الله" است، امام "ولی الله" است، امام "اسم الله الاعظم" است، "امام اعلم و یگانه ی زمان خویش" است، امام "انسان کامل" است، امام "طاهر، مطهر، صاحب عصمت و مظهر اسمای الهی" است، حال چه کسی می خواهد با شعار "شایسته سالاری" و آن هم لابد بنا بر رأی اکثریت، امام انتخاب کند؟!

ه - امام کسی است که در اوج استقامت و یقین است و خدا او را برگزیده تا به امر او هدایت کند:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (السجده، 24)

ترجمه: و از آنان پیشوایی قرار دادیم که (مردم را) به دستور ما هدایت می کردند، از آن رو که صبر (استقامت) ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند.

امام کسی است که خداوند متعال، همه علوم و از جمله تمامی اعمال بندگانش و حتی آثار آن اعمال آنان تا قیامت را نزد او احصاء می کند:

«إِنَّا نَحْنُ نُحِيبُ الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، 12)

ترجمه: ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین (امام آشکار، امام عصر در هر زمان) برشمرده ایم.

و - امام رضا علیه السلام در تعریف مقام و منزلت امام می‌فرماید:

«... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ قَرْعُهُ الْكَسَامِي ...» (عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 195 - اصول کافی، ج 2، باب امامت)

ترجمه: به راستی امامت زمام دین و نظام مسلمین و عزت مؤمنین است امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه با برکت آن است.

«بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ الْحَجِّ وَ الْجِهَادِ وَ تَوْفِيرُ الْقَمِيِّ وَ الصَّدَقَاتِ وَ إِمْنَاءُ الْخُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ مَنَعُ الْكُفُورِ وَ الْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُجِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يُقِيمُ خُدُودَ اللَّهِ وَ يَدْبُ عَنِ دِينِ اللَّهِ وَ يَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ الْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ» (همان)

ترجمه: بوسیله امامت نماز و روزه و زکاة و حج و جهاد درست می‌شوند، غنیمت و صدقات بسیار می‌گردند، حدود و احکام اجرا می‌شوند، مرزها و نواحی کشور مصون می‌شوند، امام حلال و حرام خدا را بیان می‌کند و حدود خدا را بر پا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و پند نیک و دلیل رسا به راه خدا دعوت می‌نماید.

ز - حال چه کسی و با کدام شاخصه و ملاک می‌خواهد امام بشناسد، یا امام انتخاب کند؟

«فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْبَغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ بِمَكْنِهِ إِخْتِيَارُهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعُيُونُ وَ تَصَاعَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأُدْبَاءُ وَ عَيِيَتِ الْبُلَغَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ وَ أَقْرَّتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ وَ كَيْفَ يوصفُ بِكُلِّهِ أَوْ يَنْعَثُ بِكُنْهِهِ أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَوْ يوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ» (همان)

ترجمه: کیست که بحق شناسائی امام برسد یا تواند او را انتخاب کند؟ هیئات هیئات، خردها در باره‌اش گمراهند و خاطرها در گمگاه، عقلها سرگردان و چشمها بی‌دید، بزرگان در اینجا کوچکنند و حکیمان در حیرت و بردباران کوته‌نظر و هوشمندان گیج و نادان و شعراء لال و گنگ و ادباء درمانده و سخندانان بی‌زبان، شرح یک مقامش نتوانند و وصف یکی از فضائلش ندانند، همه به عجز معترفند، چگونه توان کنهش را وصف کرد و اسرارش فهمید؟

ضرورت هوشیاری و بصیرت:

ولایت و امامت، اصل و اساس دین و دینداری است. هر کسی امام دارد، چه امام حق باشد و چه امام باطل؛ و خداوند متعال نیز در قیامت، هر کسی را با امامش محشور می‌کند، چراکه هر کسی در آخرت به دنبال همانی خواهد بود که در دنیا به دنبال او بوده است:

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوِّيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، 71)

ترجمه: ای رسول بیاد آور روزی را که هر قومی را با امامشان دعوت کنیم، هر کس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید.

***- انحراف در میان مسلمین از همان لحظه‌ای شروع شد که گمان کردند خودشان بهتر از خدا و رسول خدا صلوات الله علیه و آله، راه هدایت و رشد و کمال را تشخیص می دهند. ایشان به امر خدا فرمودند: « کتاب الله و عترتی »** را برای هدایت شما در میانتان قرار می دهیم، یک عده هم گفتند: کتاب آری، اما ولایت و امامت نه - خودمان تشخیص می دهیم که چه کسی "سالار" باشد و بر اساس ملاک‌های "مردم سالاری"، تشخیص دادند رأی سقیفه بهتر از حکم خداست و خلفا بهتر از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسینی علیهم السلامی هستند؛ کسانی که پیامبر خدا به امر خدا بر امامت، ولایت و خلافتشان از آنان بیعت گرفت.

کارخانات کفر و استکبار جهانی نیز هر دقیقه برای مردمان "امام" و الگو می سازند، تا کسی "امام حق" را نشناسد و هدایت نگردد. پس باید بسیار بصیر باشیم. به ویژه وقتی با شعارهای عوام فریب و ژورنالیستی مواجه می گردیم.

زمستان ۱۳۹۳
اسفند

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه) **قرآن و حدیث**

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

قرآن کریم و حدیث - اسفند 1393

در قرآن و احادیث آمده است که پیامبر دارای اخلاق نیکویی بوده، سوال من این است که اولاً این اخلاق چه تاثیری بر هدایت مردم داشته؟ و نیز افراد بزرگ زیادی در تاریخ هستند که دارای اخلاق خوب و نیکویی بودن، پس خوش اخلاق بودن پیامبر چه فضیلت و برتری حساب می‌آید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ای که به اخلاق پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله تصریح نموده است، به شرح ذیل است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ / القلم، 4» یعنی: و اینکه تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی. البته آیات دیگری نیز به صفات اخلاقی و شرح صدر و سایر کمالات و مقامات ایشان تصریح دارد، اما در این آیه مستقیماً کلمه «اخلاق» آمده است. دقت شود که فرمود: "اخلاق حسنه" داری، بلکه فرمود: «بر خُلُقِ عَظِيمٍ» هستی.

اخلاق:

برای اخلاق معانی متفاوتی ارائه شده است که البته اغلب آنها در یک راستا بوده و منافاتی با یک دیگر ندارند. اما در یک جمله‌ی کوتاه، می‌توان گفت: "اخلاق یعنی موضع‌گیری"، و البته مواضعی که منطبق و نشأت گرفته از «خُلُق» آدمی است و «خُلُق» به صفات، مواضع و جهت‌گیری‌هایی می‌گویند که "ملکه" انسان شده است، خواه این ملکات فضایل باشند و خواه رذایل و همه افعال بدنی انسان نیز از همین ملکات است، ظهور و بروز این ملکات است.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». به راستی که من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام / کنزالعمال، ج 13، ص 151 - یعنی چه؟ یعنی آمده‌ام که با تزکیه، با کنار زدن غبار نفس از عقل و قلب، با وحی، با رهنمایی و رهبری، با تعلیم کتاب و حکمت، موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های انسان را [در هر موضوع و امری]، به کمال برسانم، به گونه‌ای که این کمالات، ملکه‌ی او گردد، نه یک کمال و رفتاری مقطعی و فزّار.

بدیهی است که ایمان به خدا و معاد، یک نوع موضع‌گیری است - چنان چه اطاعت و تبعیت از پیامبر و امامان و تأسی به آموزه‌های قرآنی و سیره اهل عصمت علیهم السلام نیز نوعی موضع‌گیری می‌باشد - چنان چه رفتارهای ساده و پیچیده‌ی انسان در قبال هر موضوعی، از خوردن و آشامیدن گرفته، تا رفتار در قبال پدر و مادر، ازدواج، همسر و فرزند، کار و معامله و تجارت، یا جنگ و صلح و ...، همه موضع‌گیری (اخلاق) است. پس، «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، به عظمت کمال انسانی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله تصریح دارد. بدیهی است که «عظمت کمالات اخلاقی»، مستلزم عظمت در مظهریت تمامی اسماء الله، چون: علم، حکمت، حلم، بصیرت، صبر، جود، کرم، سخاوت، رأفت، رحمت و ... می‌باشد، چنان که فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، 107»

خوش اخلاقی دیگران:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، نه تنها نیامده تا "اخلاق" و "خوش اخلاقی" را محدود و منحصر به خودش نماید، بلکه چنان چه فرمودند، برای اکمال اخلاق در مردمان مبعوث شده‌اند. پس بدیهی است که همه باید خوش اخلاق باشند و بسیاری خوش اخلاق هستند.

البته چنان چه بیان شد، منظور از خوش اخلاقی، خنده‌رو بودن یا نرم و لطیف سخن گفتن نیست، بلکه خوش اخلاق یعنی کسی که مواضع درست و احسنی دارد. در هر حال بسیاری از مردم اخلاق حسنه دارند، اما حد کمالی و عظمت آن «خُلُقٍ عَظِيمٍ»، در اشرف و اکمل مخلوقات، یعنی شخص ایشان ظهور و بروز یافته است. لذا ایشان را برای همگان بهترین الگو قرار داد و فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، 21)

ترجمه: قطعاً برای شما در رفتار رسول خدا مایه اقتدا و سرمشق زندگی است، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید (قلبی و عملی) دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.

و البته هر کس به میزانی که بتواند حُسن اخلاق داشته باشد، نزد دیگران محبوب و محترم است، می‌تواند الگویی برای جلب و جذب به نیکی‌ها باشد و زندگی‌اش اثرات مثبت و نیکو خواهد داشت.

اثر اخلاق ایشان در هدایت:

خداوند متعال انسان را عاشق خودش، یعنی عاشق کمال آفریده است، پس انسان به سوی کمال جلب و جذب می‌شود، مگر آن که آن قدر پست شود که رذایل اخلاقی ملکه‌ی او شوند، مثل یک حیوان باشد و یا حتی پست‌تر. «كَالْأَنْعَامِ بَلَّهْمِ اضْلٌ». حیوان دیگر این کمالات را فهم و درک نمی‌کند و میلی هم به چنین تکاملی ندارد. حیوان وقتی گرسنه است، حمله کرده و می‌دزد و برای او فرقی بین انسان و حیوان، عالم و جاهل، یا حلال و حرام وجود ندارد. اما اگر انسان باشد، عاشق کمال است.

خب، این کمالات (اسماء الله یا صفات الله) کجا ظهور و بروز کامل تری دارد؟ در انسان کامل که خلیفه الله و مظهر اسمای الهی است. بهترین ملکات، بهترین سخنان، بهترین رفتارها، بهترین موضع گیری ها ... و بالاخره اوج "عظمت اخلاقی". «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

از این رو فرمود اگر این اخلاق و نیز رقت قلب، نگاه با رحمت و رأفت، محبت و دلسوزی، خیرخواهی و قبول زحمت برای نجات و هدایت دیگران، صبر و استقامت در دعوت و هدایت و بالتبع تحمل آزارها و اذیت ها که مستلزم حلم عظیم نیز هست ... (که مظاهر اخلاق حسنه می باشند) را، آن هم در این حد "عظیم" نداشتی، نه تنها به تو نمی گرویدند، بلکه از اطراف تو پراکنده می شدند.

«فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَأْتِ بِآيَاتٍ لَّيَكْفُرُوا بِهَا لَكِن يَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْفِتْنَةِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْبَاطِلُونَ» (آل عمران، 159)

ترجمه: رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش خوی گردانید، و اگر تند خو و سخت دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می شدند، پس چون امت به نادانی در باره تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دجلویی آنان در کار جنگ مشورت نما لیکن آنچه را که خود تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری می کند.

تأویل در آیات قرآن به چه معنا هست و آیا هر کسی مجاز به آن هست؟

ایکس - شبهه - پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه واژگان «تفسیر و تأویل» را بیشتر در باره آیات قرآن کریم می شنویم، اما اختصاص و انحصاری به قرآن کریم ندارد، بلکه هر متنی و گاه هر عملی قابل تفسیر و تأویل می باشند.

تفسیر - پرده برداری، شرح و تبیین کلمات و جمله کار تفسیر است، تا مفهوم و مضمون آن آشکارتر گردد. از این رو گفته اند: «تفسیر برگرفتن نقاب از چهره‌ی الفاظ است». به عنوان مثال: وقتی در غزل حافظ می خوانید: «بشوی اوراق اگر همدرس مایی - که علم عشق در دفتر نباشد»، ظاهری دارد مشتمل بر کلماتی که معانی روشنی دارند، اما "تفسیر"، پرده‌ی معانی ظاهری را از آن بر می دارد و معنا و مفهوم صحیح آن را به مخاطب بیان داشته و شرح می دهد.

هم چنین وقتی تلاوت می شود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به هر زبانی ترجمه‌ای دارد، چنان چه به فارسی به «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان» ترجمه می کنند [که البته اصلاً ترجمه صحیحی نیست و از کمبود لغت و معنا به این اکتفا شده است]، اما نوبت به تفسیر که می رسد، روی کلمه به کلمه تأمل می شود. به عنوان مثال: "اسم"

یعنی چه؟ و "به اسم" با توجه به معنای "اسم" یعنی چه؟ الله، رحمان و رحیم هر کدام چه معنایی دارند...؟ و روشن می شود که گویا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در هر سوره، به همان سوره مرتبط است و فرق است بین «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آن «بِسْمِ اللَّهِ» بی که انسان در آغاز هر کاری می گوید.

تأویل - گفته می شود که «تأویل» راه یابی به بطن آیات قرآن کریم و بازگرداندن شیء، کلام، معنا یا عمل، به مقصود و مراد اصلی آن است. تأویل نیز مانند تفسیر، برای همه آیات قرآن کریم وجود دارد، اما شرح کلمه نیست، بلکه بیان امور و حقایق "عینی" است که در قالب کلمات بیان گردیده است. شاید اشاره به چند آیه که در آن به واژهی "تأویل" تصریح شده است، مقصود را روشن تر گرداند:

الف - تأویل کل قرآن و آیات:

«أَمْ يَتَّبِعُونَ آفْتِرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَدْعَيْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (یونس، 38 و 39)

ترجمه: یا می گویند آن را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می گویند سوره ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می توانید فرا خوانید * (آنها قرآن را با علم به معانی آن تکذیب نکردند) بلکه چیزی را تکذیب نمودند که احاطه به علم آن نداشتند و هنوز تأویل آن (روز آشکار شدن حقایق آن که روز ظهور حکومت عدل جهانی و روز قیامت است) برای آنها نیامده. کسانی که پیش از آنها بودند نیز (پیامبران خود را) این گونه تکذیب کردند پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه شد.

* - دقت شود که می فرماید تکذیب آنها جنبه علمی و تصدیقی ندارد، بلکه به خاطر آن است که حقیقت و حقانیت قرآن و عینت وعده ها و ... برایشان ظهور نیافته و آشکار نشده است.

ب - تأویل اعمال:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِن شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (الأعراف، 53)

ترجمه: آیا آنان جز در انتظار تأویل و بازگشت آنند؟ (آیا جز تحقق عینی وعد و وعیدهای قرآن در قیامت را انتظار می برند؟) روزی که تأویلش بیاید کسانی که آن را از پیش فراموش کرده بودند خواهند گفت: حقا که فرستادگان پروردگار ما حقیقت را برای ما آوردند (لکن ما نپذیرفتیم)، پس آیا (امروز) ما را شفیعی هست که برای ما شفاعت کنند؟ یا (به دنیا) بازگردانده می شویم تا کاری غیر آنچه می کردیم انجام دهیم؟ (نه، در آن روز) به یقین

آنان نفس خود را به زیان داده‌اند و آنچه افترا می‌بستند (به دروغ شریک خدا می‌ساختند) از نظر آنها گم گشته است.

* - پس تأویل اعمال، ظهور حقیقت آنهاست که در قیامت ظاهر شده و نمایان می‌گردد.

ب - تأویل رؤیا (خواب دیدن):

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف، 100)

ترجمه: و پدر و مادر خود را بر تخت خود بالا برد و (به هنگام ورود او همگی) در مقابل او به سجده افتادند، و گفت: ای پدر، این (سجود) تعبیر خواب پیشین من است که خدا آن را حقیقت بخشید، و حقا که با من نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان بیرون آورد و پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرده بود شما را از صحرا (به اینجا) آورد بی‌تردید پروردگار من به هر که خود بخواهد احسان کننده و هر امر مشکلی را به تدبیر دقیق و نافذ خود آسان کننده است، همانا اوست که دانا و با حکمت است.

* - دقت کنیم که نمی‌فرماید: «تعبیر رؤیا»، چرا که تعبیر بیان معنا و مفهوم آن است، بلکه می‌فرماید «تأویل رؤیا»، یعنی حقیقت آن، که به عینه ظهور می‌یابد.

کسی حق تأویل سرخود ندارد:

به طور کلی هیچ کسی نباید در کاری که علم به آن ندارد وارد شود، اظهار نظر کند و یا به جهل خود عمل کند، که در این صورت خود و دیگران را به زحمت و خسارت می‌اندازد. خداوند متعال در قرآن کریم فرمود:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، 36)

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد. تصور کنید کسی از پزشکی و طبابت هیچ نداند و دائم برای دیگران نسخه بپیچد! - از مهندسی هیچ نداند و اقدام به خانه‌سازی کند - از شهرسازی هیچ نداند و شهردار شود ...، چه اتفاقی می‌افتد؟ همین طور است وقتی تفسیر نمی‌داند و از خود تفسیر به رأی می‌کند - هیچ علمی به فقه و اصول ندارد و دائم اجتهاد می‌کند و می‌گوید: «به نظر من این حکم چنین و چنان است».

در مورد «تأویل آیات قرآن کریم»، موضوع مهم‌تر، حساس‌تر و حیاتی‌تر است و البته که کسی حق تأویل ندارد، مگر آن که علم به حقایق قرآن کریم و عینیت‌های آن داشته باشد، که البته این علم مخصوص پیامبر اکرم و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد و دیگران نیز اگر شاگرد علمی و عملی آن مکتب باشند و چیزی

آموخته باشند، مستند به قول و فعل آنها می‌گویند. خداوند متعال تصریح نموده است که تأویل قرآن را فقط خداوند متعال و راسخون فی‌العلم می‌دانند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، 7)

ترجمه: اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آن آیه‌های محکم به لفظ صریح (و به معنی روشن) است، که آنها مادر و اساس کتابند، (ابهام آیات دیگر با آنها رفع می‌شود) و برخی دیگر آیه‌های متشابه است (چند پهلوی است و معنی آن به واسطه عموم محتوا و عمق معنی و تعدد مراد در بدو نظر روشن نیست و باید به وسیله آیات محکم و عقل سلیم تفسیر شود)، اما کسانی که در دل‌های آنان انحراف (از حق) است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل (یافتن معنی نادرست)، از این کتاب از آنچه متشابه است پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل (و بازگشت معنی حقیقی) آن را جز خدا نمی‌داند و آنان که رسوخ در دانش دارند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست (چه محکم و چه متشابه، و چه معنی را بدانیم و چه ندانیم) و جز صاحبان خرد ناب متذکر نمی‌شوند.

اینو تفسیر کنید: الله: هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است... (هود، آیه 6) - یونیسف: روزی 6000 کودک در جهان از گرسنگی می‌میرند...!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه مبارکه به شرح ذیل است:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (هود، 6)

ترجمه: هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آنکه خدا رزق او را به عهده گرفته، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، رزق همه در کتابی روشن (که همان علم خداست) معین شده است.

*- آیا معنای آیه باید این باشد که در این دنیا هیچ کس از گرسنگی رنج نبرد و نمیرد؟ مثلاً اگر فرمود: خداوند متعال از زمین و آسمان به شما آب می‌رساند، یعنی دیگر هیچ نقطه خشکی روی زمین نباید باشد و هیچ کسی از تشنگی هلاک نگردد؟ اگر فرمود: «هُوَ الشَّافِي»، یعنی دیگر هیچ کس بیمار نمی‌شود و اگر بیمار شد آنی شفا و بهبود می‌یابد و هیچ کس از بیماری نمی‌میرد؟!

اگر فرمود: علم را خدا می دهد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت / العلق 5» یعنی دیگر هیچ نادانی نخواهد بود و همگان به تمامی علوم عالم می گردند - یا اگر فرمود: عمر دست خداست و جان را او می گیرد (الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ)، یعنی هیچ عاملی دیگری، چه طبیعی و چه غیر طبیعی نمی تواند سبب مرگ شود و هیچ کس نمی تواند دیگری را بکشد، یا حتی اگر بمب اتم بر شهری انداختند، همه باید زنده بمانند چون فرمود: عمر دست خداست و جان را او می گیرد؟

* - همه چیز خلق خداست، تحت ربوبیت خداست، مُلک خدا و تحت مالکیت خداست، اما خداوند علیم و حکیم، نظام علت و معلول را بر عالم خلقت مادی و غیر مادی حاکم کرده است و برای هر چیزی قدر و اندازه‌ای گذاشته است و در برخی از امور به انسان اختیار داده است و البته او را با عقل و وحی و الگوی حسنه هدایت نموده است.

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (القمر، 49)

ترجمه: همانا ما هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.

«وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحجر، 21)

ترجمه: و هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ی معین نازل نمی کنیم.

* - پس همان که فرمود: ارزاق جنندگان همه بر عهده‌ی خداست، قوانین و اندازه‌ها (مقدرات) دیگر را نیز مقرر و بیان فرمود و امر به رعایت آنها نمود. مثل این که فرمود: قیام به قسط کنید - ظلم نکنید - در خیر تعاون داشته باشید - در ظلم همکاری و تعاون نداشته باشد - انفاق کنید - زکات بدهید - فساد نکنید - دنبال برتری جویی نروید - اسراف نکنید - حرص نزنید - یک دیگر را برای مال دنیا نکشید - به یتیم و مسکین اکرام کنید و این زنجیره به هم پیوسته است و هر حلقه‌ی آن که مفقود یا جدا یا کج و معوج گردد، در کل سیستم اثر می گذارد و اندازه‌ها را متغیر می نماید.

پس اگر فساد، تباهی، هلاکت، گرسنگی، بیماری‌های کشنده و ... بر انسان غلبه می کند، به خاطر اعوجاجات و ظلم‌های خود انسان است که اغلب خواب‌ها، غفلت‌ها، بی تحرکی‌ها و مقابله نکردن‌ها، بر شدت تحقق و گستره‌ی دامنه‌ی آنها می افزاید.

* - مثال بارز - همه می دانیم که کل جهان اسلام و در رأس همه ملت ایران، هدف جنگ‌های بیولوژیکی قرار دارد؛ حال اگر بگویند: لوازم بهداشتی و آرایشی، یا روغن، شکلات و ... خارجی و نامعتبر مصرف نکنید، هزار و یک دلیل و توجیه برای مصرف آن می آورند، اما وقتی بیمار شدند، موهای سر مردم تاس شد، دندان‌ها ریخت، سرطان گسترش یافت، نازایی بیداد کرد، پوست‌ها لک و چروکیده شد، چشم‌ها دچار بیماری‌ها و کم‌بینی‌های زودرس شد و ... می گویند: خدا خواست، یا حتی معترض می شوند که چرا خدا برای من اینطور خواست، یا

می گویند: اگر خدا شافی است و اگر دعا را مستجاب می کند، پس چرا مرا شفا نمی دهد، در حالی که چهارده هزار صلوات نذر کردم و سیصد بار ختم انعام کردم و ...؟! گویی که نظام خلقت، قصه جنّ و پری و جادوگری است!

* - فرمود که انسان ها همگی کفر به طاغوت (هر گونه طغیان و طغیان گر درونی و بیرونی) و ایمان به الله داشته باشند - فرمود: مؤمنین ولایت دشمن را نپذیرند - فرمود: مؤمنین همه « أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ » باشند - فرمود: زرق و برق کفار چشم تو را کور نکند - فرمود: برای انسان چیزی جز نتیجه ی کار و تلاش خودش نیست - فرمود: شکر نعمت، یعنی استفاده درست از آن که موجب ازدیاد نعمت می شود و کفران آن سبب عذاب می گردد و ... - حالا اگر یک جامعه کوچک (خانواده) - یک جامعه بزرگ تر (کشور و ملت) - یک جامعه بزرگ تر (امت) و یک جامعه بزرگ تر (جامعه انسانی)، دقت و رعایت نکرد و طبق برنامه عمل نمود، چه می شود؟ می خواهد بگوید: مگر خدا نفرمود که زرق بر عهده من است؟! برق برای روشنایی و انرژی است، اما اگر کسی دستش را به برق و آن هم فشار قوی زد، در جا می سوزد و می میرد. این هم نظام آفرینش و مقدرات الهی است.

* - مثال بارز - چقدر مقام معظم رهبری توصیه، تذکر و تأکید دارند که نگاه اقتصادی، باید به سرمایه ها و استعدادها و امکانات درون باشد و مکانیزم نیز "اقتصاد مقاومتی" باشد، حالا اگر یک نگاهی (چه در دولت و چه در ملت)، هر چه در دورن هست را به تعطیلی بکشاند که شاید امریکا تفقدی به آنها بکند، و گمان کند که درون کاملاً تهی است و اگر گشایشی باشد، حتماً باید از برون باشد، خب چه می شود؟ آیا می شود پس از آن که اقتصاد داخلی فرو ریخت، کارخانجات به تعطیلی کشانده شد، نه سانتریفیوژ چرخید و نه چرخ کارخانجات تولیدی - صادرات کاهش و واردات افزایش یافت، تورم و دروغ و دغل حاکم شد - قدرت سیاسی ملی، منطقه ای و بین المللی تضعیف شد - دشمن به جای تفقد و دلسوزی، جلوتر آمد و ضربات مهلک تری را وارد کرد و ...، بگویند: پس وعده های خدا به مؤمنین چه شد؟!!

* - بله، طبق آمار یونسف، سالانه 6000 کودک از گرسنگی می میرند و سالانه هزاران کودک دیگر از ظلم و جنایت می میرند - هزاران کودک دیگر از بیماری های جنگ های اقتصادی، بیولوژیکی و فیزیکی می میرند - هزاران کودک دیگر ناقص متولد می شوند - هزاران کودک دیگر به فاصله کوتاهی پس از تولد می میرند و ... - بدیهی است که وقتی جامعه انسانی به قهقراء رفت، جامعه اسلامی نیز به خواب غفلت فرو رفت، خلیفه المسلمین اش (مثل پادشاه سعودی) در یک دست جام شراب گرفت و در دست دیگرش شمشیر رقاصی با جرج بوش، پول نفت و گاز و سایر منابع طبیعی ممالک اسلامی به جیب امریکا و انگلیس و اسرائیل رفت، اگر عده ای از مسلمین بیدار شدند، عده ای دیگر که ذلیل و عبد زورمداران هستند، بدتر از دشمنان خارجی مقابل آنها صف

کشی کردند و ...، چه انتظاری می‌رود؟! بدیهی است که همه اندازه‌ها و مقدرات متغیر می‌شود و ظلم به جای عدل حاکم بر روابط و تعاملات و سرنوشت انسان می‌گردد.

این نیز از مقدرات الهی است. مقدرات الهی فقط این نیست که برای مخلوقات و جنندگان از زمین و آسمان آب و علف و حلوا و سلوا بفرستد.

*- از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: شما می‌گویید که خدا رازق است؛ حال اگر کسی را در جایی که هیچ منفذی ندارد حبس کنند، روزی‌اش از کجا می‌رسد؟ فرمود: از همانجایی که مرگش می‌رسد.



سیاسی - اسفند 1393

حکومت اسلامی - آگه تو دنیا حکومت اسلامی وجود نداشته باشه چه ضربه‌ای به اسلام وارد میشه؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بهتر است بگوییم: «چه ضربه‌ای به مسلمانان وارد می‌شود؟»، چون "اسلام" دین خداست و هیچ ضربه‌ای به آن وارد نمی‌شود، خودش آن را حفظ می‌کند، وگرنه تا کنون هیچ اسم و اثری از آن نمانده بود.

در هر حال لازم است ببانددیشیم که اسلام چیست؟ حکومت یعنی چه؟ دین بدون حکومت (هر دینی، چه حق و چه باطل) چقدر معنا دارد؟ چقدر امکان تحقق دارد و خیر و ضرر دنیوی و اخروی مسلمین در چیست؟

الف - حکومت چنان چه از نامش پیداست "حاکمیت" است و حاکمیت به این معنا نیست که یک نفر به تاج و تختی برسد و یا یک حزب رأی بیاورد و منتخب آن وارد کاخی گردد، بلکه حاکمیت بر تمامی شئون فردی و اجتماعی و سرنوشت مردم یک جامعه می‌باشد.

حال این حاکمیت حق کیست و از آن کیست؟ آیا جز این است که از آن خالق حکیم عالم و انسان می‌باشد؟ آیا می‌شود که حاکم عالم هستی، خالق آن "الله جلّ جلاله" باشد - حاکم نظام خلقت او باشد - حاکم یوم‌الدین (روز جزا و معاد) نیز او باشد، اما حاکم بر انسان‌ها و جوامع انسانی، غیر او باشد؟! حکومت حق و مال کسی است که حُکم و حکمت از او و مال اوست.

«وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، 70)

ترجمه: و اوست خداوندی که جز او معبودی نیست، ستایش در دنیا و آخرت از آن اوست (زیرا همه زیبایی‌ها در هر دو جهان از اوست) و حاکمیت و داوری (نیز در هر دو جهان) از آن اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

ب - پس حکومت، حق مالک است و مالک تنها اوست، حکومت حق هدایت‌کننده است که هادی اوست، حکومت حق قادر ما یشاء است که اوست، حکومت حق کسی است که خلقت به اراده‌ی اوست و جان‌ها در ید قدرت اوست و بازگشت نیز به سوی اوست.

ج - پذیرش حکومت الله جلّ جلاله، یعنی پذیرش حکم خدا که توسط نبی و رسولش صلوات الله علیه و آله ابلاغ شده است و از این رو اطاعت خود را در اطاعت آنان تجلی داده و بر شمرده است؛ پس حکومت خود را در حکومت انسان کامل و خلیفه الله و مقام "ولایت"، تکوین، تشریح و ابلاغ نموده و فرموده است اگر به الله جلّ جلاله و معاد ایمان دارید، حقیقت و عینت (تاویل) خیر (کمال) و سعادت دنیا و آخرت همین است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، 59)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امرتان (که جانشینان معصوم پیامبرند) اطاعت نمایید. پس اگر درباره چیزی (از امور دین یا دنیا) نزاع داشتید آن را به خدا و رسولش برگردانید، اگر ایمان به خدا و روز واپسین دارید، این (برای شما) بهتر و خوش عاقبت تر است.

د - بی تردید نه هیچ جامعه کوچک یا بزرگی بدون حکومت می ماند و نه جهان. پس اگر حکومت الهی محقق نگردد، حاکم الهی حکومت نکند، حتماً غیر او و به طریق خلاف امر او حاکمیت می یابد و یقیناً می شود حاکمیت "هوای نفس" و "حاکمیت رب النوع‌ها"، که همان حاکمیت ظلم و جور است.

ه - اساساً "دین یعنی حاکمیت". پس از معارف که برای شناخت انسان از حقایق عالم هستی می باشد، احکام شخصی، از عبادات گرفته تا مطهرات و اخلاقیات، همه برای "حاکمیت" انسان بر مملکت وجود خویش است و تمامی احکام اجتماعی، برای تحقق "حاکمیت" الهی و حاکمیت "حق" بر جامعه بشری می باشد.

پس روشن است که اگر حاکمیت اسلام نباشد، چه می شود؟ حاکمیت طاغوت‌های درونی و برونی بر انسان و جامعه مسلط می گردد. و انسان (جامعه) به جای ولایت الله جلّ جلاله که در ولایت رسول الله و اهل عصمت صلوات الله علیه و آله و "ولایت فقه و احکام الهی" تسری یافته است، ولایت ابلیس و شیطان‌های زیر مجموعه از جنّ و انس را گردن می نهد و سلطنت شیطانی را خودش بر خودش مسلط می کند.

بینید چه زیبا و ژرف فرموده که شیاطن (از ابلیس گرفته تا سایر شیاطین) هیچ تسلط و سلطنتی بر مؤمن و متوکل ندارند و فقط بر کسانی تسلط دارند که خودشان ولایت آنها پذیرند؟

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (التحل، 99 و 100)

ترجمه: چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می کنند تسلطی نیست * تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند، و بر کسانی که آنها به او [خدا] شرک می ورزند.

و - پس اگر حکومت اسلامی بر مملکت وجود و بر جامعه انسانی حاکم نباشد، اصلاً "اسلامیت" محقق نگردیده است و حتماً جایش را به حکومت طواغیت و مستکبران ظالم می دهد و همه گمراه می شوند و بالتبع در دنیا و آخرت به ضلالت و ذلت کشیده می شوند.

ز - بی تردید هر حکومتی مستلزم به "دعوت" از سوی حاکمیت و "پذیرش" از سوی مردم است. پس اگر حکومت اسلامی نباشد، حاکم همه را به سوی خود دعوت می کند، چه با تبلیغ و فریب و چه با اکراه و تحمیل و چه با زور. و هر دعوتی جز به سوی خدا، شرک است و هر حرکتی جز در "صراط مستقیم" انحراف و انحطاط است.

سکولاریسم:

سکولاریسم یک اسم جدید است، نه یک رسم جدید. از وقتی "دین" بوده، دعوی "جدا کردن دین از حکومت و سیاست" هم بوده است. چرا که طواغیت و فراعنه و مستکبران و زورگویان، حکومت بر مردم و به بندگی و بردگی کشیدن آنها را می خواهند و به اعتقادات نظری آنها کاری ندارند. اما دین حق نه اجازه حکومت به آنها را می دهد و نه اجازه تسلیم به بندگان خدا را می دهد، لذا تمامی حکومت های غیر خدایی، با دین مخالف هستند، اما چون نمی توانند مردم را از خدا و دین جدا کنند، می گویند: "دین یک سری باورها و رفتارهای شخصی است و نباید در حکومت وارد شود" در واقع می گویند: حکومت را به ما مستکبران بسپارید، خودتان آن قدر عبادت کنید که جان از بدنتان خارج شود.

* - یهودی گفت: دین ربطی به سیاست ندارد؟ پرسیدم: پس چرا اولین اقدام حضرت موسی علیه السلام، مقابله و مبارزه با فرعون و حکومت فرعون بود؟

* - مسیحی گفت: دین ربطی به سیاست ندارد؟ پرسیدم: پس چرا حاکمیت و مستکبران وقت، با حضرت مسیح علیه السلام دشمنی می کردند و پس از آن همه آزار و اذیت، نقشه‌ی به صلیب کشیدن ایشان را کشیدند؟

* - مسلمان گفت: دین ربطی به سیاست ندارد؟ پرسیدم: پس چرا حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، در اولین گام پس از ورود به مدینه و برخورداری از حمایت عده‌ای معدود از مردم، حکومت تشکیل دادند و سپس مکه را فتح کردند و اساساً چه اشخاص و چه جریان‌هایی و چرا این همه جنگ را بر او تحمیل کردند؟

* - شیعه گفت: دین ربطی به سیاست ندارد؟ پرسیدم: آیا دوازده معصوم و یازده امام را برای احکام وضو و

طهارت، یا تلاوت قرآن و نماز شب به شهادت رساندند؟!

*** - از همه مسلمانان جهان و به ویژه شیعیان، سؤال می کنیم که حضرت مهدی علیه السلام چرا و از چه امری

"غیبت" دارند؟ وجودشان غایب است، یا از حکومت و حاکمیت غایب هستند؟ اصلاً ظهور و قیام مصلح

جهانی و منجی عالم بشریت، یعنی چه؟ له و علیه چه نظامی و چه کسانی قیام می کنند؟ برای امامت در نماز

جماعت، برای ایراد خطبه نماز جمعه، برای بیان احکام ... قیام می کنند، یا برای براندازی حکومت های ظلم و جور؟ تا زمینه برای تحقق احکام و حکومت الهی بر جان تک تک مردم و جامعه ی انسانی مساعد گردد؟ چرا امریکا (سرمدار صهیونیست بین الملل) نیز به دنبال «حکومت واحد جهانی، به حاکمیت و رهبری خودش است؟»، چرا خداوند متعال وعده ی حکومت جهانی را به مؤمنین و صالحین داد؟ و چرا فرمود: برای ظهور همه دین؟

چرا فرمود: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» - و حقا که ما در هر کتاب آسمانی پس از لوح محفوظ، و در زبور (داود) پس از ذکر (تورات موسی) و در قرآن پس از آن کتاب ها، نوشتیم و مقرر کردیم که همانا (ملکیت و حاکمیت و استفاده تام از برکات) این زمین را بندگان صالح و شایسته من به ارث خواهند برد (از دست غاصبان و ائمه جور به امامان عدل و خلفای آنها منتقل خواهد شد) / الأنبياء، 105» و چرا فرمود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» - اوست که رسول خود را با (وسایل) هدایت و دین حق و درست فرستاد تا آن را بر هر دینی پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش ندارند / التوبه، 33»

پس دین، اگر دین خداست، باید جامعیت داشته باشد و اگر جامعیت دارد، باید اصلی ترین و فرعی ترین امور مرتبط به تمامی شئون فردی و اجتماعی، ارتباطات، تعاملات و ... را در بر گرفته باشد؛ و چه اصلی مهم تر، تأثیرگذارتر و نقش آفرین تر از "حکومت" می باشد؟

چرا امام در نامه خود خطاب به آقای خامنه ای ایشان را "حجت الاسلام" خطاب کردند ولی بعد از گرفتن سمت رهبری، آیت الله شدند؟ 2- اصل ولایت فقیه قبول ولی در مورد حدود و اختیارات آن چرا ما نظر عالمانی دیگر که به محدود بودن آن اعتقاد دارند نپذیریم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

گاهی در ادبیات و محاوره مردم الفاظ و اصطلاحاتی رایج می گردد که به لحاظ معنا صحیح نیست، که به آنها «غلط مصطلح» گفته می شود؛ لذا نمی شود اگر کسی صحیحش را بیان داشت، اشکال گرفت که چرا؟

الف - از جمله این واژگانی که «غلط مصطلح» است، همین القاب "حجت الاسلام" و "آیت الله" می باشد. ما در محاوره ی خود، به کسی که طلبگی را تا حدی خوانده باشد که ملبس گردیده باشد، حجت الاسلام می گوئیم، اما اگر به اجتهاد رسید یا مرجع تقلید شد، آیت الله می گوئیم. اما این درست نیست.

حال دقت به معانی بفرمایید، آیت الله، یعنی نشانه‌ی خدا. پس کلیه مخلوقات که نشانه خالق هستند، آیت الله هستند. البته بزرگ‌ترین نشانه‌ها، انسان‌های انسان شده هستند و طبعاً بزرگ‌ترین آنها نیز انسان‌های کامل و کامل‌تر هستند. اما دلیل نمی‌شود که هر نشانه و آیتی، الزاماً «حجت الله و حجت الاسلام» نیز باشد. اما «حجت»، یعنی دلیل، چراغ راه، یعنی راهنمای حق. چنان چه به اهل عصمت علیهم السلام در فرهنگ و ادبیات اسلامی «حجت الله» و جمع آنها را «حجج الله» اطلاق می‌گردد.

در زیارت آل یاسین، خطاب به امام زمان علیه السلام عرض می‌کنید «**السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ**» و در زیارت امین الله عرض می‌کنید: «**السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ**».

پس در واقع مقام و منزلت «حجت الاسلام» به مراتب بالاتر از «آیت الله» است. اگر به نامه‌های امام به مراجع زمان خود نگاه کنید، اغلب آن بزرگواران را «حجت الاسلام» خطاب کرده‌اند.

ب - مقام معظم رهبری، سال‌ها پیش از قبول مسئولیت رهبری، به درجه اجتهاد رسیده‌اند. منتهی چون پس از قبول این مسئولیت، رهبری فقهی و شرعی و حکومتی را پذیرفتند، مردم طبق فرهنگ جاری، آیت الله گفتند.

ج - دقت کنید که "مرجعیت"، چه در سطح فقهات مسائل شرعی و چه در سطح "ولایت فقیه"، یک مقام علمی نیست، بلکه قبول یک مسئولیت اجرایی از جانب مجتهد و فقیه می‌باشد. به عنوان مثال چنین نیست که حضرات آیات عظامی چون: بهجت (ره)، ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی و ...، تا قبل از این که این مسئولیت را بپذیرند، آیت الله (حجت الاسلام) نبوده باشند و تا رساله‌ی آنها منتشر شد، یک شبه آیت الله شده باشند.

آیات عظام (حجج اسلام) بسیاری بوده و هستند که ضرورتی برای پذیرش این مسئولیت احساس نکردند و نمی‌کنند، چنان چه حضرت امام خمینی رحمه الله علیه، تا آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله علیه در قید حیات بودند، این مسئولیت را نپذیرفتند - آیت الله بهجت رحمه الله علیه، نه فقط تا زمان حیات امام، بلکه تا حیات آیات عظام نجفی مرعشی، گلپایگانی و اراکی نیز این مسئولیت را نپذیرفتند و سپس بنا به ضرورت، نیاز و تقاضای حوزه‌های علمیه پذیرفتند. پس چنین نیست که از فردای روزی که پذیرفتند، آیت الله العظمی شده باشند. آیاتی (حجج اسلامی) چون: آیت الله طباطبایی، آیت الله مطهری، آیت الله بهشتی، آیت الله محمد تقی جعفری و ...، همه آیات عظام بودند، اما ضرورت و نیازی ندیدند که مرجعیت را بپذیرند.

مقام معظم رهبری نیز به هنگام انتخاب از سوی مجلس خبرگان به شدت مخالفت نمود، اما گفتند: "این یک تکلیف است". پس مسئله شخصی نبود، باید این مسئولیت را می‌پذیرفتند، و پذیرفتند.

د - در مورد حدود و اختیارات ولی فقیه نیز دقت کنید که مسئله شعاری و میلی و جناحی یا ذوقی نیست، بلکه یک بحث کاملاً فقهی و بسیار سنگین است. از زمان مرحوم شیخ مفید (ره) این بحث بوده و هنوز هم هست.

اینطور نیست که یکی از امام خمینی (ره) یا امام خامنه‌ای خوشش بیاید، بگوید: من این نظر را می‌پذیرم و دیگری زیاد خوشش نیاید، بگوید: چرا آن نظر را نپذیرم؟ فقه اسلام، با سلیقه کاری ندارد. حال فرض کنید که بنده نمی‌دانم که فقه و حیطة‌ی آن کدام است - ولایت یعنی چه؟ ولایت فقه یعنی چه؟ ولایت فقیه یعنی چه؟ مطلقه در بیان فقهی یعنی چه؟ آن محدودیتی که مورد بحث در فقه می‌باشد و ...؟ بعد قضاوت کنم که حالا کدام نظر صحیح است؟! آیا شیخ مفید - آیا سید رضی - آیا امام خمینی یا ...؟

امام خمینی رحمة الله علیه:

* - «در تمام مسائل مربوط به حکومت، همه‌ی آنچه که از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان پس از او - که درود خداوند بر همگی آنان باد - محسوب می‌شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. البته لازمه‌ی این امر این نیست که رتبه‌ی معنوی آنان همپایه‌ی رتبه‌ی پیامبران و امامان تلقی شود، زیرا چنان فضایل معنوی، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس، در مقامات و فضایل با آنان هم‌رتبه نیست.» («شؤون و اختیارات ولیّ فقیه» - ترجمه‌ی مبحث ولایت فقیه از «کتاب‌البیع»)

* - «کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر و ائمه (علیهم السلام) مقرر شده، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است. و عقلاً نیز نمی‌توان فرقی میان این دو قابل شد.» (همان)

داعش - لطفاً در خصوص فهم غلط داعشیان از قرآن توضیح دهید چرا که آنان مدعی پیاده سازی احکام قرآند، به طور مثال در تعریف کافر و مشرک و مجازات آنان، که در قرآن نیز بیاناتی در این خصوص هست؛ که داعشیان مدعی عمل به آن احکام هستند.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

امریکایی‌ها هم مدعی حقوق بشر و مبارزه با تروریسم هستند! حال باید در خصوص فهم غلط آنها بحث کنیم، یا در مورد دروغ و نیرنگ و عوام‌فریبی آنها؟!

در کجای قرآن کریم و فقه و احکام اسلامی (در تمامی مذاهب)، به مردم اجازه داده شده که خودسر و خود رأی، احکام حقوقی، جزایی، قصاص، جنگ با کفار و ... را عمل کنند؟! اینها همه اسلام‌سازی وهابی‌هاست که در اصل فراماسون و تابع انگلیس و امریکا هستند.

داعشی‌ها نیز مانند هر گروه و جریان دیگری، دو دسته هستند. دسته‌ی اول سردمداران - دسته دوم پیروان. بدیهی است که حساب این دو دسته در تحلیل و بررسی از هم جداست؛ چرا که همیشه بنیانگذاران، سردمداران و رهبران، از حقیقت امور آگاهند و می‌دانند اهداف‌شان چیست؟ چه می‌کنند؟ و بالاخره مردم را به کدام سو

دعوت کرده و می‌برند - اما علل گرایش مردم می‌تواند بسیار متفاوت و متعدد باشد. به همین دلیل در قرآن کریم نیز فرق گذاشته شده بین سردمداران، امامان (پیشوایان) و علمای هر دین، فرقه، مکتب و گروهی، با پیروان آنها. حتی مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نشده‌اند.

مردم، برخی از روی شناخت و باور حرکت و پیروی می‌کنند - برخی مزدورند و هدف خاصی جز اخذ پول ندارند - برخی دیگر عوام و متعصب هستند - برخی دیگر زود جوّ زده می‌شوند - برخی دیگر امیال و خواسته‌ها و خوشایندهایی دارند که تحقق آنها را در گرویدن به یک جریان خاص می‌بینند ... و خلاصه برخی دیگر به طرف «قدرت و پیروزی (هر چند باطل یا ظاهری) کشیده می‌شوند.

در سوره مبارکه "النصر" می‌فرماید: وقتی نصرت و فتح آمد، مردم گروه گروه به دین خدا می‌گروند. این یعنی توده و عوام مردم، به دنبال جریانی می‌روند که قدرت و فتح و پیروزی (هر چند ظاهری و موقت) دارند. ندیدیم در کربلا چه شد؟ چرا؟ مگر مسلمان نبودند؟ بلکه مردم، به دنبال جناح قوی‌تر و پیروزتر رفتند. پس، گرایش‌های مردم، علل و عوامل گوناگونی دارد و در این معنا هیچ تفاوتی بین مسلمان، مسیحی، یهودی، کافر، مشرک، منافق، اهل فتنه، احزاب، گروه‌ها و جریان‌های قدیم و جدید نمی‌باشد. از این روست که اسلام عزیز، به شناخت، معرفت، تعقل، تفکر، بصیرت، انتخاب با شعور و اراده و دین خالص برای خدا دعوت می‌نماید:

«هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (غافر، 65)

ترجمه: اوست زنده (بالذات و ازلی و ابدی)، جز او معبودی نیست، پس او را بخوانید در حالی که اعتقاد را (از شرک) و طاعت را (از ریا) و دین را (از بدعت) خالص کرده باشید، همه ستایش‌ها (بالاصالة و بالذات) از آن پروردگار جهانیان است.

داعش:

همه می‌دانند که گروه تروریستی داعش، یک گروه دست‌ساز و دست‌پرورده‌ی امریکاست، مثل القاعده، طالبان، النصره، منافقین، کومله و این واقعیت آنقدر "اظهر من الشمس" است که دیگر سران امریکا و اروپا نیز به آن اقرار و اذعان می‌کنند و در نهایت می‌گویند: از دستمان در رفته است؛ که البته زیاد هم چنین نیست. اگر یادتان باشد، ابتدا گروهی را به بهانه‌ی "جنگ با بشار اسد" درست کردند و به صراحت اعلام کردند که آنها را از هر حیث (مالی، نظامی، سیاسی، اطلاعاتی، تبلیغاتی و ...) حمایت می‌کنند و کردند. حتی تعداد بسیاری از شوروها، زندانی‌ها، ابدی‌ها، تروریست‌های سازماندهی شده توسط شرکت‌های رسمی و ... را از امریکا و اروپا برای پیوستن به این گروه اعزام کردند.

گمان امریکا این بود که با تأسیس این گروه، ظرف مدت کوتاهی خاک سوریه را تجزیه می کند و تحت عنوان «کردستان مستقل»، سرزمینی را برای مانورها و جنایات بیشتر اسرائیل ایجاد می کند! اما از سویی این هدف محقق نشد، و از سوی دیگر بخت دیدند که دامنه‌ی فعالیت این گروه به عراق نیز کشانده شود و نامش به جای داعش "دولت اسلامی ISIS" گردد.

اهداف دیگر:

البته استکبار جهانی، صهیونیسم بین‌الملل که در حکومت امریکا و انگلیس و متحدان اروپایی بر جهان رخ نموده است، هیچ گاه تک منظوره برنامه‌ریزی و حرکت نمی کنند، بلکه در طراحی و استراتژی‌های خود، مقاصد و اهداف دیگر را نیز دنبال می کنند. به عنوان مثال:

*- تا قبل از پیدایش طالبان، القاعده (و نمایش 11 سپتامبر) و سپس تجمیع آنها در گروهی به نام "داعش"، فقط اسرائیل بود که تحت عنوان و زیر پرچم «دین»، اقدام به قتل، جنایت، ترور و نسل کشی می کرد و این برای چهره و تبلیغات صهیونیست‌ها تحت عنوان یهودیت، بسیار بد و خسران‌آور بود - البته مشهود است که همیشه شعله‌های آتش جنگ‌ها در جهان توسط امریکایی‌ها و اروپایی‌ها روشن شده است، اما به غیر از جنگ‌های صلیبی، هیچ گاه به نام مسیحیت این جنایات را نکردند - هر چند که جرج بوش در زمان صدراتش آغاز مجدد جنگ‌های صلیبی را اعلام نمود.

در هر حال مسیحیان و یهودیان، در اذهان عمومی جهانیان، به جنگ‌افروزی و جنایات هولناک شهرت یافتند، اما مسلمانان همیشه هدف یورش آنان و مظلوم بوده‌اند و این حقیقت به ضرر آنها بود.

امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین‌الملل) با تأسیس گروه‌های تروریستی از به ظاهر مسلمانان، نه تنها تلاش کردند تا مسلمانان را نیز جنگ‌افروز و جنایتکار معرفی کنند، بلکه بدترین نوع از افراط‌گرایی دینی معرفی و جلوه دهند. تا آنجا که امروزه دیگر کسی به یاد جنایات اسرائیلی‌ها، امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها نمی افتد و همه جا بحث از جنایات "داعش" است. دیگر نه کسی از جنایات امریکا و انگلیس و فرانسه و اسرائیل در فلسطین و غزه و لبنان می گوید، نه از قتل عام نسل کشی مسیحیان در بوسنی و بوداییان در میانمار، هندوها در هندوستان و ...

*- هدف دیگر، ترویج اسلام‌هراسی است. موج‌گرایی مردم در امریکا، اروپا و سایر نقاط جهان به اسلام و

قرآن، مستکبرین را به وحشت انداخته است، تا آنجا که خانم مرکل، صدر اعظم آلمان، در سخنرانی خود در اتحادیه اروپا در خصوص خروج گروهی مردم از مسیحیت گفت: "خروج رسمی مردم از مسیحیت، آن قدر نگران کننده نیست که گرایش آنها به اسلام نگران کننده است".

پس آنها با به وجود آوردن، حمایت، تجهیز و هدایت داعش، سعی در ترویج اسلام‌هراسی کردند، تا به مردم غرب بگویند: این اسلامی که شما به آن علاقمند شده‌اید و شاید آرزوی "دولت اسلامی" دارید، همین است.

***- هدف دیگر، تطهیر چهره‌ی از پرده برون افتاده‌ی امریکا، انگلیس، متحدان اروپایی و نوکران عربی، در استعمار، استثمار، جنگ‌افروزی، قتل، جنایت، نسل‌کشی مسلمانان، حمایت از تروریسم (به ویژه اسرائیل) می‌باشد.**

حالا امریکا و اروپا که برای لشکرکشی قرون وسطایی به منطقه، دلیل مردم‌پسندی لازم دارند، پرچم مبارزه با تروریسم را دست گرفته و به بهانه‌ی جنگ با داعش، از یک سو دولت‌ها را به اتحاد تحت فرماندهی امریکا می‌خوانند و از سوی دیگر به اذهان عمومی القا می‌کنند که ما نه تنها با تروریسم مبارزه می‌کنیم، بلکه "منجی عالم بشریت" هستیم!

***- و البته اهداف اصلی و فرعی و ریز و درشت دیگر.**

احکام اسلامی:

پس همان‌طور که بیان شد، گروه‌های تروریستی چون: طالبان، القاعده، سپاه صحابه، بوکو حرام و ... که اکنون سعی می‌شود در "داعش" و تحت عنوان "دولت اسلامی" منسجم شوند، هیچ ربطی به اسلام، قرآن، سنت و سیره پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام و فقه و احکام اسلامی (در هیچ مذهبی) ندارند. پس ساده‌انگاری و سطحی‌نگری و خود فریبی است اگر بخواهیم فلسفه وجودی و جنایات آنان را به «فهم غلط از قرآن کریم و احکام اسلام» تعبیر کنیم و بعد به نقد و بررسی آن پردازیم. این افتادن در همان دامی است که برای مسلمانان و اذهان عمومی جهانیان پهن کرده‌اند.

البته چنان که بیان شد، موضوع عوام مردم متفاوت است. مگر مردم به ظاهر مسلمان در صدر اسلام، چیزی از قرآن و احکام می‌دانستند که به خاطر آن به خوارج، جملی‌ها، صفینی‌ها، معاویه، یزید و جنایتکاران کربلا پیوستند؟ خیر. بلکه سران آنها می‌دانستند و آنها بیشتر به خاطر کمی چرب و شیرین دنیا و نیز آزادی مفساسدی چون قمار، زنا، شراب، ربا و ... تحت لوای اسلام به آنها پیوستند. از این رو، کسانی هم که به داعش پیوستند نیز فرقی ندارند. به فرض که به حکم اسلام و بنا به فهم خودشان می‌جنگند یا ترور می‌کنند، اما آیا تجاوز، بچه‌کشی، سرپریدن مردم عادی و بی‌گناه، به اسارت گرفتن زنان و حتی زنان مسلمان، مثله کردن بدن‌ها، سوزاندن زندانی و ... در احکام اسلامی آمده است؟ در کدام فقه و مذهبی؟!!

*- وقتی مثلاً به حکم اسلام این همه جنایت و ترور و تجاوز و اعدام می‌کنند و بعد قاضی القضاة و حاکم شرع خود را به خاطر سخت‌گیری در احکام صادره، محکوم به اعدام کرده و سر می‌برند، دیگر چه داعیه‌ای نسبت به احکام اسلامی و فهم درست یا غلط از آن دارند. ([لینک خبر](#)).
اینها بازی‌های صهیونیستی است و ما نباید فریب بخوریم.

www.x-shobhe.ir

زمستان ۱۳۹۳
اسفند

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

کوناگون - اسفند 1393

آیا پیشگویی شخصیت انسانها بر اساس ماه و سال تولد مورد تأیید اسلام هست؟ اگر می شود کامل توضیح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نقش زمان، مکان و سایر شرایط محیطی و جوی در ساختار شخصیتی انسان یک مقوله است و "پیشگویی" یک مقوله‌ی دیگر. پس نباید خلط مبحث گردد. وگرنه به خرافه گرایی کشانده می شود. بدیهی است که همه اجزای این عالم به هم پیوسته است و هیچ انفکاک و جدایی به صورت خلاء در آن دیده نمی شود.

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ» (الملک، 3) ترجمه: همان که هفت آسمان را طبقه‌هایی (روی هم) آفرید، هرگز در آفرینش خدای رحمان (از نظر زیبایی، استواری و اتقان صنع) تفاوت و ناهمگونی نمی بینی، پس بار دیگر بنگر آیا (در خلق اشیا) هیچ خلل و شکاف (و خلاف حکمت) می بینی؟

پس بی تردید همه اجزای عالم و احوالات گوناگونشان در یک دیگر تأثیر دارند، این عالم، عالم علت و معلول و تأثیر و تأثر است.

الف - علم بشر، امروزه بیش از گذشته به این تأثیرات آشکار و نهان پی برده است، هر چند که هنوز ناشناخته‌های بسیاری دارد. به عنوان مثال حتی کشف کرده که اگر به آب درون یک لیوان سخنان خوب گفته شود، سلول‌ها و مولکول‌هایش منظم می شود و اگر حرف درشت و بد زده شود، نا منظم می گردد و این تفاوت در هنگام انجماد به خوبی دیده می شود (در اسلام توصیه شده است که خوردن و نوشیدن را به اسم خدا آغاز کنید و سپس حمد خدا را به جای آورید)؛ و یا کشف کرده که اگر مگسی در پکن بال بزند، در آتمسفر لندن اثر می گذارد؛ یا کشف کرده که خیرخواهی و کمک به دیگران، در طول عمر و سلامت فیزیکی بدن نیز اثر

می‌گذارد، یا حرص و حسد چگونه گوشت بدن را می‌خورد و ... یعنی کشف علمی همان دستورات اسلام مبنی بر خیر خواهی، تعاون، صدقه ... یا پرهیز از حرص، حسد، کینه و سایر رذایل اخلاقی.

ب - در آموزه‌های اسلامی به همه‌ی این موارد مؤثر در سلامت روح و روان و جسم، تصریح و تأدیب شده است و از این رو برای انعقاد نطفه نیز دستوراتی دارد که برخی به زمان اشاره دارد، برخی به مکان، برخی به لقمه، برخی به حالات گوناگون جسمی یا حتی اخلاقی، روانی و ... به عنوان مثال حضرت رسول اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند:

- *- در مقابل آفتاب و نور آن جماع مکن، مگر آنکه هر دو با رویوش باشند که اگر فرزندی آید دائماً در سختی و فقر باشد تا بمیرد. (جلد دوم شرح دفتر دل - شارح: استاد صمدی آملی)
- *- میان اذان و اقامه جماع مکن که اگر فرزندی آید خونخوار گردد. (همان)
- *- اگر زنت باردار شد، بی وضو با او جماع مکن که فرزند کوردل و بخیل آید. (همان)
- *- در شب عید فطر جماع مکن که اگر فرزندی آید بسیار شرور گردد. (همان)

دقت کنید که در احادیث فوق، بر نقش زمان در ساختار شخصیتی تصریح شده است و همین طور احادیثی در مورد نقش مکان وجود دارد، مثل این که فرمودند: طوری جماع کنید که پا و سرتان رو به قبله نباشد - بالای پشت‌بام‌ها جماع نکنید - زیر درخت میوه‌دار جماع نکنید ...؛ و همین طور احادیثی در خصوص احوال وجود دارد؛ مثل آن که ایستاده جماع نکنید - به هنگام جماع (برای انعقاد نطفه) با یک دیگر حرف نزنید - مرد به تصور زن دیگری با همسرش جماع نکند - مرد با عجله و شتاب عمل نکند - زن خود را بیاراید - مرد خود را تمیز و خوش بو کند - در اتاقی که نوزادی هست جماع نکنید (که علم نیز ثابت کرده او صدا و تصاویر را ضبط می‌کند) - و همین طور راجع به تأثیر خوردنی‌ها، مثل این که گشنیز و سرکه چه مضراتی برای نو عروس دارد و یا خرما خوردن زن باردار، چه تأثیری بر صبوری طفل دارد ...؛ و فواید جسمی و روانی و اخلاقی و شخصیتی هر "امری" و مضرات هر "نهی‌ای" نیز بیان شده است و علم امروز نیز به بسیاری از آنها پی برده است.

ج - اما "پیشگویی" امر دیگری است. یک موقع پیشگویی یک امر کاملاً "علمی" و دقیقی است، مثل پیشگویی آب و هوا؛ شرایط جوی را مطالعه می‌کنند و می‌گویند: فردا هوا صاف یا بارانی است، هفته دیگر گرد و غبار می‌آید و یا حتی پنجاه یا صد سال دیگر چه می‌شود. در این موارد پیشگویی متقن علمی اشکالی ندارد. پس به لحاظ علمی نیز می‌توان بیان داشت مثلاً نطفه‌ای که در این سال، ماه، روز و ساعت منعقد شده است و یا طفلی که به دنیا آمده است، چه ویژگی‌هایی را دارد و یا می‌تواند داشته باشد.

اما هیچ‌گاه حکم کلی نمی‌توان داد، چرا که شرایط زمانی و یا مکانی، فقط یکی از عوامل مؤثر در ساختار نطفه یا تولد است. هزاران هزار علت و معلول دیگر هم وجود دارد.

ماه‌های سال بسیار محدود است، 12 ماه - روزها هم محدود است، 365 روز - ساعات نیز محدود است، 8760 ساعت - تبدیل به ساعت و ثانیه هم که بنمایید، باز محدود است - اما امروزه جمعیت جهان به بیش از 7 میلیارد رسیده است؛ آیا این هفت میلیارد فقط 12 یا 365، یا 8760 نوع شخصیت و حالت دارند؟

اسلام - و البته باید دقت کرد که چنان چه بیان شد، هزاران هزار عامل دیگر در ساختار تربیتی و شخصیتی انسان مؤثر است، به اضافه این که به انسان قابلیت ایجاد "تغییر" در ساختار خود داده شده است و اساساً اسلام برای همین آمده است.

انسان وقتی به دنیا می‌آید، بالفعل حیوان ناتوان و نادانی بیش نیست، منتهی در عقل، فطرت، روح و روان او، قوه، استعداد و توان "انسان شدن"، نهادینه شده است. هنر اسلام این است که از این حیوان انسان بسازد. موجودی را که از یک سو قابلیت دارد « خَلِيفَةَ اللَّهِ » شود و از یک سو قابلیت دارد که « كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » شود را به سوی انسان و خلیفه الله شدن، هدایت کرده و رشد دهد.

پس، ضمن آن که زمین و آسمان و صور فلکی و روزها و ساعات و مکان‌ها در انعقاد نطفه و سلامت جسم و بالتبع روح و روان و ساختار شخصیتی مؤثر هستند، نمی‌توان به صورت قطعی حکم داد که تمامی کسانی که مثلاً در ماه آبان یا آذر به دنیا آمده‌اند، دارای شخصیت واحد و مشابهی هستند.

بدیهی است که عدم توجه به عوامل مؤثر در ساختار شخصیتی، که از جمله آنها تعلیم و تربیت است از یک سو، ماده و مادی‌گرایی صرف از سوی دیگر و هم چنین عوامی بسیاری از اذهان عمومی، سبب می‌گردد تا یک عده نیز وسط بیابند و دکان "پیشگویی" باز کنند.

پیشگویی در مورد شخصیت انسان:

بمترین تعاریف از چگونگی ساختار جسم، روح و روان آدمی - حالات متفاوت او - عوامل و چگونگی شدن‌هایش - چه باید کردها و چه نباید کردها برای رشد و تکاملش و پیشگویی راجع به چگونگی ساختار و عاقبت هر گرایش، اعتقاد و رفتاری، در قرآن کریم و آموزه‌های اسلامی از اهل عصمت علیهم السلام آمده است و نیازی به رمل و اسطرلاب و فال قهوه، ورق و چای و سنگ ریزه و ... نمی‌باشد. خداوند متعال، علیم، حکیم و خالق زمین و آسمان‌ها و انسان، خودش تا بهشت و جهنم افراد را پیشگویی کرده است و این علوم را در اختیار همگان قرار داده تا شخصیت خود را بسازند و اگر منحرف شدند، تقصیر را به گردن خورشید و ماه و زمین و فلک نیاندازند. تلاش دیگران در خودسازی و موفقیت آنها را معلول و متأثر از سال و ماه تولدشان نداند، معتقد به جبر نگردد و نتایج حاصله و کیفر و پاداش را حق و عادلانه بداند.

عقل و عشق - به نظر شما آیا باید از راه عقل عاشق خداوند و اولیاء او شد و یا از راه عشق عاقل شد؟
 واصلا به اعتقاد شما این عشق نسبت به معصومین علیهم السلام از کجا نشأت گرفته و به وجود آمده
 است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خداوند متعال برای حصول هر معرفت و کمالی و انجام هر کاری، امکانی داده است. به عنوان مثال برای درک محسوسات، حسّ، سلسله اعصاب و مغز داده است. برای دیدن چشم، برای شنیدن گوش، برای راه رفتن پا، برای راست قامت بودن ستون فقرات و ... داده است.

عقل:

برای "معرفت = شناخت"، به انسان "عقل" داده است که مبتنی است بر بدیهیات اولیه عقلی که در او سرشته شده است.

آیات خداوند مَنّان، نشانه‌های او هستند، چه به قلم صنع (در خلقت) باشند و چه به قلم وحی؛ پس به این آیات اشاره نمود و متذکر شد که آیا تعقل و تفکر نمی‌کنید؟ چرا که شناخت با تفکر و تعقل حاصل می‌گردد:

«وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (المؤمنون، 80)

ترجمه: و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند، و اختلاف شب و روز از اوست. آیا نمی‌اندیشید؟
 بودریار می‌گوید: «همه چیز نشانه است و هیچ چیزی خودش نیست» - درست می‌گوید، اما نشانه چه چیزی را نشان می‌دهد؟ و به چه کسی نشان می‌دهد؟ هدف را نشان می‌دهد و به کسی که نشانه‌شناس باشد و در نشانه‌های تفکر و تعقل می‌نماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (آل عمران، 190)

ترجمه: حقا که در آفرینش آسمان‌ها و این زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه‌هایی است (از قدرت و علم و حکمت خدا) برای صاحبان عقل و خرد ناب.

قلب:

برای "فهم" نیز "قلب" داد، چنان چه در باره کسانی که قلب‌شان به خاطر کفر و گناه و ظلم مُهر خورده است، فرمود: «هُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا» - قلب‌هایی دارند که با آن فهم نمی‌کنند / الأعراف، 179»

انسان باید معبود و محبوب حقیقی را بشناسند (عقل) و هم چنین ایمان، عبودیت، عشق و محبت را فهم کند (قلب). چنان چه فرمود: بین قلب‌هایتان الفت قرار دادم «فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» / آل عمران، 103 - سلامتی جان آدمی را سلامتی قلب خواند «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» - مگر کسی که با قلبی سالم (مبتلا نشده به عقاید و

اخلاق فاسده) به نزد خداوند بیاید / الشعراء، 89» - و هم چنین بیماری و مرض جان آدمی را بیماری قلب او بر شمرد «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ - البقره، 10» - چراکه «حُبّ و بغض»، وابستگی، جذب و دفع، همه کار قلب (جان) است.

وحدت عقل و قلب:

توحید، یعنی انسان از کثرت، پراکندگی و انفصال، برهد و به "اتحاد" برسد. در چنین حالتی، نیازهای جسمی، شناخت عقلی و عشق و نفرت (حُبّ و بغض) قلبی او، همه متحد می شوند. این اتحاد ممکن نیست، مگر آن که تمام قوای انسان یک سو، یک جهت و یک هدف باشد و البته هدف باید خودش "واحد" باشد، تا چنین اتفاقی بیفتد. فقط خداوند متعال "واحد و احد" است، پس فقط هدف قرار دادن و وابستگی (عبادت و بندگی) به اوست که سبب چنین "وحدتی" در وجود و تمامی قوای آدمی می گردد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ». پس در چنین حالت و مقامی، عقل و قلب نیز موحد شده و به وحدت می رسند. عقل "حق" را می شناسد (که یکیست) و قلب نیز عاشق همان "حق" می شود. پس از این اتحاد عقل و قلب، جهت حرکت واحد می شود و پس از وحدت حرکت در یک صراط، اعضا و جوارح مادی نیز در همان راستا حرکت و فعالیت می کنند. می شود "موحد و مخلص".

از این رو، پس از توجه دادن به تمامی آیات و نشانه‌ها برای تفکر و شناخت، وقتی دعوت به "حرکت به سوی هدف" می نماید، "محبت" را محور و انگیزه حرکت بیان نموده و می فرماید: اگر محبت به خدا دارید، بیایید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، 31) ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می دارید پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ریشه عشق به اهل عصمت علیهم السلام:

بیان شد که عشق، محبت، مودت و الفت را خدا در قلب انسان قرار می دهد، هم چنان که بدیهیات اولیه را در عقل انسان قرار داد و در مجموع آنها را "فطرت" = سرشت آدمی در خلقت" نامید و دعوت به دین فطرت نمود و آن را "دین قیّم" بر شمرد که قابل تغییر و تبدیل نیز نمی باشد:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم، 30)

ترجمه: پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خدا است فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونگی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.

هم چنان که همه نشانه‌ها (آیات) او را به نشان می‌دهند، تمام عشق نیز متعلق به اوست. خداوند متعال انسان را عارف و عاشق به خود آفریده است و اگر کسی منحرف می‌شود، به خاطر حجاب‌هایی است که "عقل و قلب" او را مستور و حتی مدفون کرده است.

پس انسان عاشق خداست، چنان که می‌دانیم همگان "عاشق کمال" هستند و در این عشق نه برای کمال (معشوق) حد و حصری قائلند و نه برای عشق خود به آن کمال.

میل به لقای محبوب:

انسان دوست دارد که محبوب و معشوق خود را ببیند، به او تقرب یافته و حتی وصل شود (صلوة برای همین وصل است). اما چگونه کمال قابل رؤیت است؟ هیچ راهی ندارد به جز آن که به نشانه‌ها و تجلی‌های او نظر بیفکند. مثل وقتی که انسان به صورت محبوب (چه انسان، چه طبیعت یا ...) نظر می‌کند. امام خمینی رحمة الله علیه فرمودند: «شاهد نظر می‌کند به وجه الله». ذات مقدس الهی را که نمی‌شود دید، اما به وجه الله می‌شود نظر کرد. پس عشق به خدا [که خودش در دل نهاده است]، سبب عشق به نشانه‌ها (اسماء و آیات) او می‌شود. هر چه و هر که بیشتر تجلی او باشد، نزد انسان (دل) محبوب‌تر است. مثل گل یا صورت زیبا و زیباتر و زیباترین می‌ماند. لذا "انسان کامل = معصوم"، نزد دل، محبوب‌ترین است، مگر آن که عقل و قلب به خاطر محبت‌های دنیوی کاذب، مستور و مدفون شده باشند.

هر چه در عالم هست، مظهر و تجلی اسم خداست، ظهور اسم حی، اسم علیم، اسم حکیم، اسم جمیل، اسم قادر، اسم رحمان و ... می‌باشد که در همه جا و همه چیز تجلی یافته است و اهل عصمت علیهم السلام که انسان کامل هستند، مظهر اسم تجلی اسماء الله می‌باشند. پس، عشق به کمال در فطرت آدمی سرشته شده است و عشق انسان به هر چه که بیشتر مظهر و تجلی حق باشد بیشتر است، مگر آن که قلب او محجوب و مریض شده باشد. این عشق خدایست.

ازدواج سفید - اخیراً یک مورد شومی که در رسانه‌های ضد دین مطرح شده و تبلیغ می‌شود، موضوع

"ازدواج سفید" است از شما می‌خواهم یک آگاه‌سازی مناسب در این مورد داشته باشید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: به نظر می‌رسد که تبلیغ این پدیده‌ی شوم، در

رسانه‌های خودمان نیز [هر چند تحت عنوان نقد] صورت می‌گیرد، چرا که الحمدلله این پدیده در فرهنگ ما

جاری و عادی نیست، اما با پرداختن زیاده به این بحث، موضوع را عمومیت بخشیده و عادی سازی می کنند و حتی ناخواسته هم که شده، ترویج می نمایند.

الف - انتخاب واژهی " ازدواج سفید"، خودش آغازی تبلیغاتی برای این پدیده است، چرا که لفظی زیبا، اما بی مسمی است. در این روش از زندگی مشترک، نه "ازدواجی" در کار است و نه موفقیت و روشنائی و "سفیدی" وجود دارد، پس " ازدواج سفید" یعنی چه؟ چرا نگفتند: " ازدواج سیاه یا قرمز"؟! پس "ازدواج سفید" نام گذاشتند تا ناخودآگاه خوشایند به نظر رسد. القا کنند که هم "ازدواج" است و هم پاک و سفید. در حالی که چنان چه بیان شد نه ازدواج است و نه سفید.

ب - انسان در تمامی مباحث اعتقادی و عملی و نیز شئون زندگی فردی و اجتماعی، هر گاه حق و حقیقتی را منکر شد، تکذیب و تکفیر کرد و کنار گذاشت، به ناچار یک "بدل" و تقلبی را جایگزین آن می نماید. لذا از خدای کاذب تا دین کاذب، پیامبر و کتاب کاذب، ولایت و امام و الگوی کاذب ... پدید می آید. این مجازهای کاذب، سرتاسر زندگی انسان را پُر و اشغال می کنند. ارتباطات مجازی، وجودهای مجازی، بازیهای مجازی ...، تا حتی عشق، محبت، مودت، زندگی و زوجیت مجازی و کاذب.

ج - ازدواج طبیعی ترین روش و راه کار "زوجیت" و تشکیل خانواده است. لذا در هر قومی، فرهنگی، دینی، مکتبی و ملیتی که نگاه کنید، ازدواج وجود دارد و فرق است بین روابط زناشویی دو همسر، با دو زن و مرد غریبه. حتی در امریکا و اروپای به اصطلاح آزاد نیز، فرق بسیاری قائلند بین "زن و شوهر" که خانواده تشکیل داده اند، با زن و مردی که مدتی کوتاه یا بلند، بدون ازدواج باهم هستند.

د - ازدواج (چه کوتاه مدت و چه بلند مدت)، تعاریفی و تکالیفی را بر طرفین و هم چنین بر جامعه حاکم می کند که سبب پیدایش ساختار متمدنانهی یک جامعه کوچک (خانواده و خویشان) و بالتبع یک جامعه بزرگ (شهر، کشور و ملت) می شود. به عنوان مثال: قوانین مربوط به هویت و نسل - ملیت و فرهنگ - مسائل تربیتی و روانی - نفقه و ارث - ممنوعیت ازدواج با دیگرانی مثل خواهر، مادر یا برادر و پدر (محارم) دو طرف - طلاق و مهریه ... و صدها قانون دیگر که همه جا هست.

ه - برای مکاتب و فرهنگهای الحادی، به هر نام و ایسمی که باشند، "اقتصاد" و آن هم به تعریفی که خودشان دارند "سود، رفاه و لذت شخصی"، زیربناست، لذا هر گونه وابستگی، تعهد، تقید و چارچوبی که انسان را وابسته کند، به ضرر منفعت و لذت آنهاست. چرا که می خواهند انسان از هر قیدی آزاد باشد تا برای "بندگی غیر"، هیچ مشکلی نداشته باشد.

از این رو وقتی به بحث "زن و خانواده" می‌رسند، همه مکاتب الحادی با تمامی تفاوت‌ها و تضادهای‌شان یکی می‌شوند. در اینجا دیگر فرقی بین کمونیسم با کاپیتالیسم - سوسیالیسم با امپریالیسم - فرویدیسم و آگزیستانسیالیسم با فمینیسم وجود ندارد.

همه (البته با جملات متفاوت) می‌گویند: تعلقاتی چون: اعتقادات دینی - عشق پاک - اخلاق و شئونی چون عفت و حیا، ازدواج، همسری و مادری ...، و سایر باورها و شئون تعهدآور و تقیددار، دست و پای زن را برای حضور در جامعه و فعالیت اقتصادی بسته است و "زن" باید از این قیود رهایی یابد - تا راحت‌تر، ارزان‌تر و سریع‌تر به بردگی و بیگاری آنها درآید.

بدیهی است که اگر زن، دین و اعتقادی نداشته باشد - عفت و حیایی نداشته باشد - تعهد و تقیدی نداشته باشد - عاطفه و انسانیت و اخلاقی نداشته باشد و ...، کاربرد و بهره‌ی اقتصادی‌اش برای سودجویان به مراتب بیشتر است، چرا که حتی عضو به عضو بدنش نیز می‌تواند منبع یا مجرای برای سودزایی و لذت باشد.

و - ازدواج (در هر دین، فرهنگ، ملیت و فرقه‌ای - به هر شکلی که باشد)، تشکیل اولین و مقدس‌ترین کانون اجتماعی بشر است که نیازهای عقلی، فطری، قلبی، رفتاری، عاطفی، روانی، جسمی و غریزی را به درستی پاسخ می‌دهد و مرتفع می‌سازد و ساختار اجتماعی را نیز در سطوح کوچک و بزرگ، سامانی کمال‌زا می‌بخشد. و این همان است که تفکرات شیطانی، اخلاق استکباری و اهداف سودجویانه امپریالیسمی با آن مخالف هستند.

ز - خداوند متعال برای انسانی که خلق کرده و تمامی نیازها، کمال‌ها و شئونی که در وجودش گذاشته، حریم و حرمت قائل شده است، لذا قوانین لازم به آن را وضع و تبیین نموده تا انسان بتواند یکپارچه رشد کند. نه این که مثلاً سرش بزرگ شود، اما قدش کوتاه بماند. یا یک پایش دراز شود و یکی دیگر نشود. پس جسم و روح باید که هم رشد کنند، جنسیت و روان و اخلاق، باید متناسب با هم رشد کنند، منافع فردی و اجتماعی باید با هم لحاظ شوند و ... - پس برای روابط زن و مرد، چه جهت تشکیل یک زندگی مشترک و چه حتی جهت رفع و ارضای غریزه به صورت مقطعی، قوانینی وضع کرد که ضامن ساختار مناسب ظاهری و باطنی و منافع شخصی و اجتماعی می‌باشد.

به همین دلیل، چگونگی روابط زناشویی و یا زندگی مشترک و یا تشکیل خانواده، در اسلام (و حتی غیر اسلام)، آثار و تبعات اجتماعی، امنیتی، اقتصادی و حتی سیاسی دارد.

پس، سلطه‌گران سودجو، به دنبال اهدام این ساختار هستند تا سلطه و بهره‌ی خود را (به ویژه از زنان) ببرند؛ و جایگزینی هر نوع رابطه‌ی دیگری به جای ازدواج برای کوتاه مدت یا بلند، یک "بدل" و جایگزینی کاذب و نادرست ترفندهای این اهداف می‌باشد.

ازدواج - باب شده بسیاری از دختران خواستگارهای خود را که تحصیلات دانشگاهی ندارند رد می کنند.
 آیا این معیار ازدواج صحیح است؟ 2. نظر اسلام در مورد کار کردن زن چیست؟ آیا در مورد ازدواج پسر باید با این مسئله سنتی برخورد کند یا امروزی، قبول کند یا خیر؟ 3. آیا خرید سرویس طلا یک رسم پسندیده است؟ چرا مراجع تقلید در این باره حکمی نمی دهند تا این مانع ازدواج برداشته شود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

عادت بسیاری از ما مردم این گونه است که به اوامر الهی، آموزه‌های اسلامی و احکام شرعی توجه و عمل نمی‌کنیم و وقتی کار خراب شد، می‌گوییم: «چرا خدا برام چنین و چنان نکرد» یا «چرا رهبری دخالت مستقیم نکرد»، یا «چرا مراجع حکم نمی‌دهند»؟! بدیهی است که اگر به همین آموزه‌ها و احکام موجود توجه و عمل می‌شد، وضعیت ازدواج طلاق تا این اندازه در کشورمان اسف بار نمی‌شد.
 آیا مراجع احکام شرعی را مبتنی بر آموزه‌های اسلامی در قرآن کریم، سنت و سیره و بیانات اهل عصمت علیهم السلام، مبنی بر این که "زود ازدواج کنید" - "ازدواج را آسان بگیرید" - "از اسراف و چشم و هم چشمی پرهیزید" - "از تحمل‌گرایی خودداری کنید" و ... بیان نموده‌اند؟

شرط تحصیل یا کار در ازدواج:

ازدواج برای هر شخصی امری ضروری می‌باشد، اما در عین حال شاخصه‌های انتخاب همسر در آن اختیاری است. اگر کسی دلش بخواهد با تحصیل کرده، شاغل، ثروتمند، خوش تیپ، همشهری، ساکن در فلان شهر و ... ازدواج کند، آزاد و مختار است و کسی نمی‌تواند او را به هیچ حکمی مجبور به ایجاد تغییر در شاخصه‌هایش بنماید. البته هیچ الزامی ندارد که اگر دختر یا پسر کارشناسی یا ارشد یا دکتری رشته‌ای را به اتمام رسانده باشند، حتماً با هم مدرک خود ازدواج کنند، اما در عین حال، شرطی اختیاری است.

معضل تحصیل برای دختران:

متأسفانه تحصیل علم که در اسلام برای مرد و زن یک فضیلت است، به خاطر دلایل متفاوت، آفتی برای دختران جوان شده است. در سن هجده تا بیست سالگی که بهترین سن ازدواج است، ازدواج نمی‌کنند که می‌خواهیم به دانشگاه برویم - بعد ازدواج نمی‌کنند که کارشناسی به پایان رسد و مدرک بگیرند - اگر ادامه ندهند، می‌گویند: این همه درس برای چه خوانده‌ام، می‌خواهم شاغل شوم - خلاصه سن می‌رسد به 25 و 27 و حتی 30 و 32 سال، و چشم به در برای خواستگار مناسب می‌مانند.

کار کردن زن:

اسلام با کار کردن زن نیز هیچ مخالفتی ندارد، و البته حفظ و رعایت حدود شرعی در جوانب مختلف کار، بر هر مرد و زنی واجب است. منتهی اسلام ازدواج را یک تعهد متقابل می‌داند که در آن کار اصلی زن، حفظ نظام خانواده، همسری و مادر است. از این رو آن را منوط به توافق و اجازه همسر کرده است. حال برخی قبل از ازدواج "شرط" می‌کنند، خب مرد می‌تواند نپذیرد و ازدواج نکند. این دیگر «سنتی و امری» ندارد. یکی مشکلی ندارد که همسرش نیز شاغل باشد، دیگری مایل است که همسرش شاغل نباشد. پس هر کسی با دختر یا پسری ازدواج کند که مطابق میل و شرایطش می‌باشد.

سنتی و امری:

سنتی یا امری یعنی چه؟ گاه بحث از سنت‌های رفتاری مردم است که ممکن است در هر عصری و یا در قشری و یا حتی در هر کسی متفاوت باشد، گاه بحث از "سنت‌الله" است، یعنی همان آموزه‌های اسلامی و احکام. دین خدا (اسلام) که دیروزی و امری ندارد، برای همگان در تمامی اعصار است.

یک حقه‌ای را (به ویژه به بهانه و در عرصه موسیقی) به اذهان عمومی زده‌اند، مبنی بر این که گمان می‌کنند که لفظ «سنتی» یا «امروری»، حلال را حرام و حرام را حلال می‌کند. مثلاً می‌گویند: "موسیقی سنتی" و گمان می‌کنند که با این لفظ، موسیقی را ذبح شرعی کرده‌اند! در حالی که گذشت تاریخ، حرامی را حلال نمی‌کند. اگر موسیقی و آوازی از نوع "طرب و غنا" بوده باشد، به روزش حرام بوده و صد هزار سال هم بگذرد، باز هم حرام است. فرهنگ ازدواج نیز همین‌گونه است. حکم شرعی و حلال و حرام یک مقوله است، اما آداب و رسوم ملت‌ها و فرهنگ‌ها متفاوت است، پس حدود در احکام بیان می‌شود و در چارچوب احکام، هر کسی در آداب و رسوم خود مختار است.

خرید سرویس طلا:

آن چه در ازدواج از هر چیزی پسندیده‌تر است، حاکمیت عقل، شعور، برنامه‌ریزی، اخلاص، مودتی که به محبت و عشق بیانجامد، وفاداری، عفت، حیا... و در یک کلام، ملزومات حفظ و تداوم کیمیا مقدس خانواده می‌باشد.

پس خرید سرویس طلا، نه ممدوح است و نه مذموم. اگر کسی توان مالی دارد بخرد، اگر ندارد از ابتدا بگوید که نمی‌توانم بخرم. اگر دختر نپذیرفت، با او ازدواج نکند، تا هر کدام با کفو (همتای) خود ازدواج کند.

نکته:

تمامی مواردی که در سؤال بیان شد، یک جانبه و مردانه بود. حالا عکس آن نیز صادق است. مثلاً جهیزیه چند ده میلیونی و آن هم با اقلام و برنند خارجی نخواهید - آخر کی در خانه‌اش گوشت چرخ کرده، آب میوه گرفته، خیاطی صنعتی کرده، روی تختخواب مدل هنخامنشی یا بودایی خوابیده و... که به هنگام خرید جهیزیه، چنین

انتخاب‌ها و انتظاری دارد؟ کی در خانه‌ی خودش، انواع حوله‌های دستی، پالتویی، استخری، سونایی و ... دارد؟

دختر مورد نظر را جایگزین مادر برای پخت و پز، ظرفشویی و رختشویی خودتان نبینید، به خواستگاری کسی نروید که به لحاظ تقوا، اخلاق، علم، مدرک تحصیلی، شغل و احیاناً ثروت یا درآمد، بسیار از شما بالاتر است. در یک جمله: «چتر بازی نکنید».

این منطقی ندارد که یک آقا پسر محترمی، درس نخوانده باشد، کار نداشته باشد، اصلاً حوصله کار هم نداشته باشد، تنبل باشد، خودسازی نکرده باشد، کمترین شرایط را برای تشکیل و آغاز یک زندگی مشترک فراهم نکرده باشد، بعد به دنبال یک دختر خانم آفتاب ندیده، متقی، محجبه، فارغ التحصیل، شاغل با حقوق مکفی، زیبا، خوش هیكل و ... برود و اگر دختر ازدواج با او را نپذیرفت، دنبال حکم شرعی مراجع بدود و اسمش را نیز بگذارد «حکم شرعی برای برطرف کردن مشکلات ازدواج»!

خیر؛ بلکه حکم شرعی در اینگونه موارد، همان حکم عقل است. برای هر دو طرف.

جبر محیط - کاملاً در مورد جبر محیطی توضیح دهید. مثلاً یک جوان غربی که در محیطی زندگی می‌کند که بعضاً حجاب ضد ارزش حساب می‌شود و اطراف او پر از روابط ناپسند است، چطور می‌توان انتظار داشته باشیم که این جوان پاک زندگی کند؟ چطور انتظار داشته باشیم که این جوان مسیر واقعی زندگی را پیدا کند و مسلمون بشه.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

"اثر" محیط یک مقوله است و "جبر محیط" یک مقوله دیگر. پس وقتی سخن از "جبر" باشد، یعنی عواملی که سبب "سلب اختیار" گردد؛ و آنجا که اختیار سلب شد و جبر حاکم شد، دیگر تکلیفی نیست که انتظار عمل به آن و تحقق آن رود. به عنوان مثال اگر کسی در بیابانی افتاده که هیچ آبی در آنجا نیست، دیگر "وضو"ی با آب بر او تکلیف نیست، چون جبری بر او حاکم شده است.

الف - البته که عوامل، اسباب و شرایط بسیاری بر تعلیم و تربیت انسان، اثر می‌گذارند. نطفه اثر دارد، چنانچه لقمه نیز اثر دارد. خانواده اثر دارد، چنانچه جوامع کوچک چون مدرسه و دانشگاه و جوامع بزرگ‌تر چون شهر و کشور نیز اثر دارند ...، شرایط و امکانات نیز اثرگذار هستند، اما در نهایت هیچ کدام از انسان "سلب اختیار و انتخاب و اراده" نمی‌کنند.

به عنوان مثال: اگر کسی قصد کمک رساندن به مسکین داشته باشد، اما چیزی برای انفاق و صدقه و بخشش نداشته باشد، در عمل (نه در قصد و نیت) محکوم به یک جبر می شود و بالتبع تکلیفی هم ندارد، اما اگر کسی چه داشته باشد و چه نداشته باشد، چنین قصد و نیت و مرامی نداشته باشد، دیگر ربطی به عوامل محیطی و بیرونی ندارد.

ب - خداوند متعال به انسان "عقل و فطرت" داده که از بین نمی روند، مگر آن که انسان خودش آنها را محبوس، معیوب و محجوب نماید. پس حقایق را می فهمد و می تواند کسب علم کند و بیشتر بداند و بفهمد. آن جوان اروپایی که امروزه مسیحی، یهودی یا پیرو "ایسم" های قدیمی و جدید شده است، همانقدر به انجیل، تورات، مانیفیست ها و ... دسترسی دارد که به قرآن کریم دارد. پس اگر بخواهد، می تواند رجوع کند، مطالعه کند، تحقیق کند و سپس انتخاب نماید.

ج - احکامی چون طهارت، نماز، حجاب، زکات و ...، همه از دسته ی فروع دین می باشند؛ ممکن است شرایط محیطی برای آموزش به موقع آنها مناسب نباشد، یا حتی محیط مخالفت هم داشته باشد، اما "اصول دین" به فکر و اندیشه و تعقل و اختیار بر می گردد و هیچ کس نمی تواند در این امر مداخله کرده و نگاه یا باوری را بر کسی تحمیل کند. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، که بعضی دوست دارند آن را نسبت به فروع اطلاق کنند و بگویند: هیچ باید و نبایندی در قوانین جایز نیست، مربوط به همین بخش اندیشه و گرایش است.

د - وقتی یک جوان امریکایی یا اروپایی، در محیطی کاملاً ضد دین، به یک پیامبر فلسطینی به نام حضرت عیسیای مسیح علیه السلام می گردد - یا در قلب یک محیط امپریالیستی، کمونیست یا مارکسیست می شود - یا به رغم محیط کاملاً فاسدش، اهل اخلاق و خانواده می گردد - در شرایطی که اختناق کامل حاکم است، فریاد بر می آورد و علیه جنگ، ظلم، ترور و نظام سرمایه داری قیام می کند و ...، چه تأثیری از محیط گرفته و چرا جبر محیطی بر او حاکم نشده است؟ سالانه هزاران نفر در اروپا و امریکا و حتی خاور دور به اسلام می گروند، در حالی که محیط آنها کاملاً ضد اسلام است.

و همین طور وقتی یک مسلمان زاده، در خانواده ای مؤمن و یا حتی روحانی، در شهری مذهبی، در کشوری اسلامی و با ملتی متدین، از دین روی بر می گرداند، جبر محیط چه تأثیری بر او، انتخاب، اراده و انتخابش گذاشته است؟

چند مثال از هزاران نمونه:

*- ادواردو آنیلی (Edoardo Agnelli)، نه تنها یک جوان ایتالیایی بود، بلکه فرزند یکی از ثروتمندترین سرمایه داران جهان، یعنی صاحب و سهامدار اصلی شرکت "فیات" و چندین کارخانه و مجموعه ی دیگر بود.

او در آن محیط خانوادگی، شهری، کشوری و قاره‌ای، در آن شرایط زندگی اشرافی، در آن تربیت و زندگی سلطنتی و ماسونی...، اسلام و تشیع را برگزید، در حالی که می‌دانست این انتخاب او، به مثابه‌ی محرومیتش از تمامی امتیازات خانوادگی، ارث و شهرت می‌باشد. انقلابی بود، به ایران سفر کرد، با حضرت امام خمینی رحمة الله علیه ملاقات و گفتگو کرد، در حالی که می‌دانست این تحركات به مثابه‌ی ترور و شهادتش خواهد بود و چنین هم شد. خدایش رحمت کند.

*- از پسر جوان فرانسوی (دکترای اندیشه) پرسیدم: علت اصلی گرایش تو به اسلام چه بود؟ گفت: پاسخ به نیاز فطرت و پر کردن خلاء معنویت که گمشده‌ی همه اروپایی‌هاست.

*- از دختر آلمانی پرسیدم: بیش از همه چه چیزی از اسلام خوشایند توست، که اینگونه تو را به حجاب و نماز، علاقمند و پایبند کرده است؟ گفت: به من نظم می‌دهد، مرا از خود محوری و این یله و رها بودن به نام دموکراسی نجات می‌دهد و مرا مجبور می‌کند که به خدا و آخرت توجه داشته باشم و ضوابط و تقیداتی را گردن نهم. این را می‌پسندم.

*- ورونیکا (مریم) که آلمانی مسلمان شده است، می‌گوید: «در غرب آزادی وجود ندارد؛ دنیای غرب خوب و بد را به انسان یاد نمی‌دهد و کمونیست از انسان‌ها یک ماشین بدون قلب و روح می‌سازد و اعتقادهای انسانی را نادیده می‌گیرد.»

*- خبرنگار مشهور آلمانی، کریستینا بکر، می‌گوید: «هیچگاه و هیچگاه از این کار خود پشیمان نیستم، اگرچه از کار اخراج شدم و حتی برنامه‌هایی که من تدوین کننده و مجری آن نیز بودم متوقف شد و از نظر مالی و شهرت، زیان قابل توجهی متحمل شدم.» - او دقت در هنر اسلامی و آزادی‌های انسان در عرصه اجتماع را قوی‌ترین انگیزه برای پذیرش اسلام عنوان کرده و می‌افزاید: «اسلام در زمینه محبت انسان‌ها به یکدیگر بی نظیر است و از این نظر دین اسلام ممتاز است.»

*- چطور می‌شود که خواهر زن یک شخصیت سیاسی جهانی در انگلیس، به نام تونی بلر، مسلمان می‌گردد؟ وی که از علاقمندان به جمهوری اسلامی ایران و از حامیان فلسطین است، و پس از زیارت حرم حضرت معصومه علیهاالسلام مسلمان شده است. او می‌گوید: «همگی باید حرکت کنیم. من به عنوان یک روزنامه نگار حقیقت را می‌بینم و آن را منعکس کرده و به دانشجویان و دانش آموزانم ارایه می‌دهم تا این کودکان حقیقت را درک کنند. این تنها کاری است که می‌توانم انجام دهم. کاری که نتیجه‌ی آن شناخت حقیقت اسرائیل است و باعث می‌شود جهانیان درک کنند که حق با فلسطینیان است و خشونت و تلاش آنها ناشی از خواسته‌های طبیعی‌شان است.»

نتیجه:

پس، شرایط محیطی، سهولت‌ها یا سختی‌هایی را ایجاب و گاه تحمیل می‌کند، چه بسا در انجام فروع دین نیز مشکلاتی ایجاد کند (که البته نمی‌کند)، اما هیچ‌گاه سبب تعطیل عقل و فطرت و نیز سلب اختیار و اراده و انتخاب نمی‌گردند و هر کس که بخواهد، راه می‌یابد، و هر کس مایل به هدایت باشد و مترصد باشد تا گامی در این مسیر بردارد، خداوند متعال خود راه هدایت و رشد و سعادت را به او نشان می‌دهد و هدایتش می‌کند - خدا که برای هدایت بندگانش، محکوم و مقهور محیط نمی‌گردد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنكبوت، 69)

ترجمه: و کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به یقین آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم، و بی‌تردید خدا با نیکوکاران است.



حقوق و احکام – اسفند 1393

احکام در روابط دختر و پسر – آیا احکامی که خداوند وضع کرده با سیر تکامل بشری منافی نیست؟ بعضی ها می گویند که مثلاً روابط دختر و پسر مال 1400 سال پیش بود الان عصر مدرنیته است و باید به خاطر پیشرفت جامعه (در حد خوش و بیش که البته من خودم هم نمیدانم چه ربطی به پیشرفت دارد) برقرار شود و از این حرف ها؛ لطفاً این شبهه را برطرف نمایید؟

ایکس – شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مشکل اساسی آن «بعضی ها»، عدم یا ضعف شناخت و ایمان نسبت به خداوند علیم، حکیم، خالق و مالک است، نه احکام خدا.

بالاخره هر کس که اندک شناخت و ایمانی نسبت به خدا و بالتبع اسلام و قرآن داشته باشد، هیچ گاه گمان نمی کند که لابد فکر و اندیشه و علم بشر امروز از خالقش پیش افتاده است! یا گمان نمی کند که خدا یک احکامی فرستاده که امروز کارآیی ندارد! این اتهامات ریشه در اندیشه انحرافی یهودیت دارد که حتی در تورات هم نمونه های بسیاری دارد و می خواهند این تفکرات را که اصطلاحاً به آن «اسرائیلیات» گفته می شود را در اندیشه مسلمین نفوذ دهند.

الف – موضوع اصلی این مسئله شرعی یا آن مسئله شرعی نیست، چرا که هر کدام را بگویید، مثال دیگری می آورند، بلکه می خواهند مثل بعضی های دیگر بگویند: «اسلام به درد امروز نمی خورد»، منتهی یک جا صریح می گویند و یک جای دیگر نیز از این ابواب گوناگون وارد شده و مثال ها می آورند.

ب – روابط دختر و پسر، علاقه روحی و روانی و قلبی آنها و نیز کشش جنسیتی آنها نسبت به یک دیگر و حتی نسبت به همجنس، از تکثیر بشر بوده، اکنون هم هست و تا آخر الزمان نیز خواهد بود و هیچ حادثه ای آن را تغییر نمی دهد، چرا که خلقت بر اساس حوادث، رشد علمی یا حتی انحطاط و عقب افتادگی فرهنگی یا صنعتی، تغییر نمی یابد. «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ».

دقت کنیم که با پیشرفت علمی و رشد و توسعه جوامع، تکنولوژی و صنعت تغییر یافته است و نه انسان. تکامل ابزار که تکامل انسان نیست.

نگاه غلط به گذشته و گذشتگان:

چه کسی گفته (به چه دلیل) هر گونه ساختارشکنی و ناهنجاری رفتاری مصداق و جلوه‌ی "مدرنیت" است؟! مگر گذشتگان چنین ناهنجاری‌هایی در رفتارهای فردی و اجتماعی خود نداشته‌اند؟! چطور شد که دین خدا را "ارتجاع" می‌نامند، اما بازگشت به فرهنگ‌ها، عادت‌ها و رسوم منحنط گذشتگان (حتی بسیار دور را) "مدرنیت" می‌نامند؟!

برخی گمان می‌کنند که چون در گذشته تلویزیون، سینما، تلفن، ماهواره، اینترنت، شبکه‌های اجتماعی و هم چنین خودرو و کافی شاپ و ... نبوده است، لابد انسان‌ها نیز به لحاظ ماهیتی و خلقتی و بالتبع نیازها و میل‌ها متفاوت بوده‌اند! اما این نگاه و تصور بسیار خطایی است.

آرایش - مثلاً گمان می‌کنند که در گذشته چون کارخانجات لوازم آرایشی فرانسه، ایتالیا و ... نبوده است، زنان این چنین آرایش و خودنمایی نمی‌کردند! در حالی که آرایش‌های آن چنانی سابقه‌ی بسیار قدیمی‌تری دارد، تا جایی که خداوند متعال در قرآن کریم به زنان مؤمن می‌فرماید: « **وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرِجَ الْجَاهِلِيَّةِ** » مانند زنان دوران جاهلیت خودآرایی و خودنمایی نکنید.

لباس و حجاب - برخی گمان می‌کنند که بدحجابی و بدنمایی، مقوله‌ی جدیدی است، و حال آن که سابقه در تاریخ بشر دارد، که اگر نداشت، دیگر احکام و حدود حجاب در قرآن کریم بیان نمی‌شد و نمی‌فرمود به زنان مؤمنه بگو: «**يُذْنِبْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ** - چادرها (پوشش‌های بلند) خود را بر خویشان فروپوشند». اگر توسط معصومین علیهم‌السلام توصیه شده که زنان و مردان در لباس، رفتار، لحن گفتار و ... خود را شبیه یک دیگر نکنند، لابد چنین مصادیقی وجود داشته است.

هیزی و دید زدن:

بدیهی است که اگر خودآرایی، آرایش و بدحجابی و ... رایج بوده، بالتبع زمینه هیزی و دید زدن هم رایج بوده است، چنان که شأن نزول آیه فوق همین بوده است و نیز به صراحت می‌فرماید که مردان چشم فرو اندازند (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ)، زنان چشم فرو اندازند (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ).

دوست دختر و دوست پسر:

خودنمایی و تحریک از سویی و دید زدن و هیزی از سوی دیگر، میل و رغبت به ارتباط ایجاد می کند، پس برقراری روابط به شکل دوست پسر و دوست دختر هم وجود داشته که فرمود ازدواج کنید و دوست نگیرید. (غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ)

زنا و همجنس‌بازی مردان و زنان:

زنا و انواع روابط جنسی چون لواط یا همجنس‌بازی زنان نیز بوده که این همه آیه در خصوص «حفظ فرج» آمده است، تا آنجا که از صفات و ویژگی‌های اصلی مؤمن حفظ خود از روابط جنسی نامشروع « وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوحِهِمْ حَافِظُونَ / المعارج 29 » بیان شده است. قوم لوط به خاطر رواج لواط عذاب شدند و احکام مسافحه (همجنس‌بازی زنان = زن) بسیار سنگین است.

احکام و موضوعات:

پس انسان، همان است و به خاطر ازدیاد جمعیت و یا رشد و توسعه صنعت و تکنولوژی، هیچ تغییر، تحول و تبدیلی در خلقت او ایجاد نشده است. پس ارتباطات و تعاملات نیز همان است، هر چند که شکل موضوعی آن فرق کند. مثلاً زن و مرد به جای بیرون از شهر یا زیر فلان درخت در جنگل، یا علف‌زارهای بلند، در کافی‌شاپ با هم قرار می‌گذارند - یا نگاه به عکس و فیلم نیز به مصداق نگاه به نامحرم افزوده شده است - و یا ربا در سیستمی به نام "بانک" نیز جریان می‌یابد - یا در جنگ‌ها به جای شمشیر از سلاح‌های خودکار استفاده می‌کنند - و در ترورها به جای شمشیر یا زهر، از انفجار بهره می‌برند - یا به جای زنده به گور کردن فرزندان، سقط جنین می‌کنند و

فقه (احکام) در اسلام، حکم را بیان می‌کند و تشخیص موضوع و مصداق با اشخاص است و گاه با فقها. مثل این که می‌فرماید در [تعاملات اقتصادی و تجارت، "ربا" حرام است]، یا [در روابط پسر و دختر، هرگونه ارتباطی به جز پس از محرمیت به شکل ازدواج موقت یا دائم حرام است] و ...، حالا یکی بگوید: این وامی که من گرفتم چطور؟ یا من با فلانی نامزد کردم و قصد ازدواج داریم و خیلی هم عاشق یک دیگر هستیم، این چطور و ...؟ همه به همان حکم اصلی بر می‌گردد.

نکته بسیار مهم:

در خاتمه به این نکته بسیار مهم دقت شود که «انسان باید در هر زمانی و در هر موضوعی، بر طبق احکام اسلام عمل کند، نه این که احکام را به میل و شرایط خود تغییر دهد». احکام الهی، مانند احکام مکاتب بشری، "من درآوردی" نیست که بالتبع میل نفس، جوّ حاکم، نوع حکومت یا اکثریت، متغیر گردد. مثلاً بگویند: چون امروز بسیاری رباخوار هستند، پس باید "ربا" حلال شود و یا چون زناکار بسیار است، پس حکم زنا ملغی شود،

یا چون کارخانجات شراب‌سازی، شبکه‌های توزیع و مصرف‌کننده نیز بسیار است، پس باید "شرب خمر" مجاز و حلال شود. این که دیگر "دین" نیست، ملعبه و مسخره کردن دین است.

قرار است ما خدا را بندگی و اطاعت کنیم، نه او ما را - ما تابع دستورات او باشیم، نه او تابع میل ما؛ که غیر از این همان "إله" قرار دادن "هوای نفس" می‌شود.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (آل عمران، 132)

ترجمه: خدا و رسول را فرمان برید، باشد که مشمول رحمت قرار گیرید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد [صلوات الله عليه و آله]، 33)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را (در دین و احکام شریعت) اطاعت نمایید و از فرستاده او نیز (در اوامر مولوی و سیره‌اش) اطاعت کنید و عمل‌های (خیر و خوب) خود را (به واسطه ارتداد، کفر، تکذیب، انکار، عناد و لجاج با دین و احکام شریعت، ریا، منت گذاشتن در دینداری، مسخره کردن دین و احکام و ...) باطل مسازید.

زمستان ۱۳۹۳
اسفند

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

پانچ‌های کوتاه

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

پاسخ‌های کوتاه - اسفند 1393

س 297 - لطفاً بگویید جواب این شبهات چیست؟ از لحظه‌ای که بشر توانست وقایع را ثبت و ضبط کند دیگر نه عصا مار شد نه دریا شکافته شد نه ماه به دو نیم تقسیم شد نه کودکی بدون پدر متولد شد نه مرده‌ای زنده شد نه انسانی در دل ماهی رفت ... و نه پیامبری ظهور کرد.

ایکس شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بشر از همان ابتدای خلقتش، تاریخ را به گونه‌ای ثبت می‌کرد. یا سینه به سینه منتقل می‌شد، یا روی سنگ‌ها، دیوارها و ستون‌ها با نقش و نگار و سپس با جملات ثبت می‌شد و یا (پس از آغاز کتابت)، نوشته می‌شد.

الف - آن چه این گونه با عناد و لجاج ردیف شده است، معجزات انبیا و رسولان الهی بوده که بیش از 1400 سال پیش با نبوت و رسالت حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله خاتمه یافت و ختم نبوت و رسالت نیز ربطی به ضبط صدا و تصویر ندارد.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الإحزاب، 40)

ترجمه: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

ب - وقتی خبر اختتام نبوت و رسالت آمد، حتی در مخیله بشر نیز خطور نمی‌کرد که شاید روزی بتواند صدا و تصویر را ضبط کند، چرا که بعثت آخرین پیامبر صلوات الله علیه و آله، مقارن با سال 610 میلادی بوده، اما مشهور است که اولین دستگاه ضبط صدا به وسیله «توماس ادیسون» در سال ۱۸۷۷ ساخته شد و اولین عکسبرداری توسط مخترعی فرانسوی، به نام ژوزف نیسفور نیپس (۱۸۳۳-۱۷۶۵) بوده و هم چنین مشهور است که اولین امتیاز فیلمبرداری نیز به نام توماس ادیسون در سال 1891 میلادی ثبت شده است.

بنابر این نبوت، رسالت و معجزاتی که نام برده‌اند، اغلب متعلق به تاریخ قبل از میلاد یا پس از آن بوده؛ رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در سال 633 میلادی می‌باشد، و این اختراعات همه در قرن 18 میلادی اتفاق افتاده است. یعنی حدود 1200 سال با رحلت آخرین نبی فاصله دارند، چه رسد به انبیای سلف.

- ج -** پس این ادعا که "از لحظه‌ی اختراع و امکان ثبت صدا و تصویر، معجزات قطع شد"، کاملاً دروغی جاهلانه است، چرا که معجزات 1200 سال (12 قرن) قبل از این اختراعات قطع شد.
- د -** بشر برای قبول و باور ادعا نبوت و رسالت، نیاز به معجزه دارد؛ یعنی کاری که دیگران از انجام آن عاجز باشند. منتهی "معجزه" در هر عصری، متناسب با شرایط و نیازهای آن عصر است. مثل این که در زمان حضرت موسی علیه السلام، جادوگران خود را خدایان و یا مرتبطین با خدا مطرح می‌کردند، و معجزه‌ی وی عصایی بود که جادوی آنها را بلغید و یا سبب غرق فرعونیان شد - زمان حضرت عیسی علیه السلام که انواع بیماری‌ها شیوع یافته بود، حکیمان و پزشکان، ادعای خدایی می‌کردند، و ایشان باذن الله کور را بینا کرد، پیس را شفا داد و حتی مرده را زنده کرد، تا همه آن ادعاها ابطال گردد.
- ه -** اما اسلام، آخرین دین است، یعنی پایان نبوت است. دینی همگانی برای تمامی اعصار. پس معجزه‌ی آن نیز باید تا آخر باقی بماند تا همگان ببینند و مطابق با شرایط و نیاز مخاطبین خود تا آخرالزمان باشد. لذا معجزه این پیامبر عظیم‌الشأن صلوات الله علیه و آله، از سنخ "علم" است که با کتابت "کتاب الله" و کلام "کلام الله" بیان و ابلاغ شده است. معجزه‌ی آشکار، همیشگی و در دسترس همگان.
- معجزات سایر انبیای الهی را قبول داریم، چون در قرآن کریم به آنها تصریح شده است، اما برای ما دیگر معجزه نیستند، چون تکرار نشده و نمی‌بینیم. اما معجزه‌ی آخرین انبیای الهی همیشه در دسترس همگان است و اتفاقاً نه تنها اختراع دستگاه‌های ضبط صدا، عکس و تصویر متحرک (فیلم)، خللی در آن وارد نکرده است، بلکه موجب نشر و شناخت بیشتر آن نیز گردیده است.

زمستان ۱۳۹۳
اسفند

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

تاریخ

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

تاریخ - اسفند 1393

در دعای ندبه آمده که تمام درها به سمت مسجد بسته شد مگر در خانه حضرت علی، حال این سوال مطرح می شود که زمانی که عمر به خانه حضرت علی حمله کردند و آتش زدند از همین در بوده، اگر جواب آری است یعنی عمر حرمت مسجد را رعایت نکرده و اینکه دیگر کوجه ای وجود نداشته که حضرت علی کشیده شوند. و اگر در دیگری وجود داشته پس در این فراض از دعای ندبه باید شک کرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

وقایع و حوادث تلخی چون حمله به خانه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا به تعبیر دیگری خانه فاطمه علیها‌السلام، آتش زد درب خانه، شکستن آن، سقط محسن علیه‌السلام، ریسمان انداختن به دست و گردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ...، حادثی نیست که منبع آن فقط دعای ندبه باشد و یا چنین فرضیاتی مورد تشکیک قرار گیرد، بلکه در تمامی منابع معتبر شیعه و سنی، با ذکر جزئیات نقل شده است.

* - بلاذری می نویسد: «ابوبکر به علی (ع) پیام فرستاد تا با وی بیعت کند اما علی نپذیرفت. پس عمر با مشعلی آمد؛ فاطمه (س) ناگاه عمر را با مشعل در خانه اش یافت، پس فرمود: یا بن الخطاب! آیا من نظاره گر باشم و حال آن که تو درب خانه ام را بر من به آتش می کشی؟! عمر گفت: بلی، و آن چنان به این عمل مُصَرِّ هستم چنان که پدرت بر دینی که آورده بود محکم بود». (بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 586).

* - عبدالکریم بن احمد شافعی شهرستانی (548 - 479 ق.) می نویسد: «إِنْعُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتَا الْجُنَيْنَ مِنْ بَطْنِهَا - به راستی عمر در روز بیعت، ضربتی به فاطمه علیها‌السلام وارد کرد که بر اثر آن، جنین خویش را سقط نمود. (الملل و النحل، عبدالکریم شهرستانی، ج 1، ص 57) و دهها نقل معتبر دیگر.

الف - بسیاری سعی دارند که به هر بهانه ای شده، در این واقعیات تلخ ایجاد تشکیک کنند؛ اگر چه قصدشان خیر نیست و تداوم همان دشمنی ها و کینه هاست، اما نمی فهمند که این تلاش در انکار، خود اقراری به قبح فعل

است؛ یعنی اقرار دارند که آن قدر نادرست و مبین حق و باطل است که قابل توجیه نیست، پس سعی در انکارش دارند.

ب - تمامی شواهد و اقوال معتبر تاریخی، گواه بر این است که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام علاوه بر منزلی که متصل به مسجد نبوی صلی الله علیه و آله بوده، خانه‌ی دیگری نیز داشته‌اند. این خانه در انتهای کوچه‌ای که به بقیع منتهی می‌شده قرار داشته و تمام جریانات بعد از وفات رسول اعظم صلوات الله علیه و آله در این مکان صورت گرفته است.

ج - فضل بن روزبهان (قرن نهم)، از اکابر شافعی که عناد عجیبی هم با کل تشیع دارد، اولین کسی است که بدون توجه به مکان این خانه امیرالمؤمنین علیه السلام، شبهه فوق را طرح کرده و می‌نویسد: «چگونه می‌توان گفت که عمر بن خطاب چنین تصمیمی را اتخاذ نموده و دستور به احراق بیت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله داده باشد، در حالی که از طرفی این بیت متصل به مسجد و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حجرات همسران آن حضرت بوده و از طرف دیگر سقف آنها را شاخه‌های خشک و قابل اشتعال و احتراق تشکیل می‌داده و آتش زدن به یکی از این حجرات به مفهوم آتش زدن به همه‌ی آنها و سوزاندن خانه فاطمه سلام الله علیها سوزاندن مسجد و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و قابل تصوّر نیست عمر بن خطاب چنین تصمیمی بگیرد و خود را در معرض اعتراض و مورد نکوهش مردم قرار بدهد و این باکیاست و سیاست او و هر شخص دیگری سازگار نمی‌باشد» (دلایل الصدق، ج 3، ص 46) بی‌تردید اگر او بدون تعصب، کمی منابع موثق و معتبر تاریخی و حدیثی اهل سنت را مطالعه می‌کرد، هرگز چنین نظریاتی که بیانگر مطالعات اندکش می‌باشد را نمی‌داد.

د - ابن شبه، که از او به عنوان قدیمی‌ترین مدینه‌شناس نام می‌برند، نوشته است:

«واتخذ علي بن ابي طالب بالمدينة دارين احديهما دخلت في مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و هي منزل فاطمة بنت رسول الله التي تسكن فيها و الأخرى دار علي التي بالبقيع و هي بأیدی ولد علي حوزالصدقة» (سمهودی در وفاء الوفا، ج 2، ص 59)

ترجمه: علی بن ابی طالب برای خود در مدینه دو خانه اختیار کرده بود؛ یکی همان خانه‌ای است که در داخل مسجد قرار گرفت و آن همان خانه فاطمه دختر رسول خداست که در آن سکونت می‌فرمود و دیگری خانه‌ای است که در کنار بقیع واقع شده بود و این خانه جزو موقوفات آن حضرت و در دست فرزندان او بود.
